



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



یهائیت

آن گونه که هست

در این کتاب، یهائی که در ایران زندگی می‌کنند، از دیدگاه خود به زندگی، به فرهنگ، به آداب و عادات، به مذهب و به سیاست، نظر می‌نویسند. این کتاب، تصویری از زندگی یهائی است که در ایران زندگی می‌کنند. این کتاب، تصویری از زندگی یهائی است که در ایران زندگی می‌کنند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بہائیت آنگونه کہ هست

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطبوعاتی جام جم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	بهائیت آنگونه که هست
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	نیمه شعبان، عید امید
۱۳	نیمه شعبان، عید امید
۱۵	او می‌آید...
۱۵	پی‌نوشت‌ها:
۱۶	انقلاب اسلامی ایران؛ وامدار الطاف الهی
۱۶	ما منت از ولی عصر عج می‌کشیم
۱۸	پی‌نوشت‌ها
۱۸	بهائیت و روس تزاری
۱۸	بهائیت و روس تزاری
۱۸	بهائیت و روس تزاری
۲۰	پانوشت‌ها
۲۱	پیوند دیرپا با استعمار تزاری
۲۵	تشکر بهاء از تزار و سفیر روسیه
۲۵	پانوشت‌ها:
۲۶	بحثی در مناسبات حسینعلی بهاء و روسیه
۲۶	واکاوی مناسبات روس تزاری و بهائیت
۲۶	ماه غسل در عشق‌آباد
۲۶	مشرق‌الاذکار
۳۰	اعتراض دولت ایران
۳۰	پی‌نوشت‌ها

- ۳۱ بها، و تحت الحمایگی روسیه
- ۳۱ بها، و تحت الحمایگی روسیه
- ۳۲ پی‌نوشت‌ها
- ۳۲ پرده‌ای از مناسبات بهائیت و عثمانی
- ۳۲ نامه‌ای که به سرقت رفت!
- ۳۴ پی‌نوشت‌ها
- ۳۴ باقر اوف؛ بهائی و «روس‌فیل»
- ۳۴ خوابی که تعبیر نشد!
- ۳۵ پی‌نوشت‌ها
- ۳۶ همکاری بهائیان با تشکیلات (سیاسی و اقتصادی) روسیه در ایران
- ۳۶ مغزله با همسایه شمالی
- ۳۷ پانوشت‌ها
- ۳۷ چرا کتاب «کشف الغطاء» را جمع کردند؟! ..
- ۳۷ «کشف الغطاء»
- ۳۸ پی‌نوشت‌ها
- ۳۸ بهائیت و انگلیس
- ۳۸ بهائیت و انگلیس
- ۳۸ ارتباط بهائیت با استعمار تزاری
- ۴۰ عباس افندی؛ تغییر قبله از روس به لندن
- ۴۰ حمایت عبدالبها از بریتانیا در جنگ جهانی اول
- ۴۱ چتر عنایت لندن بر سر پیشوا
- ۴۲ پاداش خدمت به امپراتوری
- ۴۳ راز اعطای نشان
- ۴۴ اعطای نشان، ننگی برای عبدالبها در تاریخ

- ۴۵ حمایتها ادامه دارد!
- ۴۵ سابقه ارتباط و طمع انگلیس به بهائیان
- ۴۶ پانوشتها
- ۴۷ حمایت انگلیس در طول قرن ۲۰ از بهائیان
- ۴۷ پیام محبت‌آمیز ملکه!
- ۴۸ پانوشتها
- ۴۸ جریان‌های ارتجاعی و وابسته
- ۴۹ مناسبات مانکجی هاتریا با بهائیان
- ۴۹ بهائیت و سرویس اطلاعاتی انگلستان
- ۴۹ ویرایش دوم با اضافات و تکمیلات
- ۴۹ اشاره
- ۵۰ مانکجی در خدمت ارتش استعماری انگلستان
- ۵۱ مانکجی در ایران با سفارشنامه انگلیسی‌ها
- ۵۲ تمشیت امور جاسوسان
- ۵۲ همسفر میرزا حسین خان سپهسالار
- ۵۴ بذل و بخشش از کیسه کمپانی
- ۵۴ معلمان بهایی برای مدارس زرتشتی
- ۵۵ سرقت آثار باستانی و کتب خطی
- ۵۵ همکاری باب‌بائیان
- ۵۵ ظن ماموران مخفی ناصرالدین شاه به مانکجی
- ۵۶ سره نویسی مانکجی
- ۵۷ پایان کار
- ۵۷ پی‌نوشت‌ها
- ۵۹ دوستان «انگلو صهیون»

- ۵۹ ----- عباس افندی
- ۶۱ ----- پانوش‌ها
- ۶۲ ----- همکاری با مؤسسات انگلیس در ایران
- ۶۲ ----- همکاری با مؤسسات انگلیس در ایران
- ۶۴ ----- پانوش‌ها:
- ۶۴ ----- بهائیت و امریکا
- ۶۴ ----- بهائیت و امریکا
- ۶۴ ----- سومین دولت استعماری
- ۶۵ ----- پی‌نوشت‌ها
- ۶۵ ----- پیوند دیرین با امریکا
- ۶۵ ----- پیوند دیرین با امریکا
- ۶۷ ----- پی‌نوشت‌ها
- ۶۷ ----- بهائیت، پیشگام در ترویج فرهنگ امریکایی در ایران
- ۶۷ ----- بهائیت، پیشگام در ترویج فرهنگ امریکایی در ایران
- ۶۸ ----- پی‌نوشت‌ها
- ۶۸ ----- دستیار جناب ویلسون
- ۶۸ ----- دستیار جناب ویلسون
- ۶۹ ----- پی‌نوشت‌ها:
- ۶۹ ----- اردشیرجی، میراث‌دار مانکجی در ایران
- ۶۹ ----- اردشیرجی، میراث‌دار مانکجی در ایران
- ۷۰ ----- پاورقی
- ۷۰ ----- تعامل با میسیون‌های تبشیری
- ۷۰ ----- تعامل با میسیون‌های تبشیری
- ۷۲ ----- پی‌نوشت‌ها:

۷۲	حمایت امریکا از بهائیه
۷۲	پس از انقلاب اسلامی
۷۴	پی‌نوشت‌ها
۷۴	روابط با سیا و کاخ سفید
۷۴	روابط با سیا و کاخ سفید
۷۶	پی‌نوشت‌ها:
۷۶	بهایت و اسرائیل
۷۶	بهایت و اسرائیل
۷۶	بهایت و اسرائیل
۷۹	پی‌نوشت‌ها:
۸۰	دادگاه‌های اسرائیل پشتیبان شوقی افندی
۸۰	دادگاه‌های اسرائیل پشتیبان شوقی افندی
۸۱	پی‌نوشت‌ها:
۸۲	دیدار با مسئولان تراز اول اسرائیل
۸۲	دیدار با مسئولان تراز اول اسرائیل
۸۴	پی‌نوشت‌ها:
۸۵	بهایت و صهیونیسم
۸۵	بهایت و صهیونیسم
۸۵	پی‌نوشت‌ها:
۸۶	حضور در انجمن‌های ماسونی و شبه ماسونی
۸۶	حضور در انجمن‌های ماسونی و شبه ماسونی
۸۸	پی‌نوشت‌ها
۸۸	شادی از پیروزی تل آویو
۸۸	شادی از پیروزی تل آویو

- ۹۰ پی‌نوشت‌ها:
- ۹۰ موج بیداری اسلامی، و افول فرقه ضاله
- ۹۰ موج بیداری اسلامی، و افول فرقه ضاله
- ۹۴ لوطی نباخته!
- ۹۶ پی‌نوشت
- ۹۶ بهائیت و رژیم پهلوی
- ۹۶ بهائیت و رژیم پهلوی
- ۹۶ بهائیت و رژیم پهلوی
- ۹۹ اظهار عبودیت و جان‌نثاری!
- ۹۹ پی‌نوشت‌ها
- ۱۰۰ امپریالیسم خبری و بهائیت
- ۱۰۰ امپریالیسم خبری و بهائیت
- ۱۰۲ پی‌نوشت‌ها:
- ۱۰۳ کرنش به دیکتاتوری!
- ۱۰۳ کرنش به دیکتاتوری!
- ۱۰۸ پی‌نوشت‌ها
- ۱۰۹ کاش همه بهائی می‌شدند!
- ۱۰۹ کاش همه بهائی می‌شدند!
- ۱۰۹ چاد
- ۱۱۰ فیلیپین
- ۱۱۱ پی‌نوشت‌ها
- ۱۱۱ امام خمینی و بهائیت
- ۱۱۱ خروش بر توطئه‌ها!
- ۱۱۴ پانوشت‌ها

- آیت‌الله بروجردی و بهائیان ۱۱۴
- نگران از نفوذ! ۱۱۴
- پانوشت‌ها: ۱۱۷
- امیرکبیر در مقابله باب و بهاء! ۱۱۸
- امیرکبیر در مقابله باب و بهاء! ۱۱۸
- نقش بی‌بدیل امیر در سرکوب بابیت ۱۱۸
- بزرگوار مردی بود ۱۲۰
- امیرکبیر، آماج کینه بهائیان ۱۲۱
- گواهی تاریخ، اما نه این است! ۱۲۱
- پی‌نوشت‌ها ۱۲۲
- عجز علی محمد شیرازی از پاسخگویی به سؤال علمای اصفهان ۱۲۲
- باب و چالش‌های پیش رو ۱۲۳
- پاسخ ربطی به سؤال نداشت! ۱۲۴
- بحثی در توبه نامه علی محمد باب ۱۲۵
- هیچ ادعایی ندارم و توبه می‌کنم! ۱۲۵
- تلون در عقیده، تغییر در ادعا ۱۲۶
- توبه نامه باب ۱۲۷
- پی‌نوشت‌ها: ۱۲۷
- خاطرات یک نجات‌یافته ۱۲۸
- خاطرات یک نجات‌یافته ۱۲۸
- فساد اخلاقی در بهائیت ۱۲۸
- بی‌بند و باران تشویق هم می‌شوند! ۱۲۹
- دیگر به بهاء و عبدالبهاء ایمان ندارم! ۱۲۹
- ارتباط با علما ممنوع! ۱۲۹

- ۱۳۰ شستشوی مغزی کودکان
- ۱۳۰ بگذار مردم با موشک باران صدام بمیرند!
- ۱۳۰ شادی در رحلت امام
- ۱۳۰ یک بسیجی، مرا آگاه کرد
- ۱۳۱ خاطرات حسین فلاح
- ۱۳۱ یک نجات‌یافته دیگر
- ۱۳۱ جرات ابراز ندارم
- ۱۳۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بهائیت آنگونه که هست

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: بهائیت آنگونه که هست / با آثاری از محیط طباطبایی... [و دیگران].

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی مطبوعاتی جام جم، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۴۶۷ ص. مصور، نمونه.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۵۱۸-۲-۳.

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: با آثاری از محیط طباطبایی، علی اکبر ولایتی، محمدعلی تسخیری، محمود بحر العلوم میردامادی، علی ابوالحسنی (منذر)،

موسی فقیه حقانی، موسی نجفی، مظفر نامدار، سعید زاهد زاهدانی...

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فیپا)

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: بهائیکری -- تاریخ

شناسه افزوده: محیط طباطبائی، محمد، ۱۲۸۱-۱۳۷۱.

شناسه افزوده: موسسه فرهنگی مطبوعاتی جام جم

رده بندی کنگره: BP۳۳۰/ب ۹۳ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۴۵۰۳

نیمه شعبان، عید امید

نیمه شعبان، عید امید

سید محمود بحر العلوم میردامادی

خجسته ماه شعبان، با مناسبت‌های گوناگون، پیاپی و شادی بخشش (ولادت سرور آزادگان حضرت حسین بن علی، پرچمدار رشید کربلا- حضرت ابوالفضل العباس، و امام سجاد علیهم السلام و نیز میلاد پرچمدار حاکمیت توحید حضرت حجت بن الحسن العسکری عجل الله فرجه الشریف) فصل سرور شیعیان و شیفتگان خاندان پیامبر (ص) است. و در این میان، نیمه شعبان، به تعبیر زنده‌یاد استاد محیط طباطبایی: «عید امید» رادمردان و ظلم ستیزانی است که بی‌صبرانه، پایان شب یلدا، ستم، و دمیدن صبح آزادی و عدالت جاوید را انتظار می‌برند.

کارشناسان استعمار، در بررسی تاریخ سراسر جوش و جهش شیعه، به این نتیجه رسیده‌اند که «بقا» بلکه «پویایی و پیشرفت» تشیع، ریشه در دو چیز دارد: عاشورای حسینی (ع) و انتظار فرج. عاشورا، همچون موتوری پر قدرت، در طول تاریخ دائماً خون جهاد و حماسه به کالبد شیعه تزریق می‌کند، و امید به فرج نیز، این گروه را در زیر ضربات مهلک و مداوم دشمنان تیزچنگ و رنگارنگ خویش، پیوسته به پیروزی در آینده دلگرم ساخته از یأس و پذیرش شکست باز می‌دارد. و ماه شعبان، ماهی است که سلسله جنبان قیام عاشورا و منجی موعود هر دو، در این ماه دیده به گیتی گشوده‌اند.

اغراق نیست اگر بگوییم تاریخ جنبشها و مبارزات شیعه را، در درازنای تاریخ، بیش از هر چیز، این دو مناسبت رقم زده است: «شور عاشورا» و «انتظار فرج». فراموش نکنیم که، جنبش تنباکو با حکمی که مرجع تشیع، در آن، تمکین در برابر کمپانی سلطه‌جویی فرنگی را در حکم «محاربه با امام عصر(عج)» شمرد، به پیروزی رسید و انقلاب کبیر اسلامی نیز با منطبق عاشورایی «پیروزی خون بر شمشیر» و با راهپیمایی‌های میلیونی تاسوعا و عاشورا، شاه را فراری ساخت... و بیراه نیست اگر می‌بینیم که شیعیان، به رهنمود پیشوایان معصوم خویش(ع)، بیشترین سهش و احساس دینی خویش را در «دهم محرم» و «پانزده شعبان» نشان می‌دهند؛ با سیاه پوشیها و سوکواریهای باشکوه عاشورا، و چراغانیها و شادیهای چشمگیر نیمه شعبان.

عین‌السلطنه سالور، در خاطرات خویش، بخش مربوط به نیمه شعبان سال ۱۳۲۴ ش می‌نویسد: «روزی است مبارک و میمون. دیشب شهر [تهران] و شمران چراغان مفصلی بود. ایران در این عید خیلی نمایش [می‌دهد] و تجلیل می‌کند. در تمام کشور جشن است و چراغان. تیمچه‌ها، کاروانسراها، همه بازار، خیابان، چراغان بی نظیری شده بود. یعنی در تمام کشور مرسوم است، بیشتر به رغم بایبها. مخصوصاً دیشب در خانه سادات اخوی و بعضی تیمچه‌ها، خیابانها، شیرینی، شربت داده و از مردم دعوت شده بود. بسیار بسیار باشکوه جشن گرفته بودند» ۱.

در کلام عین‌السلطنه، اشارتی به برگزاری جشن نیمه شعبان در خانه سادات اخوی رفت. نمی‌توان از مراسم نیمه شعبان سخن گفت و به جشنهای باشکوه این روز در تهران عصر قاجار و پهلوی در باغ سادات مزبور اشاره نکرد.

سادات تقوی (اخوی) از سادات مهم و معتبر تهران‌اند که از دیرباز (از ابتدای دوران قاجار) در پایتخت سکونت داشته‌اند و در علت شهرت آنان به «اخوی» گفته شده است که چون آغا محمدخان قاجار، به بزرگان این طایفه، اخوی (برادر) می‌گفته، به این نام مشهور شده‌اند. افراد این طایفه، بین مردم از ارج و قربی خاص برخوردار بودند و چهره‌های نام‌آشنایی چون حاج سید ابراهیم اخوی (از نمایندگان اصناف در مجلس شورای صدر مشروطه) و حاج سید نصرالله تقوی (از وکلا و مقامات مهم قضایی ایران در عصر قاجار و پهلوی) از همین خاندان برخاسته‌اند.

حاج میر سید علی سادات اخوی، بزرگ این خاندان در زمان ناصرالدین‌شاه، تکیه‌ای را در خانه خود (واقع در تهران، خیابان ایران، کوچه سقاباشی) بنیاد نهاد که در طول سال به مناسبت‌های مذهبی، مراسمی برگزار می‌کرد و از جمله، از ۱۲۹۹ق به بعد، هر ساله در شب و روز ۱۴ و ۱۵ شعبان، تحت عنوان «انجمن حجتیه سادات اخوی» ۲ جشن بسیار باشکوهی را به مناسبت زاد روز خجسته حضرت ولی عصر (عج) برپا می‌کرد و طبقات مختلف مردم، از شخصیت‌های دینی و سیاسی و اجتماعی (حتی شاه) گرفته تا توده مردم، با شور و شوق در آن شرکت می‌جستند.

مرحوم سدیدالسلطنه کبابی، از دولتمردان فاضل و دانشور عصر قاجار، که خود کراراً مراسم باشکوه جشن مولود حضرت ولی عصر (عج) در منزل میرسید علی را درک کرده، می‌نویسد: روز سه شنبه ۱۵ شعبان ۱۳۱۴ق بعد از ناهار... منزل سادات اخوی رفتیم. سادات اخوی چند برادر هستند، اکبر آنها سید علی است... هر سال به مناسبت مولود حضرت قائم (عج) شب و روز چهاردهم و پانزدهم در خانه خود صلاهی عام داده، هر کس از وضع و شریف آنجا می‌رود. بعضی به غلیان و چای، بعضی به اضافه شیرینی اکتفا می‌کنند. جماعتی به اصرار، دو شاهی نقره عیدانه می‌گیرند. شب هر کس حاضر باشد شام می‌دهند. تمام علما و رجال و تجار تیمناً آنجا می‌روند. هر کس از اعظام به فراخور حال خود هدیه [ای] جهت سادات می‌فرستد. سنه ماضیه در چنین موقعی شاه شهید [ناصرالدین شاه] آنجا رفته» بود. ۳. همو، ۳۴ سال پس از آن تاریخ نیز در بخش خاطرات مربوط به ۱۴ شعبان ۱۳۴۸ق (۲۵ دی ۱۳۰۸ش) می‌نویسد: «امروز از طرف بازار چون گذشته، بیشتر دکانها را برای حضرت صاحب الزمان محمد بن حسن امام دوازدهمین [عج] زینت کرده بودند و این عید مخصوصاً برای رقابت با بهائیها گرفته می‌شود. سادات اخوی یک خانواده هستند از اعیان تهران، هر سال جشن عید صاحب الزمان [عج] را مفصلاً می‌گیرند. امسال جشن چهل و نهمین دفعه آنهاست» ۴.

علی اکبر کوثری، از مقامات فرهنگی عصر پهلوی، به یاد دارد که نخستین بار، رضاخان را در زمان سردار سپه‌ی وی، در جشن مزبور دیده و هنگام رفتن، صاحب مجلس (سید رضا اخوی) به رضاخان و او، چند سکه نازک نقره‌ای که به سکه شاهی مشهور بود و روی آن عبارت «یا صاحب الزمان» حک شده بود هدیه داده است. ۵.

جالب است همین رضاخان، که از سر عوام فریبی در آغاز کار به انجام شعائر مذهبی «تظاهر» می‌کرد، زمانی که پایه‌های قدرتش را مستحکم دید و به دستور «لندن» با اسلام و روحانیت و شعائر شیعی درافتاد، برگزاری جشن عمومی نیمه شعبان را ممنوع ساخت! عین السلطنه سالور، در خاطرات خود، بخش مربوط به نیمه شعبان ۱۳۶۳ق (۱۴ مرداد ۱۳۲۳ش) می‌نویسد: «رضاشاه مانع از این جشن عمومی بود. پارسال و امسال در تمام شهرها خصوصاً تهران در همه جا حتی خانه‌ها دو شب چراغانی و جشن برپا بود...» ۶.

حاج میر سید علی، گذشته از برپایی مجلس و پذیرایی از مردم، شاعران توانمند را نیز از دور و نزدیک، دعوت می‌کرد که چکامه‌هایی بلند و پرشور در مدح حضرت ولی عصر (عج) بسرایند و سپس شعر آنان توسط خودشان یا دیگران در خلال جشن قرائت شود و احیاناً نسخه آن بین حضار تکثیر گردد. به عنوان نمونه‌ای از این قصاید، می‌توان به چکامه‌های غزا و هنرمندانه آیت الله حاج میرزا ابوالفضل نوری تهرانی

فقیه و ادیب نام‌آشنای عصر قاجار، شاگرد برجسته میرزای شیرازی، و نیای همسر امام خمینی (ره) اشاره کرد که به مناسبت زادروز امام ثانی عشر (عج) در جشن سادات اخوی سروده شده‌اند. همچون قصیده ۱۶ بیتی او که بدهاتاً در شهر مقدس سامرا سروده و برای قرائت در انجمن حجّیه، همراه نامه‌ای خطاب به حاج سید علی به تهران فرستاده است: بُشری لمیلاد غائب حاضر...

او می‌آید...

او می‌آید... عصای موسی در مشت، نگین سلیمان در انگشت، زره داود بر تن، پیراهن یوسف در بر، دم عیسی در کام، وقار ابراهیم در گام، ذوالفقار علی بر میان، و لوای محمد بر دوش...
تکرار ایوب است؛ مظهر صبر گران بر درد و رنج انسان. تکرار موسی است، با خروش رعد آسا بر فرعونیان. تکرار ابراهیم است؛ بت شکن بزرگ تاریخ. تکرار عیسی است، با دم حیات بخشش. او تکرار همه فضایل انبیا و اولیا است؛ بل، انبیا و اولیا، هر یک جلوه‌ای از فضایل و مکارم اویند...

ماه و خورشید همچون سلیمان در فرمان اویند، و باد و طوفان در تسخیرش >. مؤید بالنصر < و > منصور بالرعب < است. فرشتگان، در رکابش شمشیر می‌زنند و گنجهای زمین در انتظار اوست. صادق آل رسول (ع) در حقیقت گوید: انّ القادِمَ مِنّا منصور بالرعب مؤید بالنصر، تطوی له الارض و تظهر له الکنوز و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب و یظهر الله به دینه و لو کره المشرکون. ۱.

در طول تاریخ پر نشیب و فراز اسلام، از آغاز تا کنون، صدها مهدی دروغین، یا بهتر بگوییم: دجال و رهن دل و دین، آمده‌اند تا رهن امت اسلام گردند و راه را بر او سد کنند... اما تاریخ، همه را یکان یکان در زیر چرخهای سنگین خود له کرده و خواهد کرد و سرانجام مهدی راستین، نهمین فرزند از تبار سالار عاشورا، یعنی حجت بن الحسن العسکری (عج)، از پس ابر غیبت، چونان آفتاب نیمروزی سر بر خواهد زد و جهان را به انوار تابناکش روشن خواهد ساخت....
بحار الانوار، ۵۲/۱۹۱، حدیث ۲۴.

پی‌نوشت‌ها:

۱. روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۰/۸۰۷۲. ۲. با انجمن حجّیه مهدویه، که در نیمه دوم عصر پهلوی برای مبارزه با بهائیت تاسیس

شده بود، اشتباه نشود. ۳. سفرنامه سدیدالسلطنه...، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، بهمنش، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۵۶. برای گزارشی مشابه از جشن یادشده در همان سال ر.ک، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲/۱۱۱۶. ۴. سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۴۰۸. ۵. تاریخ معاصر ایران، سال ۴، شماره ۱۳۱۴، صص ۳۵۱۳۵۲. ۶. روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۰/۸۰۰۱.

انقلاب اسلامی ایران؛ وامدار الطاف الهی

ما منت از ولی عصر عج می کشیم

علی ابوالحسنی (منذر)

انقلاب کبیر اسلامی ایران

از رویدادهای کم نظیر در تاریخ ایران است که توانست طومار رژیم تا بن دندان مسلح پهلوی را (با وجود پشتیبانی نظام سلطه جهانی از آن) درهم بپسجد و برای همیشه به بساط کهنه شاه و شاه بازی پایان دهد.

در طول این انقلاب سترگ، از نقطه شروع و گسترش خونبار آن در خرداد ۴۲ تا تاسیس نظام جمهوری اسلامی و درگیری مستمر و همه جانبه آن با قدرتهای استکباری، شواهد بسیاری وجود دارد که در مجموع به نحوی شفاف و اطمینان بخش، از لطف و امداد الهی به ملت بپاخاسته ایران و رهبر و نظام انقلابی آن حکایت می کند و نشان می دهد که آن تحرک عظیم و بی سابقه در تاریخ، در گوهر، موجی برخاسته از الطاف بیکران خداوند و اولیای معصوم وی بویژه حضرت حجت بن الحسن العسکری عج به مردم ستمزده این دیار بوده است.

مقاله زیر، از زبان حضرت امام خمینی، عنایات آشکار خداوند و ولی معصوم او عج را در حفظ ساحت انقلاب و نظام مقدس اسلامی از گزند حملات دشمنان این انقلاب باز گو می کند.

عنایات غیبی به انقلاب اسلامی

امام خمینی، از زمان هجرت به پاریس (مهر ۵۷) تا سال ۵۹ کرارا بر این نکته تاکید نموده اند که انقلاب اسلامی ملت ایران، رویدادی اعجازانگیز و فراتر از محدوده تنگ امور مادی بوده ۱ و دست غیبی الهی به وسیله امام عصر(ع) در ایجاد و گسترش آن دخالت دارد. ایشان پیروزی انقلاب اسلامی را «اعجاز بزرگ قرن» و «مائه بزرگ آسمانی» ۲، «نصرت اعجاز آمیز اسلام بر کفر» ۳، و «تحفه خدا از عالم بالا» ۴ به مردم ایران خوانده و برای اثبات این امر، بر چند واقعت ملموس و عینی زیر انگشت می گذارند:

۱ اتفاق و یکپارچگی عجیب مردم ایران در سراسر کشور، و بروز حس تعاون در آنها، جهت مبارزه با رژیم پهلوی و تمنای حکومت اسلامی، و خدمت بی شائبه به هموطنان در سالهای ۵۶ به بعد.

به گفته ایشان: پیش از آن تاریخ، هر گروه و دسته‌ای، ساز خود را می زد و راه خود را می رفت. دلها از هم دور و طبقات مختلف نسبت به هم بیگانه بلکه بدبین بودند. اما در سالهای ۵۶ و ۵۷ ناگهان دلها و زبانها یکی شد و طبقات مختلف کشور دانشگاهی و روحانی، باسواد و بی سواد، شهری و روستایی، صنعتگر و کشاورز و طبیب و مهندس، نظامی و غیرنظامی، زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودکان خردسال دفعتا روی یک شعار واحد: «مرگ بر شاه» و «نابود باد رژیم پهلوی» وحدت یافتند و یک دل و یک زبان، خواستار سقوط رژیم شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی شدند. نیز حس همدلی و تعاون عجیبی بین مردم ایجاد شد که حتی جوانانی که سالها در اروپا و امریکا تحصیل کرده بودند، شوری شگفت یافتند که به ایران بازگشته و در شهرها و روستاها به ملت خویش خدمت کنند. ۵

۲ تحول روحی عجیب در مردم ایران از حالت «ترس و هراس»، به «شجاعت» بلکه «تهور» در برابر رژیم پهلوی و ساواک جهنمی او

و نیز حامیان قدرتمند خارجی اش (امریکا، انگلیس، روسیه و... حتی امثال صدام). انصراف دلها از مسائل مادی و گرفتاری‌های شخصی ۶ و توجه آنها به دین خدا، و اتحاد طبقات ملت در تمنای نابودی رژیم فاسد طاغوتی و استقرار نظام الهی ۷ و همچنین: پنبه شدن رشته‌ها و نقشه‌هایی که استبداد پهلوی و اربابان وی در طول ۵۰ سال برای فاسد و منحرف ساختن جوان‌های پسر و دختر کشیده بودند ۸ و بالاخره بروز روحیه شهادت طلبی در مردم (خاصه جوانها)، از جمله امور خارق العاده و معجزه آسایی بود که در انقلاب رخ نمود و قابل توجه به اسباب مادی و ظاهری نیست.

۳ ایجاد رعب و هراس در دل شاه و حامیان قدرتمند وی در شرق و غرب جهان، و در نتیجه: انصراف آنها از مقابله جدی با نهضت اسلامی و خودداری از اقدامات تند و خشن نسبت به انقلابیون. به گفته ایشان: در صدر اسلام هم، از جمله اموری که به شکست کفر و پیروزی مسلمانان کمک داد رعبی بود که خداوند در دل کفار افکند و موازنه قدرت را به سود مسلمانان تغییر داد: «سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب». این رعب، در جریان انقلاب نیز تکرار شد و دشمنان رنگارنگ قیام در داخل و خارج را دستپاچه نمود و از واکنش تند و بهنگام مانع گشت، و الا سطح ضایعات، بسیار بالاتر از آنچه بود می‌شد. ۹.

پیروزی ملت با دست کاملاً خالی و در جنگی شدیداً نابرابر با رژیم پهلوی (که از حمایت قدرتهای جهانخوار: امریکا، انگلستان، روسیه و... حتی روسای کشورهای اسلامی نظیر صدام برخوردار بود) ۱۰ از عجایبی بود که در انقلاب رخ نشان داد و از سطح محاسبات معمول مادی و سیاسی فراتر بود. ۱۱.

امام راحل، نکات سه گانه فوق (= اتحاد عموم مردم بر ضد رژیم، تبدیل روحیه آنان از ترس به شجاعت، و رعب و دستپاچگی در دشمنان ملت) را نشانگر دخالت دست غیبی الهی در انقلاب شمرده و به صورت ترجیع بندی مکرر در سخنرانی‌های خویش بر آن تاکید می‌کند. ۱۲ از نظر تیزبین ایشان، قرائن و شواهد دال بر وجود امدادهای غیبی در جریان انقلاب، منحصر به موارد فوق نبوده و پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافته است، که از آن جمله می‌توان به خنثی شدن مکرر و توطئه دشمنان در ماجرای طبس ۱۳ و کودتای نوژه ۱۴ و فتح خرمشهر اشاره کرد.

در تبیین رویدادهای شگفت انقلاب، امام راحل اولاً خود و هیچ کس دیگر از سران جنبش را موجد این تحول و پیروزی شگرف ندانسته و آن را تنها کار خدا می‌شمارد. ۱۵ ثانیاً از آنچه گفته شد یک گام بلند، فراتر رفته و دست غیبی را کاملاً مشخص می‌کند: این تحول و پیروزی، کار خدا بود که به وسیله امام عصر عج انجام گرفت: «این من نبودم که پیروزی را به دست آورید به واسطه من، این خدای تبارک و تعالی، در سایه امام زمان سلام الله علیه... ما را پیروز کرد... چه شد که پس از مدت کمی این تحول پیدا شد؟ سابق، همه چیز ما را می‌بردند و ما نفس نمی‌کشیدیم. سابق، جوانهای ما را در زندان‌ها زجر می‌دادند و اعدام می‌کردند و ما قدرت حرکت نداشتیم. سابق، چپاولگران همه چیز ما را چپاول می‌کردند و ما نفس نمی‌کشیدیم. چه شد که این ملت همچو متحول شد؟ جز عنایت خدا چه بود؟... این دست غیبی بود که این تحول را پیش آورد». ۱۶ یک دست غیبی در کار است، خدای تبارک و تعالی به وسیله امام زمان سلام الله علیه. ۱۷.

همچنین پس از رفتن از تهران به قم در اسفند ۱۳۵۷، در سخنانی که بر سر مزار شهدا در قبرستان بقیع قم (واقع در سر راه جمکران) ایراد کردند، ضمن اشاره به مبارزات مستمر تاریخ تشیع، فرمودند: قانون اساسی جدید باید بر مبنای مذهب تشیع اثنی عشری تدوین گردد (و این نکته را دو بار مورد تاکید قرار دادند). سپس با حالتی برافروخته و ملتهب افزودند که: «قدرت ایمان، قوه اسلام، قدرت معنوی ملت، این پیروزی را به ما ارزانی داشت. ما منت از خدای تبارک و تعالی می‌کشیم، ما منت از ولی عصر می‌کشیم که پشتیبانی از ما فرمودند. نباید ابهامی در قضایا باشد. اگر چنانچه ابهامی در قضایا باشد یا بخواهند منحرف کنند این نهضت اسلامی ما را، منتهی به شکست خواهد شد، خیانت به ملت است، خیانت به اسلام است». ۱۸.

عطف به همین نگاه و نگرش بود که، رهبر فقید انقلاب، ماهها پیش از بهمن ۵۷ اطمینانی عجیب به پیروزی جنبش و سرنگونی

رژیم داشت و به این و آن می‌گفت: شاه رفتنی است، به فکر روزها و اقتضائات پس از پیروزی باشید! ۱۹ و این در حالی است که هنوز هیبت و هیمنه رژیم شکسته نشده بود و کسانی چون مهندس بازرگان، به مبارزه گام با گام با حکومت پهلوی و تسخیر کرسی‌های مجلس شورا می‌اندیشیدند.

پی‌نوشت‌ها

۱. به تعبیر امام در ۳۰/۳/۵۸ (مندرج در: کتاب صحیفه نور): در این انقلاب و تحول، آنچه رخ داد فوق فکر و توان ما بود ۲. اظهارات ایشان در ۲۲/۱۱/۵۹ ۳. اظهارات امام در ۲۲/۱۱/۵۸ ۴. اظهارات امام در ۵/۱۲/۵۷ ۵. ر.ک، صحیفه نور، ۵/۲۳۹ (اظهارات امام در ۳۰/۴/۵۸) و نیز همان: ۵/۳۷۰. برای داستان‌های جالب در این زمینه از زبان امام ر.ک، همان: ۵/۴۲ (اظهارات مورخ ۵/۱۳/۵۸)؛ ۵/۴۲ (۱۳/۴/۵۸)؛ ۳/۵۷۳ (۲۹/۱/۵۸)؛ ۲/۵۵ (۲۸/۷/۵۷)؛ ۳/۳۵۲۳۵۱ (۷/۱۲/۵۷) و ۳۷۸۳۷۶ (۱۴/۱۲/۵۷) ۶. صحیفه نور، ۵/۴۳. اظهارات امام در ۱۳/۴/۵۸ ۷. صحیفه نور، ۴/۴۷۶۴۷۵ (اظهارات امام در ۳۰/۳/۵۸) ۸. صحیفه نور، ۶/۵۶۵ ۶/۵۶۶ (۱۲/۱۰/۵۸) ۹. همان: ۳/۲۸۸ (اظهارات امام در ۲۶/۱۱/۵۷) ۱۰. اظهارات امام در ۵/۱/۵۸ و... ۱۱. ر.ک، همان: ۶/۲۳ (اظهارات امام در ۱۱/۷/۵۸)؛ ۶/۳۲ (۱۲/۷/۵۸)؛ ۶/۴۴۹ (۲۹/۹/۵۸) ۱۲. ر.ک، اظهارات امام مندرج در صحیفه نور، مجلدات ۷/۱/۵۸ و نیز ر.ک، همان: ۴/۲۳ (۳۰/۱/۵۸)، ۴/۲۲۴ (۳۰/۲/۵۸) ۱۶. صحیفه نور، ۴/۲۳ ۱۷. اظهارات امام در ۳۰/۱/۵۸. نیز ر.ک، اظهارات ایشان در ۲۹/۱/۵۸ که: (صحیفه نور، ۳/۵۷۳) ۱۸. همان: ۳/۴۱۷ ۴۱۸ ۱۹. ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۷۶، صص ۴۳۱۴۳۰ و نیز اظهارات مهندس بازرگان مورخ ۲۲ بهمن ۶۰ در جمع اعضای نهضت آزادی مندرج در: شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان، بهمن ۱۳۶۰، از انتشارات نهضت آزادی ایران، صص، ۲۷ ۲۸.

بهائیت و روس تزاری

بهائیت و روس تزاری

بهائیت و روس تزاری

مهرداد صفا

اولین دولت فزونخواه و استعمارگر، که سران باییت و بهائیت با آن در پیوند بوده‌اند، امپراتوری روس تزاری است؛ امپراتوری متجاوز و درازدستی که در نیمه اول قرن نوزدهم، با زور و نیرنگ ۱۷ شهر از آبادترین شهرهای کشورمان را اشغال و از پیکر آن جدا کرد و پس از آن نیز تا زمان فروپاشی (۱۹۱۷م) همواره سد راه آزادی و پیشرفت ایران اسلامی بود...

علاوه بر منابع غیربهائی، در آثار خود بایان و بهائیان نیز شواهد و دلایل تاریخی زیادی وجود دارد که حاکی از پیوند سران این دو فرقه خصوصاً بهائیان و بالاخص شخص حسینعلی بها با امپریالیسم تزاری است.

شواهد تاریخی زیر، نشان از «توجه خاص» روسیه تزاری به موضوع باب و حرکت او و وجود پیوند میان بایان و بهائیان با روسها دارد:

۱. زمانی که علی محمد باب (همراه دستیارش محمد علی زنوزی): در تبریز اعدام و جسدش در خندق افکنده شد، صبح روز بعد، کنسول روس در تبریز به کنار خندق آمد و توسط نقاش کنسول خانه، به تصویربرداری از جسد باب و یار مقتولش پرداخت. ۱. عبدالحمید اشراق خاوری، نویسنده و مبلغ مشهور بهائی، در تلخیص تاریخ نبیل، ضمن اشاره به مطلب فوق، سخنی دارد که حاکی از ارتباط و دوستی اعضای کنسولخانه روسیه در تبریز با برخی از بایان است: «صبح روز بعد از شهادت، قونسول روس در تبریز با

نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت. حاجی علی عسگر برای من حکایت کرد و گفت که یکی از اعضای قونسولخانه روس که با من رابطه و نسبت داشت آن نقشه را در همان روزی که کشیده شده بود به من نشان داد. آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود...» ۲.

محمد علی فیضی، دیگر مورخ مشهور بهائی، نیز در تاریخ خود به نقل از حاج علی عسگر، به نکته فوق تصریح دارد. ۳. به تصویربرداری کنسولگری روسیه از جسد باب، حتی در نوشته رهبران بهائیت نظیر عباس افندی و شوقی نیز تصریح شده است. ۴. ملا محمد علی زنجانی (رئیس بایان زنجان) که در آن شهر مدتها با قشون اعزامی از سوی امیرکبیر جنگید، در خلال جنگ به یارانش اطمینان داده بود که «دولت روس به یاری آنان خواهد آمد». ۵. فریدون آدمیت، پس از نقل این مطلب از زبان «ابوت»، مأمور انگلیسی که از آن شهر می‌گذشته، سخن جالبی دارد: «ملا محمد علی زنجانی یعنی جناب «حجت» که دعوی فتح کره زمین را داشت، و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را به گردن نهند، و حتی حکومت مصر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، چطور شد که به اصحابش وعده داد که امپراتور روس که در زمره همان شاهان کافر بود، به یاری آنان خواهد آمد؟! آن بیچارگان ابله هم باور فرموده بودند». ۶. همچنین، منابع بابی تصریح دارند که در جریان درگیری فوق، سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) به امیرکبیر به علت سرکوب و قلع و قمع بایان شورشگر در آن شهر اعتراض کرد. ۷.

۳. ماجرای تجمع بایان (تحت رهبری قدوس، قره‌العین و حسینعلی بها) در ۱۲۶۴ق در یزدت (واقع در حوالی شاهرود) در تاریخ مشهور است. در آنجا تصمیم گرفته شد که بایان در ماکو (بازداشتگاه علی محمد باب) گردآیند و برای رهایی وی، به مقرش حمله برند و در برابر دولت وقت ایران (محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی) «ایستادگی» ورزند و چنانچه شکست خوردند «به خاک روسیه» پناهنده شوند. ۸.

۴. اعضای خاندان افنان (خویشاوندان باب و نمایندگان عباس افندی در ایران)

با سفارت روسیه پیوند نزدیک داشتند و حاجی میرزا محمد تقی افنان و کیل الدوله [پسر دایی باب] و برادران و پسرانش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد فعالیت می‌کردند و آقا علی حیدر شیروانی (بهائی و از شرکای تجاری خاندان افنان) از اعضای متنفذ سفارت روس در تهران بود و با حمایت او بود که حاجی میرزا محمد تقی افنان و کیل التجاره دولت روسیه در بمبئی شد. ۹. محمد طاهر مالگیری، از عیون بهائیان، ضمن شرحی پر آب و تاب در تعریف از خویشاوندان مادری باب چنین می‌گوید: «...حاجی میرزا محمد تقی و کیل الدوله، نماینده رسمی دولت روس، با نشان مخصوص و بیرق بالای سر درب خانه شریفشان ممتاز از دیگران بودند... روزی که نشان طلای بزرگ از طرف دولت روس برای ایشان رسیده بود چند نفر از تجار را در بیت شریفشان دعوت فرمودند و دو ساعت این نشان را زدند...» ۱۰. آواره نیز از «علاقه‌جات» و کیل الدوله «در روسیه» یاد می‌کند. ۱۱. وکیل الدوله از سوی عباس افندی دستور یافت که اولین معبد و مرکز تبلیغی بهائیان در جهان (مشرق الاذکار) را در عشق آباد روسیه بنانهد و این مأموریت را نیز (با پشتیبانی روسهای تزاری) پیش برد و نهایتاً در حیفا (محل سکونت عباس افندی) در گذشت. در همین زمینه باید به پیوند برادران باقراوف (سرمایه‌داران بهائی) با روسیه اشاره کرد که شرح «روس فیلی» و روابط آنها با عوامل روسیه در تاریخ آمده است. ۱۲.

۵. اقدام کاپیتان تومانسکی، صاحب منصب روسی، به ترجمه و ترویج آثار بهائیان، مورد دیگری است که برخی از مطلعان، آن را شاهدهی بر پیوند روسیه و بهائیت گرفته‌اند. والتین چیرول، مخبر مشهور روزنامه تایمز، از کسانی است که وزارت خارجه بریتانیا در مورد قرارداد ۱۹۰۷ (تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) با وی رایزنی کرد. چیرول در کتاب معتبرش: «مساله شرق وسطی» یا «چند مساله سیاسی راجع به دفاع هندوستان»، بهائیان را جاسوس روسها معرفی می‌کند. وی «کاپیتان تومانسکی» را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت شمرده و حتی اشاعه بایبگری را نتیجه علاقه روسها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. به باور او:

تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد. ۱۳ گفتنی است که میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهائیان) زمان اقامتش در سمرقند (۱۳۱۰ق) «رساله اسکندریه» را به نام همین مسیو الکساندر تومانسکی، صاحب منصب توپخانه روس در عشق آباد، تألیف کرد و تومانسکی نیز بخشی از آن رساله را در جلد هشتم از زپیسکی (مجله روسی متعلق به شعبه‌ای از انجمن همایونی روسی آثار عتیقه) در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۹۳، به چاپ رساند. ۱۴ تومانسکی، همچنین، «به راهنمایی و معاونت» میرزا ابوالفضل، کتاب مقدس بهائیان (اقدس) را به روسی برگرداند. ۱۵

۶. تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائیان در خاورمیانه (با عنوان مشرق الاذکار)

در عشق آباد روسیه و با حمایت آشکار روسها، نشان دیگری از پیوند دولت تزاری و سران این فرقه است.

۷. در همین زمینه باید به حضور بهائیان در تشکیلات و مؤسسات مربوط به روس تزاری در ایران (همچون سفارتخانه و بانک استقراضی روسیه) اشاره کرد. (ایام: تفصیل این بحث در مطلبی جداگانه آمده است).

۸. وعده‌های مکرر سران بهائیت (بها و عبدالبها) به اتباع خویش مبنی بر شکست ناپذیری امپراتوری تزاری و برخورداری آن از تأییدات الهی! ۱۶ گواه دیگر این پیوند است.

۹. رد پای ارتباط بایان و بهائیان با روسیه تزاری را، بیش از هر چیز، بایستی در پرونده خود حسینعلی بها (مؤسس مسلک بهائیت) بازجست که پدرش میرزا عباس نوری، دستیار شاهزاده «روس فیل» قاجار (امام وردی میرزا) بود و سه تن از منسوبین نزدیک بها (برادر، شوهر خواهر و خواهرزاده وی) در استخدام سفارت روسیه بودند و خود بها نیز در جریان ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بایان، با حمایت جدی و پیگیر سفیر روسیه (دالگوروی) از زندان و اعدام نجات یافت و تحت الحفظ سفارت از ایران خارج شد و لوحی در تقدیر از تزار و سفیرش صادر کرد. (ایام: توضیح مطلب را در مقاله «حسینعلی بها؛ پیوند دیرپا با استعمار تزاری» مطالعه کنید).

موارد ۹ گانه فوق، به روشنی از پیوند بهائیت با استعمار تزاری پرده برمی‌دارد.

یادداشت‌ها

۱. مطالع الانوار (THE DAWN BREAKERS) تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، صص ۵۰۴ - ۵۰۳؛ ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ۳/ ۲۵۷؛ حضرت نقطه اولی ۱۲۶۶-۱۲۳۵ هجری / ۱۸۵۰-۱۸۱۹ میلادی، محمد علی فیضی، آذر ۱۳۵۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۶ بدیع، صص ۳۴۷-۳۴۸؛ مقاله شخصی سیاح... [عباس افندی]، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۱۹ بدیع، ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱/۲۵۸ - ۲۴۷؛ آهنگ بدیع، سال ۲۴ (۱۳۴۸)، ش ۹ و ۱۰، ص ۲۸۸. ۲. مطالع الانوار، صص ۵۰۴ ۵۰۳. نیز ر.ک، ظهور الحق، ۳/ ۲۵۷ به نقل از نبیل زرنندی. ۳. حضرت نقطه اولی... صص ۳۴۸-۳۴۷. ۴. ر.ک، مقاله شخصی سیاح...، عباس افندی، ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی، ۱/۲۴۷ به بعد. ۵. امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، چاپ ۵: انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵، ص ۴۴۹. ۶. همان: ص ۴۵۰. ۷. نقطه الکاف، به اهتمام ادوارد براون، مطبوعه بریل هلاند، ۱۳۲۸ق، صص ۲۳۴-۲۳۳ و نیز ص ۲۶۶. ۸. فتنه باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۱۷۹. ۹. ظهورالحق، ج ۸، قسمت اول، ص ۴۳۱؛ «جستارهایی از تاریخ بهائیکری در ایران...»، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۰. ۱۰. خاطرات مالگیری... حاج محمد طاهر المیری، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین آلمان، ۱۴۹ بدیع / ۱۹۹۲م، صص ۶۱ - ۶۰. ۱۱. الکواکب الدریه، ۲/۹۶. ۱۲. ر.ک، سفرنامه ظهیرالدوله همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ص ۵۱ و ۶۹ - ۶۸؛ کشف الحیل، آیتی، ج ۲، چ ۴، ص ۳۹-۳۸ و ج ۳، چ ۴، صص ۱۹۸ - ۱۹۶ و ج ۱، چ ۷،

صص ۲۶-۲۷؛ ایرانی که من شناخته‌ام، ب. نیکیتین، ترجمه فره‌وشی و مقدمه ملک الشعرا بهار، کانون معرفت، تهران ۱۳۲۹، صص ۱۶۷-۱۶۵. ۱۳. امیرکبیر و ایران، آدمیت، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، ص ۲۵۶. ۱۴. بهائیان، محمد باقر نجفی، چاپ اول صص ۳۶۳-۳۶۲. ۱۵. آهنگ بدیع، سال ۱۹ (۱۳۴۳)، ش ۱، مقاله «کتاب اقدس»، تدوین دکتر محمد افنان و...، ص ۱۳. بجا است در مورد ماهیت و مواضع سیاسی کسان دیگری از روسیان نیز (همچون رزن، ژوکوسکی و کاظم بیگ الکساندر قاسموویچ) که راجع به بایه و بهائیه پژوهش و تألیف کرده‌اند، تحقیقی صورت گیرد. ۱۶. ر.ک، فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۲/۱۶۵-۱۶۳

پیوند دیرپا با استعمار تزاری

رضا قریبی

منابع غیر بهائی، میرزا حسینعلی بهاء پیشوای بهائیان (و نیز برادرش صبح ازل، پیشوای ازلیان) را به خیرچینی برای سفارت روسیه متهم می‌سازند. عبدالله بهرامی (از عناصر مشروطه خواه و دموکرات صدر مشروطه، و از صاحب منصبان عالی نظمی) می‌نویسد: «میرزا حسینعلی را عده‌ای از اشخاص مطلع، جزو خفیه‌نویسان سفارت روس معرفی نموده‌اند». ۱. هاشم محیط مافی، از روزنامه‌نگاران آن عصر نیز بهاء و ازل را راپرتچی سفارت روسیه معرفی می‌کند. ۲.

جدا از صحت و سقم این اتهام، شواهد متعددی وجود دارد که پیوند آشکار میان حسینعلی بهاء و روسها را مدلل می‌دارد و حتی مآخذ معتبر بهائی (تلخیص تاریخ نبیل، مقاله شخصی سیاح، قرن بدیع و الکواکب الدریه) بدان تصریح دارند. یکی از مهمترین آشکارترین این شواهد، اقدام جدی پرنس دالگوروکی (سفیر روس در ایران) برای نجات بهاء (از زندان و اعدام) پس از ترور نافرجام شاه، و بدرقه بهاء توسط غلامان سفارت تا مرز عراق ۳ است که صدور لوح از سوی بهاء خطاب به تزار روسیه در تشکر از حمایت دالگوروکی ۴ را در پی داشت.

تحقیق زیر، به بررسی پیوند دیرین میان بهاء و خانواده او با روسیه می‌پردازد:

۱. منسوبان نزدیک بهاء، در سفارت روس

منابع تاریخی (اعم از بهائی و غیربهائی) از حضور بستگان نزدیک بهاء: میرزا حسن نوری (برادر بزرگ بهاء)، میرزا مجید خان و میرزا ابوالقاسم خان آهی (به ترتیب: شوهر خواهر و خواهرزاده بهاء) به عنوان «منشی» در سفارت روسیه در تهران خبر می‌دهند. ۵. آواره (آیتی بعدی)، مبلغ و مورخ پیشین بهائیت، تصریح می‌کند که: میرزا حسن، برادر بزرگ بهاء، منشی سفارت روس در تهران بود. ۶. شوقی افندی نیز می‌نویسد: «در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره» بهاء یعنی میرزا مجید خان آهی «در خدمت سفیر روس پرنس دالگوروکی سمت منشی گری داشت...». ۷. این رسم در خاندان آهی ادامه یافت، چندان که عموی مجید آهی (وزیر مشهور عصر پهلوی) منشی سفارت روس در تهران بود و مجید به کمک او برای تحصیل به پایتخت تزار رفت و رشته حقوق را گذراند. ۸. پدر حسینعلی بهاء و صبح ازل، میرزا عباس نوری موسوم به میرزا بزرگ وزیر است. میرزا عباس، بزرگ خاندان خویش محسوب می‌شد و حضور چشمگیر و گسترده منسوبین نزدیکش (یعنی، پسر بزرگ، داماد و نوه‌های دختریش) در سفارت روسیه، که بویژه در ایران آن روزگار، امری عادی به نظر نمی‌رسد، قاعدتاً بدون آگاهی و موافقت وی صورت نگرفته است، و این امر، پژوهشگر تیزبین را به جستجوی ریشه‌ها و رشته‌های ارتباط بین خود میرزا عباس با روسها وامی‌دارد. اتفاقاً بررسی زندگی میرزا عباس و «شبهه ارتباطات سیاسی» او نیز رد پاهایی از روسیه را در پرونده‌اش به دست می‌دهد. و این امر نشانگر آن است که پیوند حسینعلی «بهاء» با روسها، ظاهراً سابقه‌ای دیرین داشته و به روزگار حیات پدرش، میرزا عباس، می‌رسد.

۲. پدر بهاء؛ منشی پرنس «روس‌فیل»

میرزا عباس نوری (میرزا بزرگ وزیر)، پدر حسینعلی بهاء (مؤسس بهائیگری) و یحیی صبح ازل (بنیادگذار ازلی گری) است. میرزا عباس، در دستگاه شاهزاده امام‌وردی میرزا (پسر فتحعلی شاه و کشیکچی باشی یعنی رئیس گارد مخصوص سلطنتی) کار می‌کرد و وزیر و منشی او بود. عباس از ۱۲۳۰ق به وزارت امام‌وردی منصوب شد و شهرت وی به وزیر نیز از همینجا بود.^۹

امام وردی، مخدوم میرزا عباس، از عناصری است که رد پای ارتباط با سفارت روسیه در کارنامه او مشهود است. از کلام مهدی بامداد برمی‌آید که پس از قتل گریبایدوف (سفیر مغرور و فتنه‌جوی روسیه) در ۱۲۴۴ق، خانه امام‌وردی میرزا در تهران چندی منزلگاه سفرای روس بود^{۱۰}، و با توجه به این که انتخاب اشخاص برای میهمانداری از سفرای بیگانه، بی حساب و کتاب نبوده و علائق و سلاطین سیاسی آنان، نوعاً در انتخابشان برای این گونه امور، لحاظ می‌شد (این امر از وجود نوعی «خصوصیت» بین امام‌وردی و سفرای همسایه شمالی حکایت دارد. دست کم باید گفت که اقامت سفرای روس در خانه پرنس قجر، زمینه‌ساز «تشدید و تقویت» روابط وی با آنان بوده است. چنان که این امر، در ماجرای مرگ فتحعلی شاه و بحران سیاسی پس از وی، آشکار شد.

امام‌وردی از دولتمردانی بود که در جریان انتقال سلطنت از فتحعلی شاه به محمد شاه قاجار (جمادی‌الثانی ۱۲۵۰) به رقبای شاه جدید پیوست و حتی به دستور برادر بزرگش: علی شاه ظل‌السلطان، با ۱۵ هزار سرباز به قزوین شتافت تا راه را بر ورود شاه و وزیرش (قائم مقام فراهانی) به پایتخت ببندد، که البته قشون‌کشی وی پایانی فضاقت بار داشت^{۱۱} و با پیش‌بینی شکست یاران خود، به «چادر ایلچی روس پناهد». ۱۲ این پناهندگی برای امام وردی طبعاً مصونیت سیاسی به همراه داشت و لذا در جریان داغ و درفش همپیمان‌های سیاسیش (ظل‌السلطان ...) توسط محمد شاه و قائم مقام، چون «در پناه دولت روس بود، کسی به او متعرض نمی‌شد و باقی گرفتار بودند»^{۱۳}.

سال بعد، در ربیع‌الاول ۱۲۵۱، جمعی از شاهزادگان مخالف شاه (از جمله امام‌وردی) به قلعه اردبیل فرستاده شدند و امام‌وردی ۳ سال بعد (ربیع‌الثانی ۱۲۵۴) به اتفاق برادرانش: ظل‌السلطان و رکن‌الدوله «از قلعه اردبیل گریخته و به دولت روس تزاری پناهنده شدند. دولت روسیه درصدد برآمد که شاهزادگان فراری را با ماهیانه مکفی در قراپاغ یا ورشو منزل دهد ولی شاهزادگان توقعات دیگری داشتند که مورد قبول امپراتور قرار نگرفت. این واقعه مصادف بود با محاصره هرات از طرف محمدشاه و مقارن با مسافرت نیکولای اول به ایروان و چون در این اوان مقامات» تزاری «بنا به مقتضیات سیاسی از دولت ایران پشتیبانی می‌کردند موافقت با تقاضاهای غیر موجه فراریان [به سلطنت رسانیدن آنان در ایران] معقول به نظر نمی‌آمد». ۱۴ لذا آن سه تن نهایتاً ناگزیر شدند برای دستیابی به نقطه اتکا بهتر، به کشور عثمانی بروند^{۱۵} که آن زمان، پیوندهای عمیقی با دولت انگلیس داشت. تزار البته هنگام عزیمت آنها به عثمانی، از ایشان نزد شاه ایران وساطت و ضمانت کرد^{۱۶} و خود ظل‌السلطان در نامه به پالمستون، وزیر خارجه انگلیس (اول رمضان ۱۲۵۴ق) خاطر نشان ساخت که: «بعد از فرار از قلعه اردبیل، مدت هفت ماه در حمایت دولت علیه امپراتور اعظم [تزار روسیه] بودیم و ایلچی دولت علیه ایشان [یعنی سفیر روسیه در ایران] هم دخیل این امر بود». ۱۷ آنان پس از ورود به عثمانی در خط سازش با انگلستان افتادند که خود داستانی دراز و عبرت‌انگیز دارد. ۱۸ منابع بهائی اظهار می‌دارند که در ایام تبعید حسینعلی بهاء در عراق، پسران ظل‌السلطان، شجاع‌الدوله و سیف‌الدوله، جزو میهمانان دائمی بهاء بودند.^{۱۹}

پدر حسینعلی بهاء، میرزا عباس نوری، مدت‌ها کار گزار شاهزاده روس‌فیل: امام وردی میرزا، بوده است.

امام وردی، ضمناً داماد محمدخان قاجار^{۲۰} و شوهر خواهر پسر وی: محمدحسن خان سردار ایروانی، بود که تاریخ، هر دو محمد خان و محمدحسن خان را از وابستگان سیاست روسیه در ایران می‌شناسد. عباس امانت (مورخ بهائی تبار) از محمدحسن خان با عنوان «یکی از تحت‌الحمایگان جاه طلب روسیه» یاد می‌کند.^{۲۱} محمد حسن خان سردار، از قضا متهم به دخالت در توطئه ترور نافرجام ناصرالدین شاه (شوال ۱۲۶۸ق) بود^{۲۲} که حسینعلی بهاء نیز در ردیف متهمان ردیف اول آن قرار داشت.

چنانچه از روابط دیرین میان خانواده بهاء با روسها بگذریم، به روابط شخص وی با عمال روسیه در ایران می‌رسیم که منابع بهائی

هم بدان تصریح دارند.

۳. دریابگی روسیه، و تلاش برای حفظ جان بهاء

می‌دانیم که یکی از مهمترین آشوبهای بایبان، در قلعه شیخ طبرسی (واقع در مازندران) روی داد که مقدمات آن در زمان محمداشاه قاجار فراهم شد ولی آتش آن در زمان ناصرالدین شاه (و صدارت امیر) سر برزد و دولت مرکزی، تنها پس از کوششهای زیاد و دادن تلفات گران، توانست آن فتنه را سرکوب کند. در جریان آن فتنه، برای حسینعلی بهاء نیز (که قصد پیوستن به بایبان در قلعه را داشت) توسط حکومت ایران مشکلاتی پدید آمد که روسها به کمکش شتافتند. توضیح این که:

قبل از شروع درگیری قلعه طبرسی، به قول «الکواکب الدریه» (از مآخذ مشهور بهائی): حسینعلی «یک وقتی در جز [بندر گز سابق] که قریه [ای] از قراء مازندران است تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحداران دولت روس، ارادتی شایان به حضرتش یافته، اراده کرده‌اند که آن حضرت را از دست مأموران ایرانی گرفته و یا فرار داده به روسیه ببرند» ولی میرزا قبول نکرده است. تا این که بزودی خبر مرگ محمداشاه می‌رسد و «دریابگی روس اظهار سرور کرده» است. «خلاصه، آن قضیه وفات شاه هر چند امر را بر اصحاب مازندران [مقیم قلعه طبرسی] سخت کرد، ولی از طرفی سبب نجات حضرت بهاء‌الله شد و آن حضرت سالم‌اً به طهران مراجعت فرمود...» ۲۳

مؤلف کواکب الدریه، که بعدها از بهائیت برگشته و کتاب «کشف الحیل» را در افشای ماهیت بهائیان نوشت، در کشف الحیل، به لوحی از عبدالبها خطاب به برخی از مریدان خود در بندر گز اشاره می‌کند که ضمن آن، با اشاره به ممانعت حکومت آمل از نزدیک شدن بهاء به مجتمعین قلعه شیخ طبرسی، و رفتن بهاء به بندر گز، می‌نویسد: «پس جمال مبارک [بهاء] ... در بندر جز تشریف بردند و سرکرده‌های جز نهایت رعایت و احترام را مجری داشتند. پس محمد شاه، فرمان قتل جمال مبارک [بهاء] را به واسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندر جز رسید. از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد موعود بودند. مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد، بلکه روز ثانی صبح با جمعی» بسیار «به آن ده تشریف بردند. در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریابگی روس کاغذی داد. چون باز نمود به نهایت سرور فریاد برآورد و به زبان مازندرانی گفت: مردی بمرده. یعنی محمد شاه مرد. لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین ... جشن عظیمی گرفتند...» ۲۴

۴. پرنس دالگورویکی برای نجات بهاء

از حبس و اعدام پیامی خیزد

چنان که گفتیم، اقدام دالگورویکی برای نجات جان بهاء از زندان ناصرالدین شاه، و تشکر بهاء از وی و تزار، یکی از مهمترین شواهد تاریخی دال بر پیوند آشکار میان بهائیت (و پیشوای آن) با روسها است. منابع بهائی تصریح می‌کنند که: پس از ترور نافرجام شاه به دست بایبان (۲۸ شوال ۱۲۶۸ق) بهاء که شدیداً در مظان اتهام بود، به خانه شوهر خواهرش (منشی سفارت روس) در زرگنده (محل بیلاقی سفارت) رفت و سفیر روس (دالگورویکی) به حمایت علنی از وی پرداخت و حتی به حسینعلی پیشنهاد کرد که به روسیه رفته و از پذیرایی دولت تزاری بهره‌مند شود. ۲۵ پس از آزادی بهاء از زندان و تبعید وی از سوی دولت ایران به عراق نیز، نماینده سفارت روس، حسینعلی را تا مرز بغداد همراهی کرد ۲۶ که گزند وی به وی نرسد. حسینعلی هم بعداً لوحی خطاب به تزار (نیکلایویچ الکساندر دوم) در تشکر از کمک سفیر وی در تهران صادر کرد و بابت این لطف و حمایت، خواستار علو مرتبه از درگاه الهی! برای تزار گردید. ۲۷

شوقی افندی (نوه و جانشین عباس افندی) با اشاره به ماجرای ترور شاه می‌نویسد: «روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس

دالگورکی Prince Dalgoroki سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاجی علی خان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت به‌الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشاراً الیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد. ۲۸ عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ و مورخ مشهور بهائی، نیز آورده است: ناصرالدین شاه «فوراً مأموری فرستاد تا حضرت به‌الله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت به‌الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت به‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به به‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود!» ۲۹!

دالگورکی دست بردار نبود و زمانی که دولت ایران بهاء را به زندان افکند، تلاشش را ادامه بل تشدید بخشید. مطالع الانوار می‌نویسد: «قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت به‌الله خبر داشت، پیغامی شدید به صدراعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت به‌الله به عمل آید و شرح اقدامات و سؤال و جوابها که به وسیله نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه‌ای نگاشته شود و حکم نهایی درباره آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدراعظم به نماینده قنسول وعده داد و گفت در آتیه نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد و آنگاه وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت [ایران] به سیاه چال بروند. مقدمتاً... [ملا علی ترشیزی ملقب به عظیم، از روسای وقت بایبه و مرتبط با تروریست‌ها] را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند» عظیم جنایت را گردن گرفت و «چون این اقرار را از عظیم شنیدند قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقا خان [صدراعظم] خبر دادند و در نتیجه حضرت به‌الله از حبس خلاص شدند...» ۳۰.

شوقی نیز در ادامه مطلب قبل می‌نویسد: «از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسائل در آزادی حضرت به‌الله بکوشید و در اثبات بی‌گناهی آن مظلوم آفاق، سعی مشکور مبذول داشت و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده حکومت برائت حضرت به‌الله را تأیید و به صراحت دخالت و شرکت خویش را در حادثه... [تیراندازی] به شاه اظهار نمود.» ۳۱.

۵. حمایت‌ها ادامه می‌یابد

روسها پس از دستگیری و حبس بهاء توسط دولت ایران نیز، جداً «مراقب احوال» وی بوده و قضایا را تعقیب می‌کرده‌اند و حتی در هنگام بازجویی و محاکمه او، نماینده آنها حضور داشته است. به نوشته امانت: «آهی شخصاً در معیت» بهاء «به اردوی سلطنتی در نیاوران رفت» که بگوید و معلوم نماید که برادر زن او بی‌تقصیر است. ۳۲ در جریان محاکمه نیز آن گونه که دکتر اسلمونت (از سران بهائیت) تصریح می‌کند، «سفیر روس به برائت» بهاء «شهادت داد.» ۳۳.

پیشنهاد سفیر به حسینعلی بهاء (پس از آزادی از زندان) مبنی بر سفر به روسیه، و نیز بدرقه رسمی بهاء هنگام خروج وی از ایران (به حکم ناصرالدین شاه) تا مرز عراق توسط غلامان سفارت روسیه نیز، که در تواریخ معتبر بهائیت بدان تصریح شده، گامهای بعدی سفارت روسیه در حمایت از حسینعلی بود. مطالع الانوار می‌نویسد: «حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت به‌الله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنوسل روس چون این خبر شنید از حضرت به‌الله تقاضا کرد که به روسیه بروند، دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود. حضرت به‌الله قبول نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند، در

روز اول ماه ربيع الثاني ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزيمت فرمودند. مأمورين دولت ايران و نمايندگان قنصل روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند.» ۳۴

همراهی نمايندگان سفارت با بهاء، مورد اعتراف مکرر خود او قرار دارد: از جمله در «اشراقات» تصريح می‌کند که: «این مظلوم از ارض طا [=طهران] به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ايران و روس هر دو، ملتزم رکاب بودند.» ۳۵

این امور، دقیقاً این حدس را تقویت می‌کند که سفارت روسیه با حسینعلی بهاء (بنیادگذار مسلک بهائیت) به عنوان فردی «تحت الحمايه روسها» و مشمول مقررات کاپیتولاسیون برخورد می‌کرده است. گزارش شوقی افندی از پیشنهاد سفیر به بهاء، دقیقاً (و البته به طور ناخواسته) مؤید همین امر است: «سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید از ساحت مبارک استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسایل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد.» ۳۶

تشکر بهاء از تزار و سفیر روسیه

بهرروی، حمایت کارساز سفیر روسیه از حسینعلی بهاء در آن برهه بحرانی، جناب بهاء را کاملاً نمک‌گیر ساخت، تا آنجا که لوحی خطاب به امپراتور روس صادر نمود و در آن، عمل سفیر را موجب بالا رفتن مقام امپراتور نزد خداوند شمرد. ۳۷ شوقی افندی نیز از «نهایت اهتمام» و تلاش «سفیر دولت بهیه [روسیه] ایده الله تبارک و تعالی [!]... در استخلاص» بهاء از زندان دولت ايران سخن گفته و از «حمایت» مخلصانه و «فی سبیل الله!» جناب «اعلی حضرت امپراتور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و تعالی» از بهاء قدردانی کرده است! باور کردنی نیست، ولی باید پذیرفت! بنگرید: «در سنين بعد در لوحی که به افتخار امپراتور روس نیکلایوچ الکساندر دوم نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می‌فرماید. قوله جل جلاله: «قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاماً ما لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم». و نیز در مقام دیگر می‌فرماید: «ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر، استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراتور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و تعالی حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله [!] مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید.» ۳۸

پانوشته‌ها:

۱. خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۳۰. ۲. مقدمات مشروطیت، هاشم محیط مافی، به کوشش مجید تفرشی، ص ۳۵. ۳. قرن بدیع، شوقی افندی، ۲/۳۳، ۸۳ و ۸۶؛ مطالع الانوار، (۶۱۱) - THE DAWN BREAKERS و ۶۱۸؛ الکواکب الدریه، آواره، ۱/۳۳۶؛ بهاءالله و عصر جدید، دکتر اسلمونت، ص ۴۴؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افان، ص ۴۹۶، ۴۹۹ - ۴۹۸ و ۵۰۰؛ قبله عالم، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۳، صص ۲۹۸ - ۲۹۷؛ الواح مبارکه حضرت بهاء جل ذکرة الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌نا، بی‌تا، خط نستعلیق، صص ۱۰۴ - ۱۰۳ و ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، حسینعلی بهاء، لجنه نشر آثار آمری، لانگنهاین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۶ - ۱۴. ۴. ر.ک، کتاب مبین، حسینعلی بهاء، چاپ ۱۳۰۸، ص ۷۶؛ نسخه خطی، خط زین المقرین، ۱۲۹۴ق، ص ۷۸؛ قرن بدیع، همان، ۲/۸۶. ۵. ر.ک، الکواکب الدریه، عبدالحسین آواره، ۱/۲۵۴؛ قرن بدیع، ۲/۳۳؛ کشف الحیل، آیتی، چ ۷، ۱/۶۲ و ۲/۸۷، چ ۴؛ فلسفه نیکو، حسن نیکو، ۴/۸۶؛ مقدمات مشروطیت، محیط

مافی، ص ۳۵؛ فتنه باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۱۹۴. ۶. الکوکب الدریه، ۱/۲۵۴. نیز ر.ک، مقدمات مشروطیت، ص ۳۵. آواره بعدها در برگشت از بهائیت، کتاب کشف الحیل را بر ضد این فرقه نوشت و در آن متذکر شد: در موقع حبس بها «برادر بزرگش میرزا حسن نوری منشی سفارت روس بود و بالاخره به وسیله میرزا حسن سفارت را وادار بر شفاعت کردند و پس از چهار ماه و چیزی بها به شفاعت سفیر روس از حبس خلاص و به بغداد با عائله اش تبعید شد» (کشف الحیل، ج ۲، چ ۴، ص ۸۷). ۷. قرن بدیع، همان، ص ۳۳. ۸. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، ۱/۳۸. ۹. ر.ک، شرح حال رجال ایران، بامداد، ۵۲/۶ و ۱۲۷ - ۱۲۶ و ۱/۱۶۲. نیز ر.ک، نقطه الکاف، مقدمه ادوارد براون، لیدن ۱۳۲۸ق، ص ۳۵؛ منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسی، صص ۲۵ - ۱۹. ۱۰. شرح حال رجال ایران، ۵۱/۶، پاورقی ۸. ۱۱. همان، ۱/۱۶۳. ۱۲. سفرنامه رضاقلی میرزا، ص ۱۱. ۱۳. همان، ص ۱۶. ۱۴. مساله ۱۴. رجال قاجاریه، حسین سعادت نوری، ص ۲۷۹. نیز ر.ک، شرح حال رجال ایران، ۱/۱۶۳. ۱۵. چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار، اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، ۲/۶۱۷. ۱۶. اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار...، به کوشش فاطمه قاضیها، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۷۷-۱۷۲ سنج با صص ۱۷۱-۱۷۰. ۱۷. ایران و بریتانیا (۱۲۵۷-۱۲۲۴ق) به روایت اسناد ایرانی موجود در انگلستان، به کوشش حسین احمدی، چاپ وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۳۰. ۱۸. ر.ک، همان، صص ۱۲۱ - ۱۱۹. برای حقوق بگیری آنها از عثمانی نیز ر.ک، شرح حال رجال ایران، ۱/۱۶۳. ۱۹. ر.ک، بهاءالله، شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت، صص ۱۶۳ - ۱۶۲. ۲۰. رجال قاجاریه، حسین سعادت نوری، ص ۱۷۰، به نقل از: ناسخ التواریخ قاجاریه، سپهر، چاپ جهانگیر قائم مقامی، ۱/۱۵۶؛ روضه الصفا، هدایت، چاپ خیام، ۹/۵۰۹ و ۵۱۰؛ تاریخ عضدی، چاپ کوهی، صص ۲۷ - ۲۶. ۲۱. ر.ک، قبله عالم، عباس امانت، ص ۲۲۶ و نیز ۲۸۶ و ۳۲۵. ۲۲. رجال قاجاریه، صص ۱۶۰ - ۱۵۹. ۲۳. الکوکب الدریه، ۱/۲۸۴. ۲۴. کشف الحیل، ج ۳، چ ۴، صص ۹۳ - ۹۲. ۲۵. قرن بدیع، شوقی افندی، ۲/۳۳، ۸۳ و ۸۶؛ تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۳۱، ۶۵۰ و ۶۵۷. نیز ر.ک، بهاءالله و عصر جدید، نوشته دکتر اسلمونت از عناصر شاخص بهائی، ص ۴۴. ۲۶. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۵۷؛ اشراقات، حسینعلی بها، ص ۱۵۳ و ۱۵۵. ۲۷. کتاب مبین، شامل سوره هیکل و الواح دیگر حسینعلی بها، ۱۳۰۸ق، ص ۷۶؛ قرن بدیع، ۲/۸۶. عبارت بها چنین است: یا ملک الروس... قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم احد الا هو... ۲۸. قرن بدیع، ۲/۳۳. ۲۹. مطالع الانوار...، ص ۵۹۳. ۳۰. همان، ص ۶۱۱ - ۶۱۲. ۳۱. قرن بدیع، ۲/۸۳. ۳۲. همان، ص ۲۹۷. ۳۳. بهاءالله و عصر جدید، ص ۳۴۴. مطالع الانوار، ص ۶۱۸. نیز ر.ک، به دیگر منبع بهائی: عهد اعلی... ابوالقاسم افغان، ص ۴۹۶ و ۵۰۰. ۳۵. الواح مبارکه حضرت بهاءالله جل ذکره الاعلی شامل: اشراقات و...، همان، صص ۱۰۴ - ۱۰۳. نیز ر.ک، همان: ص ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، بهاءالله، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۶ - ۱۴. ۳۶. قرن بدیع، ۲/۸۶. ۳۷. کتاب مبین، چاپ ۱۳۰۸، ص ۷۶؛ یا ملک الروس ان استمع نداء الله الملك القدوس ثم اقبل الی الفردوس... ۳۸. قرن بدیع، ۸۶/۲

بحثی در مناسبات حسینعلی بهاء و روسیه

واکاوای مناسبات روس تزاری و بهائیت

ماه غسل در عشق آباد

مشرق الاذکار

رضا اشراقی

تشکیل اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائیه در خاورمیانه (با عنوان مشرق الاذکار)

در عشق آباد روسیه و تحت حمایت آشکار روسها، یکی از نشانه‌های آشکار بر وجود پیوند میان دولت تزاری و سران این فرقه است. به نوشته مجله آهنگ بدیع، ارگان بهائیان: «اولین مشرق الاذکاری که در عالم تأسیس شد مشرق الاذکار عشق آباد بود که در سال ۱۹۰۲ میلادی اقدام به بنای آن گردید و به همت جناب حاج میرزا محمد تقی افغان و کیل الدوله ساخته شد. نقشه آن را مهندس ولکوف کشید و مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت.»^۱

باید دید که چه عواملی باعث شد روسها میدان را برای تجمع و فعالیت بهائیان در منطقه عشق آباد باز کنند و با وجود حساسیت و مخالفت شدید ملت و دولت ایران، و نیز مسلمانان خود منطقه، به حمایت آشکار از بهائیان پردازند؟ حل این معما، در گرو شناخت موقعیت حساس نظامی، سیاسی، تجاری عشق آباد، و جایگاه مهم آن در استراتژی امپراتوری تزاری (مبنی بر بلع ایران) است.

لرد کرزن (نویسنده و سیاستمدار مشهور انگلیسی) در کتاب خود: ایران و قضیه ایران، از عشق آباد به عنوان «پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران» یاد کرده^۲ و از اهمیت سیاسی، اقتصادی، سوق الجیشی مهم آن برای روسها پرده برداشته است.^۳ ویلهلم لیتن، کنسول آلمان در جنگ جهانی اول در تبریز، تصریح می‌کند که جاده عشق آباد قوچان مشهد «برای روسها ارزش بسیاری داشت».^۴ اظهارات این دو کارشناس غربی را، کتابچه محرمانه‌ای نیز که کلنل زالطارف در سال ۱۳۰۶ ق پیرامون جزئیات بنیه نظامی و وضعیت سوق الجیشی ایران، و شیوه‌ها و راههای مناسب برای حمله و تصرف نظامی این کشور، نوشته و در مجمع سران ارتش روسیه با حضور برادر امپراتور قرائت کرده، کاملاً تأیید می‌کند.^۵ سفیر آمریکا در ایران آن روزگار نیز تصریح می‌کند که روسها بهترین نقشه‌ها را از شمال ایران کشیده بودند.^۶ ۳۰ سال پیش از آنکه زالطارف گزارشش را بنویسد، ملکونوف، جاسوس مشهور روسی، به امر مؤسسه جغرافیایی روسیه، به شمال ایران آمده و به بررسی دقیق ایالت‌های شمالی (گیلان، مازندران و استرآباد) پرداخته و اوضاع اقتصادی نظامی و تعداد سکنه و فواصل شهرها از یکدیگر را شرح داده و حتی معلوم ساخته بود که کشتی بخار فاصله رشت تا استرآباد را در چه مدتی طی می‌کند!^۷

در زمان ناصرالدین شاه، روسها فشار شدیدی به دولت ایران می‌آوردند که از قوچان و مشهد به سمت عشق آباد روسیه جاده بکشد.^۸ در همین زمینه گفتنی است، زمانی که در سال ۱۳۰۶ ق، در آستانه آخرین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، سفیر وقت روسیه در ایران پرنس نیکولای دالگوروکی (با پرنس دالگوروکی سفیر ایران در زمان امیرکبیر اشتباه نشود) با خشونت تمام، حکومت ایران را جهت انجام برخی از تقاضاهای استعماری روسیه، زیر فشار شدید قرار داد و شاه ایران با وجود نارضایی شدید از این امر^۹ سرانجام ناگزیر از اجابت درخواست روسها شد، یکی از این تقاضاها، اتمام راه شوسه میان مشهد و عشق آباد روسیه (مرکز تجمع و تبلیغ بهائیه) بود.^{۱۰} اهمیت عشق آباد برای روسها و سرمایه‌گذاری آنها روی آن، بی‌گمان ناشی از موقعیت حساس این سرزمین در دایره «استراتژی تجاوزگرانه» دربار تزاری مبنی بر اشغال ماوراء النهر و سلطه بر شمال ایران بود. جمشید کیان‌فر، پژوهشگر معاصر، با شرح تجاوز نظامی گام به گام روسهای تزاری به ایالات شمالی خراسان بزرگ ایران (ترکستان، مرو، بخارا و...) در عصر قاجار، بخوبی سیاست اشغالگرانه آنان در منطقه را ترسیم کرده است.^{۱۱}

بر پایه آنچه گفتیم، می‌توان دریافت که بنای عشق آباد، در واقع، جزئی از استراتژی تجاوزکارانه روسیه در طول قرن ۱۹ (مبنی بر بلع شمال ایران) بوده است که با تصرف و تسخیر نظامی پیاپی ایالات شمال و غرب خراسان بزرگ قدیم (مرو، سرخس، بخارا و...) آغاز شده بود، و موضوعاتی چون تجمع بهائیان و تشکیل مشرق الاذکار آنان در آن شهر با حمایت جدی و آشکار روسیه را، بایستی در چارچوب استراتژی یادشده فهمید و ارزیابی کرد. کسروی می‌نویسد:

آنچه دانسته‌ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس بهمبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به

رهایش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهران و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد. ۱۲

اسماعیل راین نیز دیدگاهی مشابه کسروی دارد و برای بهائیان در عشق آباد تحت سلطه روسیه همان نقشی را قائل می‌شود که برای ازلیان در قبرس تحت سیطره بریتانیا. ۱۳

اظهارات خود بهائیان نیز بر نکته فوق مهر تأیید می‌زند. تاریخچه بنای مشرق الاذکار عشق آباد، و حمایتها و مساعدتهای بی‌دریغ روسها از آنان در جریان احداث این بنا، به تفصیل در کتاب ظهور الحق (ج ۸، قسمت دوم)، نوشته فاضل مازندرانی (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) آمده است.

عشق آباد، شهری مرزی و نوآباد بود. اسدالله عزیز (از بهائیان مقیم عشق آباد) در خاطراتش می‌نویسد: سابقه تشویق و ترغیب بهائیان تحت فشار ایران (از سوی سران بهائیت) به هجرت از نقاط مختلف ایران (بویژه یزد و خراسان) به عشق آباد، و نشر و تبلیغ مسلک بهائیت در آن دیار، به اواخر حیات حسینعلی بهاء بر می‌گردد. به گفته او: «وقتی زائرین یزد و سایر شهرهای ایران به اوطان خود مراجعت نمودند و پیام مبارک... [بهاء] را به سمع «بهائیان ایران» رساندند، از تمام ایران خصوصاً از یزد و بعد هم از خراسان که همسایه دیوار به دیوار عشق آباد بود کاروان‌های مهاجرین عازم عشق آباد شدند و چون حکومت تزاری در آن زمان تازه اقدام به ساختمان و آبادی این شهر مرزی کرده بود هر تازه واردی به زودی مشغول کار می‌شد و اجرت خوبی هم دریافت می‌داشت...»

در میان بهائیان «بناها و معماران زبده و عالی قدری وجود داشتند که به زودی مشهور... شدند و مهندسین روسی که مشغول عمران و آبادی شهر بودند آنها را به کار گرفتند. مجمع «بهائیان» عشق آباد به علت ورود پی‌درپی مهاجرین که از دسته‌های کوچک و بزرگ تشکیل می‌شد به زودی به حد اشباع رسید و مهاجرت از عشق آباد به سایر قسمتهای ترکستان، اول به شهرهای بزرگ مثل مرو، چارجوی، بخارا، سمرقند و تاشکند و بعداً به جاهای کوچکتر شروع شد...». ۱۴

این توصیه و تشویق، سبب شد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از بهائیان ایران در عشق آباد گرد آیند و بعضاً از آنجا به سایر قسمتهای ترکستان روسیه (مرو، چارجوی، بخارا، سمرقند، تاشکند و روستاهای حوالی آنها) بروند. ۱۵

فضل الله صبحی مهتدی، منشی و کاتب عباس افندی است که بعداً از بهائیت به اسلام بازگشت و دو کتاب در افشای ماهیت و مظالم آنان نوشت. وی، که در ایام بهائیگری، عشق آباد و مرکز بهائیت در آنجا را از نزدیک دیده، می‌نویسد: «در این شهر [عشق آباد] و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه بهائیان آزاد بودند و فرمانروایی روس تزاری دست آنها را در هر کار باز گذاشته بود چنانکه به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند... و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهائیان کومک [کذا] شایانی می‌کردند...». ۱۶

تفصیل ماجرای بنای مشرق الاذکار به نوشته فاضل مازندرانی چنین است: حاجی میرا محمد علی افنان شیرازی (پسر دایی علی محمد باب) در ۱۳۰۴ ق طبق دستور بهاء، زمین مشهور به زمین اعظم را از صاحب آن خرید و عمارتی بر ساختمان آن افزود که تا ۱۶ سال بهائیان از آنجا به عنوان معبد استفاده می‌کردند و محافلشان در آنجا برگزار می‌شد. در ۱۳۱۷ حاجی میرزا محمد تقی افنان (نماینده تجاری و وکیل الدوله دولت روسیه ۱۷ و برادر میرزا محمد علی فوق الذکر) از جانب عباس افندی مأمور ساختن مشرق الاذکار شد. وکیل الدوله در ۱۳۱۹ به عشق آباد آمد و با مساعدت محفل بهائی در آن شهر کار تخریب ساختمان موجود در زمین اعظم را برای احداث مشرق الاذکار در ۲۸ رجب ۱۳۲۰ آغاز کرد. «در آن وقت تمام بهائیان عشق آباد و اطراف به هزار نمی‌رسیدند». ۱۸ در رمضان ۱۳۲۰ ژنرال «سوبوتیچ، والی بلد که... محبت ابرار [= بهائیان را] در دل داشت با جمعی کثیر از اعضاء حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهائیان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفعتر از همه جا بود چادر افراشته، زینت نموده، فرشهای نفیس گسترده و میز و کراسی ۱۹ چیدند و فواکه و حلویات که درخور حضور جنرال مذکور بود حاضر ساختند و جنرال،

اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد[ه] و در جعبه فضّه ۲۰ قرار داشت در محلی که برای دفن مقرر گشت زیر اولین سنگ بنا نهاد و در حالی که حاجی و کیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا [را] نصب بر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوبوتیچ ایستاده بود فتوغراف اجتماعی [=عکس دسته جمعی] برداشتند. آن وقت اطراف محل مذکور را با سمّنت محکم ساختند و سنگ اول بنا را گذاشتند. پس با صاحب منصبان در سرپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاطفت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بنای معبد کردند و تنی از بهائیان خطابه [ای] مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و وزراء کامل انشاء و قرائت کرد و احاد بهائیان به مدح و دعای دولت عادل [روسیه] رطب اللسان گشتند...» ۲۱.

پس از آن بهائیان با فوریت و سرعت دست به کار شدند و مجموعاً در طول ۵ سال عملیات احداث مشرق الاذکار را به پایان رسانیدند. «در اولین سال که مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهائیان از حکومت [روسیه] مهندس کاردانی خواستند... اکنف که مهندس کامل بود تعیین گردید و مقارن بنای مشرق الاذکار، کلیسای ملی نیز در عشق آباد بنا گردید و اکنف، مهندس این هر دو بنا بود و در کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت به کفایت او بود که عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد...» ۲۲ و کیل الدوله در شوال ۱۳۲۸ با بدرقه گرم بهائیان، عشق آباد را به عزم دیدار با عباس افندی ترک کرد و پس از رفتن او باز هم کار خریداری زمینهای اطراف مشرق الاذکار و توسعه بنای آن بر روی آنها ادامه یافت. ۲۳.

به نوشته فضل الله صبحی: در بالای تالار مشرق الاذکار، لوحی از عباس افندی وجود داشت که به تزار روس آفرین گفته و از خدا خواسته بود که پرچمش را برفرازد و سایه اش را بر خاور و باختر بگستراند و هر بامداد، مبلغ بهائی آن لوح را با آوازی خوش برای شاگردان بهائی که به آنجا می آمدند می خواند و می گفت از ته دل بر تزار آفرین گویند و از خدا بخواهند که در سایه اش بیارمند... ۲۴.

افزون بر آنچه گذشت، در سال ۱۳۳۵ق (۱۹۱۷م) مجله بهائی «خورشید خاور» به زبان فارسی و تحت مدیریت سید مهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور بهائی) در عشق آباد تأسیس یافت. این مجله، ضمن تبلیغ مسلک بهائیت، به مقالات ضدّ بهائی مشهد پاسخ می داد و این امر سبب شد که ورود آن به خراسان از سوی متدینین ممنوع گردد. لذا ورود و پخش آن در ایران، از طریق گیلان انجام می گرفت. پس از انقلاب اکتبر چند بار مجله تعطیل شد ولی با دوندگی بهائیان مجدداً جواز نشر یافت. ۲۵.

فضل الله صبحی ضمن شرح خاطرات ایام تبلیغ خویش به نفع بهائیت در مرو و عشق آباد، پرده از ماهیت نشریات این فرقه در روسیه برداشته است:

«از بخارا بار دیگر به مرو آمدم چون به مرو رسیدیم میرزا منیر نبیل زاده و سید اسدالله قمی و سید مهدی گلپایگانی و چند نفر مبلغ دیگر در آنجا بودند و هر شب انجمن داشتند. سید مهدی قاسم اف از بستگان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود و از همه مبلغان در دانش و هوش و فروتنی پیشی داشت در روز نخست به اسم بازرگانی به عشق آباد رفت و با سید مصطفی صادق اف اصفهانی همراه شد. آشکارا داد و ستد چایی سبز می کرد و در نهان مبلغ بود و همچنین با مردی روس به نام کنستنتین میخائیلویچ فیدروف همراز شد. این مرد روسی، سالی ده هزار منات از دربار تزار می گرفت و روزنامه ای به اسم «مجموعه ماوراء بحر خزر» به زبان پارسی چاپ و پخش می کرد و به ایران می فرستاد. این سید مهدی در آن روزنامه کار می کرد و ماهیانه می گرفت و به سود آنان و زیان ایران سخنهایی می نوشت و ترجمانها می کرد.» ۲۶.

آواره (مبلغ بهائی)، که بعدها از بهائیت برگشته و با عنوان «آیتی»، کتاب «کشف الحیل» را بر ضدّ آنان نگاشت، خاطر نشان می سازد: «در ایامی که در عشق آباد بودم کاملاً حس کردم که روسهای تزاری باطناً به اهل بهاء به نظر حقارت می نگرند ولی ظاهراً آنها را نگاهداری می کنند و بهائیان هم آن قدر به روسها اطمینان دارند که تصور می کنند امپراطور روس الی الابد بر اقتدار خود

باقی است و سیاست روسیه هم تغییرناپذیر است و ایشان به قوه اقتدار خود روس (و جمعی هم در طهران می‌گفتند به قوه اقتدار انگلیس) مسلک بهائی را به نام مذهب بر ایران [حاکم] خواهند کرد ولی بی‌خبرانشان همه را حمل بر معنویت کرده و قدم فراتر نهاده می‌گفتند همه سلاطین دنیا این مذهب را در مملکت ترویج نموده به قوه جبریه تنفیذ خواهند نمود!»^{۲۷}

اعتراض دولت ایران

از اسناد و مدارک تاریخی بر می‌آید که دولت ایران، تجمع بهائیان در عشق‌آباد (زیر چتر حمایت روسها) را دقیقاً حرکتی سیاسی و خصومت‌آمیز بر ضد ایران تلقی می‌کرد و از آن بسیار شاکی بود. این امر، منضم به درج خبر درخواست «تبعیت سیاسی» توسط برخی از بهائیان از دولت روسیه در جراید، ناصرالدین شاه را به شدت عصبانی، و از خطر واکنش تند علما و ملت ایران بسیار نگران ساخت. در پی این امر، در دستور العملی به خط خویش به امین‌السلطان (در اواخر سال ۱۳۰۷ ق) در باره اختلاف ایرانیان مسلمان و بابی مقیم عشق‌آباد چنین نوشت:

جناب امین‌السلطان، فقره بابیه عشق‌آباد را خواندم. کار بسیار بسیار بد جوری است. فوراً رقعہ به وزیر مختار روسیه بنویسید و او را بخواهید. همین امروز عصر یا فردا صبح یا عصر بیاید پیش شما و حسب الامر در این فقره با او حرف بزنید و روزنامه قفقازیه را که نطق آن بابی پدرسوخته را نوشته‌اند به او بدهید و صریح بگویید که اولاً این جماعت را شما می‌دانید که دشمن دین و دولت ایران هستند، چرا در عشق‌آباد جمع کرده‌اند؟ خواهش شاه این است که اینها را از آنجا بدوانید و هر کس به این اسم در آنجا بیاید و اقامت نماید راهش ندهید. اینها مثل نهلیست‌های شما، بلکه بدتر هستند. اگر ما یک نفر نهلیست را بیاوریم در ایران و مهربانی بکنیم و نگاه بداریم و تبعه خودمان بکنیم، آیا شما راضی می‌شوید و خوشتان می‌آید؟ بخصوص چیزی که در این روزنامه نوشته‌اند که آنها خواهش رعیتی و تبعیت شما را خواسته‌اند، اگر این فقره قبول بشود یک شورش بزرگی در ایران در میان تمام علما و ملت ایران خواهد شد که از آن بالاتر به تصور نیاید. همین طورها خیلی سخت به وزیر مختار بگو و به همین مضامین هم تلگراف رمز به میرزا محمود خان [علاءالملک وزیر مختار ایران در دربار تزار] بکن، در پطر[زبورگ] حرف بزنند... ۲۸

پاسخ علاءالملک به امین‌السلطان (مورخ اواخر ۱۳۰۷ ق) این حدس را تقویت می‌کند که حمایت روسها از بهائیان در ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی، خالی از نوعی گروکشی سیاسی برای وادار ساختن ایران به قبول مطامع استعماری روسها در آن مقطع نبوده است. علاءالملک، ضمن شرح مذاکرات خود با زیناویف (مقام برجسته وزارت خارجه روسیه) درباره عشق‌آباد و موضوع قتل محمدرضا، و پاسخهای زیناویف، می‌افزاید: «لکن عمده چیزی که به این جانب گفت و مقصود، عرض آن می‌باشد این است که می‌گفت ما منتظریم از اعلی حضرت همایونی [ناصرالدین شاه] چه برهان دوستی به دولت روس بروز خواهد کرد...». سپس تقاضاهای استعماری و مداخله جویانه روسیه از ایران را (که آن روزها، با شدت و تندی تمام، مطرح می‌شد) از زبان زیناویف نقل می‌کند. ۲۹

پی‌نوشت‌ها

۱. آهنگ بدیع، سال ۲۱ (۱۳۴۵)، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۳۰۸۳۰۹.
۲. ایران و قضیه ایران، جرج ناتانیل کوزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چ ۴: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
۳. همان: ۱/۱۳۹ به بعد. ۴. ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی (۱۸۶۰-۱۹۱۹)، ترجمه مریم میراحمدی، مؤسسه انتشارات معین، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۰۷. ۵. کتابچه فوق را وزیر مختار وقت ایران در پطرزبورگ (میرزا محمود خان علاءالملک)

توسط جواسیس مخفی خویش جسته و ترجمه آن را همراه نامه‌ای در توضیح ماجرا، در جمادی الثانی ۱۳۰۶ ق برای امین السلطان (صدر اعظم ناصرالدین شاه) فرستاده است. برای متن کتابچه و نامه علاء الملک ر.ک، گزارشهای سیاسی علاء الملک، گردآوری ابراهیم صفایی، چ ۲: گروه انتشاراتی آباد، تهران ۱۳۶۲، صص ۳۶۷۴. فصلی از این کتابچه، به راه شوسه عشق آباد خراسان، و موقعیت استراتژیک آن منطقه اختصاص دارد. ر.ک، همان: ص ۶۸ به بعد ۶. ایران و ایرانیان، مستر بنجامین، ص ۹۸ ۷. ر.ک، سفرنامه ایران و روسیه، ملکونوف، به کوشش محمد گلبن، و فرامز طالبی، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، صص ۸۳ ۹۲ و ۱۹۵۱۹۹ ۸. ر.ک، ایران و قضیه ایران، لرد کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ۱/۱۳۹ و ۱۴۲ ۹. روس و انگلیس در ایران، فیروز کاظم زاده، ۱/۱۸۲ ۱۰. ر.ک، گزارشهای سیاسی علاء الملک، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۶۹۱۷۶؛ روس و انگلیس در ایران، فیروز کاظم زاده، ۱/۱۶۲، ۱۸۷ و ۱۷۹. برای دسایس استعماری و تجاوز طلبانه روسها در دهه ۱۳۱۰ ق نسبت به شمال شرقی ایران و... ر.ک، مأخذ اخیر، صص ۱۶۵۱۶۹ ۱۱. سفرنامه ترکستان (ماوراء النهر، دکتر پاشینو، ترجمه مادروس داودخانوف، به کوشش جمشید کیان فر، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران ۱۳۷۲، پیشگفتار، ص ۱۲۱۷. بهائیکری، چ ۲، تهران ۱۳۲۳، چاپخانه پیمان، ص ۸۹ ۱۳. حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل راین، ص ۳۳۲ ۱۴. سالهای سکوت؛ بهائیان روسیه ۱۹۳۸۱۹۴۶، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشارات ۹۹۹، ۱، Century Press, Australia، صص ۱۹۱۵۲۰. همان، ص ۲۰ ۱۶. اسناد و مدارک درباره بهائیکری (جلد دوم خاطرات صبحی، چاپ سید هادی خسروشاهی، ص ۱۷۴۷. وی پسر دوم حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی بود که دایی بزرگ میرزا علی محمد باب قلمداد می‌شد. ر.ک، عهد اعلی... ابوالقاسم افغان، ص ۱۸۱۲۹. تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۹۹۶۹۹۷ ۱۹. کرسیها ۲۰. نقره ۲۱. اسدالله علیزاد، از بهائیان مقیم عشق آباد: ضمن اشاره به حضور «ژنرال سوبوتیچ به نمایندگی از طرف شخص امپراتور روسیه در سال ۱۹۰۲ در مراسم گذاشتن اولین سنگ بنا» ی مشرق الاذکار، تصویر و کیل الدوله، بهائیان و ژنرال روسی را آورده است. ر.ک، سالهای سکوت، ص ۲۱ و ۲۳ ۲۲. تاریخ ظهور الحق، همان، صص ۹۹۶ ۲۸. گزارشهای سیاسی علاء الملک، صص ۳۱۳۲ ۲۹. همان، صص ۲۷ ۲۸.

بها، و تحت الحمایگی روسیه

بها، و تحت الحمایگی روسیه

منابع بهائی، رفتن بهاء (پس از ترور شاه و دستگیری بابیان توسط حکومت ایران) به خانه منشی سفارت روسیه در زرگنده (محل ییلاقی سفارت روس) را، امری ساده (رفتن بها به میهمانی شوهر خواهرش!) تلقی کرده و بسادگی از کنار این مساله مهم گذشته‌اند. حال آنکه دقت در زوایای مساله، و بویژه اقدام بعدی سفیر در حمایت جدی از بها، نشان می‌دهد که مساله لونی دیگر داشته است.

دهکده‌های زرگنده و قلهک در عصر قاجار تحت مباشرت مستقیم روس و انگلیس قرار داشتند و رعایای این دو قریه عملاً اتباع روسیه و انگلستان شمرده می‌شدند. امتیازی که این دو دولت در این مورد به دست آورده بودند ناشی از حق کاپیتولاسیون بود که تا ۱۹۲۷ در ایران اجرا می‌شد. ۲. سعید نفیسی می‌نویسد: «...چون جایگاه تابستانی سفارت انگلستان در قلهک بود سراسر آن آبادی جزو خاک انگلستان شمرده می‌شد و نه تنها شهربانی ایران حق دخالت در کارهای آنجا را نداشت حتی کدخدای قلهک را سفارت انگلستان عزل و نصب می‌کرد. جایگاه تابستانی سفارت روسیه تساری هم در زرگنده بود و آن سفارت نیز همان امتیازات را در آن ناحیه داشت.» ۳. در واقع، ساکنان و پناهندگان ایرانی به قلهک (و نیز زرگنده)، از حقوق و مزایای برون مرزی و مصونیت قضایی

(کاپیتولاسیون) برخوردار بودند و «مقامات قضایی و انتظامی ایران، حق تعقیب و توقیف» آنها را نداشتند^۴ و «هرگاه میان سکنه این دهات، نزاعی واقع شود باید سفرای مزبور، حکم آن را بنمایند، مثل این که در خود مملکت انگلیس و روس هستند». از نوشته عباس امانت (مورخ بهائی تبار معاصر) برمی آید که پس از ترور شاه، چند تن از بایبان، «لابد به امید تحصیل تحت‌الحمایگی روس» در زرگنده تحصن جسته بودند. به توضیح او: «قصبه زرگنده به صورت تیول به هیات نمایندگی روسیه واگذار شد، وزیر مختار روسیه آنجا را اداره می کرد، و بخشی از محوطه تابستانی سفارت به شمار می رفت و بنابراین مصونیت سیاسی داشت (قلهک نیز به همین ترتیب در اختیار انگلیسی ها بود)»^۶.

برخورد تند و غیرعادی، و بعضاً خارج از نزاکتی هم که (طبق گزارش سران بهائی همچون شوقی افندی و اشراق خاوری) دالگوروی در حمایت از بها نسبت به دولت ایران نشان داد، کاملاً نشان می دهد که موضوع رفتن «شتابزده» بها به خانه منشی روس در زرگنده و بهتر بگوییم: «اقامتگاه تابستانی سفارت روس»، یک مهمانی عادی! نبوده بلکه در واقع، حکم نوعی «پناهندگی به سفارت روسیه» را داشته است. تعبیر عباس امانت، به حقیقت نزدیکتر است، آنجا که می نویسد: «مهد علیا [مادر شاه] علناً می گفت که بهاء الله «درصد قتل» پسرش بوده است... در برابر این اتهام، بهاء الله شتابزده خود را به محل اقامتگاه تابستانی سفارت روسیه در زرگنده رساند. زیرا امیدوار بود که در خانه برادر زنش میرزا مجید آهی، منشی ایرانی آن سفارتخانه، ایمنی یابد...»^۷.

دیدیم که طبق نوشته منابع معتبر بهائی (گزارش شوقی و اشراق خاوری) سفیر روسیه هنگام تحویل بها به مأموران ایران، در پیغام به صدراعظم، از بها به عنوان «امانت دولت روس» یاد کرده و شدیداً خواستار «حفظ» و حراست از جان وی شد و اخطار کرد در صورت رسیدن هرگونه آسیبی به بها، شخص او «مسئول سفارت» خواهد بود! سخنانی که برخی از محققین، از آن، بوی «تحت‌الحمایگی» بها توسط سفارت روس، و بهره گیری سفیر از مقررات کاپیتولاسیون (مفاد قرارداد ترکمانچای) برای دفاع از وی، فهمیده اند...

پی نوشت ها

۱. برای نمونه ر.ک، مطالع الانوار، اشراق خاوری، ص ۵۹۳. نامه های خصوصی سر سسیل اسپرینگ رایس...، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، ص ۹۲. تاریخ شهریار شهنشاه رضاشاه پهلوی، ص ۱۱. خاطرات سیاسی آرتور هاردینگ، ترجمه شیخ الاسلامی، پاورقی ص ۲۵۲ و نیز: نامه های خصوصی سر سسیل اسپرینگ رایس، پاورقی ص ۳۱. ایران و ایرانیان، ص ۱۶۴. نیز ر.ک، حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ۲/۳۷۹ - ۶۳۷۸. همان، ص ۶۲۳، پاورقی ۷۳۷. همان، ص ۲۸۹.

برده ای از مناسبات بهائیت و عثمانی

نامه ای که به سرقت رفت!

علیرضا جوادزاده

می دانیم که در پی ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بایبان، حسینعلی بهاء (به اتهام شرکت در توطئه ترور شاه) دستگیر و ۴ ماه به زندان افتاد و پیش بینی می شد که اعدام شود ولی با فشار سفیر روسیه از زندان آزاد و به عراق (که قلمرو عثمانی محسوب می شد) تبعید گشت و کوتاه مدتی نگذشت که عراق، فرارگاه بایبان و عرصه جولان آنان (بر ضد شیعیان) شد^۱، تا آنجا که دست به ترور بعضی از فقهای تشیع نظیر آیت الله ملاآقا دربندی معروف گشودند و وی را زخمهای گران زدند. حکومت عثمانی نیز (که بدش نمی آمد از آن گروه به عنوان سنگی در ترازوی روابط «تحکم آمیز» خویش با ایران بهره جوید) در کنترل و تنبیه بایبان تعلل می کرد

و حتی به طور آشکار و نهان، به آنها میدان می‌داد.

این امر، اعتراض دولت ایران را برانگیخته ۲ و با فشار شدید حکومت ایران، دولت عثمانی بالاخره ناگزیر شد بهاء را همراه خانواده و یارانش از بغداد به اسلامبول و سپس ادرنه تبعید کند و نهایتاً به علت تشدید نزاعهای سخت درون گروهی بین بهاء و برادرش (صبح ازل) و نیز ارتباطات بهاء با سفارتخانه‌های غربی، او را به عکا (در فلسطین) منتقل ساخته و شدیداً تحت نظر قرار دهد.

قرائن تاریخی، از وجود روابط حسنه میان برخی از رجال عثمانی با بهاء و پسر و جانشین او: عبدالبهاء، حکایت دارد. چنانکه عباس افندی به خواهش علی شوکت پاشا، تفسیری بر حدیث عرفانی مشهور «کنت کنزاً مخفیاً» نگاشت ۳ و نیز در سفر ۱۹۱۱ به غرب، یوسف ضیاء پاشا، سفیر کبیر عثمانی در امریکا، استقبال گرمی از وی به عمل آورد و به افتخارش مجلس شامی برپا کرد. ۴ در همین زمینه، لوح مشهور عباس افندی در تأیید دولت عثمانی قابل ذکر است که طی آن، «تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی» را «در مورد دولت بلند پایه عثمانی و خلافت محمدی» آرزو می‌کند و می‌خواهد که «قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود و بر کیان عظمت پایدار گردد...» ۵.

عبدالاحسین آیتی (مبلغ پیشین بهائی) که سخت مورد عنایت عباس افندی قرار داشت، مدعی است که در اثنای جنگ جهانی اول، از سوی عباس افندی مأمور رساندن لوحی ترکی در شام به دست جمال پاشا (فرمانده ارتش عثمانی) بوده که طی آن، پاشای عثمانی «برای حمله به ایران به عنوان وحدت اسلامی» تشویق شده است ۶، و این نشان می‌دهد پیشوای بهائیت حتی ابایی نداشته که با دولت عثمانی بر ضد ایران همراهی نشان دهد.

آیتی در شرح ماجرا تحت عنوان «قضیه جمال پاشا» می‌نویسد: «در آن اوقات که جمال پاشا در شام بود عباس افندی از جهات عدیده اضطراب داشت. اول اینکه راه ایران که مزرع حاصلخیز یا بانک و کمپانی زرخیز او است بسته شده دوم آنکه می‌ترسید جمال پاشا و انور پاشا سر به سر او بگذارند و مدارک خیانت او را به دست آرند و بفهمند که او دخیل در امور سیاسی است. سوم آنکه اگر امریکا داخل جنگ شود، چنانکه شد، و اگر بعد از جنگ، صلح عمومی جاری نشود، چنانکه نشد، چه عذری در غیب گویی خود پیش آورد.

در این ضمنها به خاطرش رسید کاغذی به جمال پاشا بنویسد و نوشت. ابتدای آن، تاریخ قیام صلاح الدین ایوبی است؛ شرحی از خدمات او به اسلام و ضمناً وعده نصرت به جمال پاشا که تو هم موفق خواهی شد مانند صلاح الدین، و غلبه خواهی جست بر کفر (یعنی مسیحیت)، و در آخر لوح، این جمله را درج کرده [بود]: شرط موفقیت این است که به ایران متفق شوید و چون ایرانیان در مذهب خود مصرّ و متعصب‌اند بعد به هر قسم است ولو به حدت و شدت، ایشان را مطیع اوامر خود کرده (یعنی ایران را مقهور اراده خود کنی، اگرچه به اردو کشی باشد، با هم بر نصرت اسلام قیام نمایید).

این لوح در صفحه [ای] عربی و ترکی و فارسی به هم آمیخته، به خط کاتب و امضای خودش نوشته شده بود و مرا دعوت کرد که باید در شام به جمال پاشا برسانی و اگر ممکن نشد که به او برسانی باید فوری آن را به آب بشویی که به دست دیگری نیفتد و حتی چند دفعه گفت این لوح نباید به دست ایرانیان بیفتد ولی در این حکمتی است، که اگر جمال پاشا ببیند خوب است، و هی مکرر می‌کرد که در این حکمتی است، در این سرّی است که برای امر [بهائیت] مفید است.

من در مقام اعتذار از این سفارت عجیب، گفتم: من شخص ایرانی، لباس ایرانی، که ترکی هم خوب نمی‌دانم، راهم نمی‌دهند که به جمال پاشا برسم. تغیر کرد و گفت تأیید جمال مبارک به شما می‌رسد!.

به گزارش آیتی: عباس افندی سپس فینه و مولویی برای وی تهیه کرده و او را در کسوت ترکان، روانه شام می‌سازد. اما معلوم نیست از «معجزه عبداله‌ها و تأیید پدرش بود یا از صفات قلب و معجزه خود» آیتی، که وی «شب در ترن خط آهن» خوابش می‌برد «و جعبه [ای] که اسباب سفر و نوشتجات و من جمله آن لوح بود به سرقت» می‌رود! آیتی می‌افزاید: «این قضیه را همه بهائیان

می‌دانند که در آن سفر جعبه نوشتجات من در ترن به سرقت رفت و خبرش به حیف‌ا رسید و فوری [عباس] افندی، میرزا حسین یزدی، از اقارب عیالش، را فرستاد به شام ببیند چه شده؟ و تامدتی نگران بود تا آنکه فهمید سرقت ساده [ای] بوده و مطلب، مستور مانده و خاطرش آسوده شد، و عجب است که پس از زوال اقتدار جمال پاشا، در چند لوح و خطابه، نام او را به زشتی برده است! ۷!

پی‌نوشت‌ها

۱. برای دزدیها و آدمکشی‌های بایبان در آن سالها در عراق ر.ک، اعترافات خود بهاء و شوقی در: مائده آسمانی، ۷/۱۳۰؛ قرن بدیع، ۲/۱۷۱ ر.ک، کلیشه نامه میرزا سعید خان وزیر خارجه ایران به کنسول ایران در بغداد، ۱۲ ذی‌حجه ۱۲۷۸، مندرج در کتاب حضرت بهاء الله، محمد علی فیضی، ص ۱۴۸. آهنگ بدیع، سال ۲۹ (۱۳۵۳)، ش ۱ و ۲، مقاله عزیز الله سلیمانی، ص ۲۱. بررسی مناسبات ایران و امریکا، سید علی موجانی، ص ۵۱۴۷. مکاتیب، عباس افندی، ۲/۳۱۲. کشف الحیل، چ ۷، ۱/۱۴۹. همان، چ ۴، ۳/۱۰۹۱۱۱. نیز ر.ک، همان، چ ۷، ۱/۱۴۹.

باقر اوف؛ بهائی و «روس‌فیل»

خوابی که تعبیر نشد!

ابوذر مظاهری

سید اسدالله باقر اوف و برادرانش (سید نصرالله، سید رضا، سید محمود و آقا میرعلینقی باقراوف) که به «سادات خمسه» شهرت داشتند، از ثروتمندترین و بانفوذترین بهائیان گیلان و تهران در عصر قاجار به شمار می‌رفتند. بزرگترین ایشان سید نصرالله باقراوف بود که «در طهران از اعیان بزرگ به شمار می‌آمد و تا زنده بود در سبیل امرالله فداکاری و برای جامعه احباب گره‌گشایی می‌کرد». ۱. آیتی شرح می‌دهد که چگونه نصرالله باقراوف تلاش می‌کرد سپهسالار تنکابنی (یکی از دو فاتح بزرگ مشروطه) را به بهائیت جلب کند، ولی تیرش به سنگ خورد. ۲.

مسیو ب. نیکیتین، کنسول روسیه در ایران عصر قاجار، می‌نویسد: در موقع اقامت در رشت با فرقه بهائی ارتباط پیدا کردم و راهنمای من باقراوف بود. وی، سپس ضمن شرح روابط خود با آنها می‌افزاید: «در خاطر من هست که یکی از مبلغین این فرقه در موقعی که به عکا می‌رفت، موقع ورود به رشت از من ملاقاتی کرد و چند ماه بعد در آغاز سال ۱۹۱۴ مراجعت نمود و از عبدالبهاء نامه‌ای برای من آورد. رئیس این طایفه در آن نامه از من تمجیداتی کرده بود که البته خود شایسته آن نبودم. مثلاً در این نامه مرا پناه دهنده محرومین خطاب نموده و تشکر کرده بود که من پرچم عدالت و انصاف و غیره را بلند کرده‌ام. از خواندن این نامه و نوشته‌های دیگر از تعلیمات مؤسس این فرقه اطلاع حاصل کردم که آنها پیوسته بر ضد هر نوع تعصب ملی و مذهبی و نژادی مبارزه می‌کنند. ۳.

ظهورالدوله (رئیس انجمن اخوت) که در جریان آخرین سفر مظفرالدین شاه به فرنگ (۱۳۱۷ق) همراه شاه بوده و در قزوین با سید اسدالله باقراوف دیدار و گفتگو داشته است، شدیداً از «روس مآبی» سید اسدالله انتقاد می‌کند. زیرا وی فردی ایرانی، آن هم سید و از اولاد پیامبر اسلام (ص) بود و کسوت روحانیت بر تن داشت، اما اسمی روسی: «باقراوف» را انتخاب کرده بود (پسوند «اوف» در زبان روسی، معادل واژه «زاده» در فارسی می‌باشد، بنابراین، معادل فارسی باقراوف، باقرزاده می‌شود). علاوه بر این، باقراوف در گفتگو با ظهورالدوله، به جای نام ایرانی برخی از اشیاء، واژه روسی آنها را به کار می‌برد (مثلاً به جای مرکب دوات، واژه «چرنیل» را به کار برده بود که معادل روسی آن است). ۴. ظهورالدوله در بخش خاطرات عبور از رشت در آن سفر، ضمن اشاره به دیدارش با

نایب و مترجم کنسولگری روسیه در رشت، فرصت را برای انتقاد مجدد از سید اسدالله باقراوف مغتتم می‌شمارد:

[در رشت] ... میرزا عبدالله خان، نواب نایب و مترجم اول قونسولگری روس در گیلان، پیش من آمد. ظاهراً بد آدمی نیست و حال آنکه نوکر روس و تبعه روس، و قریب سی سال است در قونسولخانه روسها خدمت می‌کند. آدم وطن پرستی به نظر آمد یا نمی‌دانم از شدت پلتیک به ملاحظه من آن حرفها را می‌زد. به عکس سید اسدالله باقراوف که سید و ایرانی و تبعه ایران و تاجر ایران است و در مهمانخانه قزوین دید که من پوستین همراه دارم، به حالت تمسخر از من پرسید پوستین مال کیست؟ گفتم مال من است و برای سفر، خیلی خوب؛ لباس گرم راحتی است و هم به منزله دوشک است و هم کار لحاف [را] می‌کند. خنده زیر لبی کرده گفت: خیر آقا، این پالتوهای روسی خیلی خوب و بهتر از پوستین است و گفت: هر وقت به بادکوبه می‌روم، عمامه سبز و قبای آراسته و عبا را تبدیل به کلاه روسی و نیم تنه و پالتو می‌کنم. من بعد از یکی دو دقیقه سکوت، گفتم خوب می‌کنید. ۵

سید اسدالله باقراوف کسی بود که از تخم مرغ فروشی در رشت به مرتبه میلیونری رسیده بود و بهائیان، دستیابی وی را به ثروت میلیونی، ناشی از ایمانش به مسلک بهاء می‌شمردند اما عبدالحسین آیتی، که پیش از مشروطیت، به مدت یک سال در اداره راه شوسه انزلی به تهران (به ریاست باقراوف) کار کرده بود، آن ثروت هنگفت را «از معجزات روسیه» می‌دانست. ۸

آیتی (آواره سابق) مبلغ مشهور بهائی است که بعداً کتاب «کشف الحیل» را در افشای مظالم و مفساد این فرقه نوشت. وی، در زمان بهائیگری، در ۱۳۳۸ ق به فرمان عباس افندی و به دعوت باقراوف، جهت تبلیغ مردم به بهائیت به تهران آمد، عضو محرم دائمی محفل روحانی بهائیت در پایتخت شد، ۱۰، در خانه باقراوف و پیشکارش (سید شهاب) به جوانان بهائی درس داد و توسط باقراوف با «چند نفر وزرای معزول و بیکار» وقت ایران دیدار و به تبلیغ (نافرجام) آنان پرداخت. ۱۱

آیتی، که مدت ۶ ماه شب و روز با باقراوف معاشر بوده است، تحت عنوان «افکار باقراوف» می‌نویسد:

«تصور و عقیده او این بود که امر بهائی بر اثر مساعدت خارجیها عالمگیر می‌شود و اولین نقطه که حائز اهمیت خواهد شد طهران خواهد بود و نخستین کسی که مقرّب شده به ریاستهای سرشار خواهد رسید او و خانواده او خواهد بود، و اگر نسبت و وصلت هم با عبدالبها داشته باشد این ریاست الی الابد در خاندان او باقی می‌ماند... حتی روزی اعتراض به ریاست وزرایی سپهدار رشتی کردم دیدم جداً با حالت رقابت صحبت می‌کند. گفتم اگر شما خود به جای او بودید می‌دیدید چقدر کار اجتماعی و ریاست مملکتی مشکل و پرزحمت است. با یک وجهه جدی گفت: اگر مملکت را به دست من دهند به فاصله یک هفته درست می‌کنم. گفتم: مثلاً چه می‌کنید؟ گفت: مردم را مجبور می‌کنم که بهائی شوند. گفتم: آن وقت کار درست می‌شود؟ گفت: بلی. گفتم: چرا جمعیت به این کمی که در همه طهران پانصد نفر مرد و منتهی هزار و دویست نفر زن و مرد و بچه بهائی هست نمی‌توانند کارهای خود را اداره کنند؟ چرا هر روز در میانشان نزاع است؟ چرا باید محفل اصلاح (و به قول خودتان) عدلیه روحانی! کارهاشان را اصلاح نمایند! و چرا باید محفل روحانی (و به قول ابلهان: احباب) پارلمان امری نتواند یک مدرسه هفت کلاسه را اداره کند؟... خلاصه اینها را که شنید رنگش برافروخت و بالاخره گفت: چون قدرت ندارم و تأیید هم با من نیست. اگر سرکار آقا [عباس افندی] به ایران بیایند همه کارها درست می‌شود! گفتم: حتی وزارت شما؟ گفت: بلکه رئیس الوزرایی ایران برای من حتمی است. گفتم: پس خوب است یک منزل صحیح برای ورود سرکار آقا تهیه کنید. گفت گراند هتل را به همان قصد ساختم. مجملاً این اوهام به قدری در مغز و دماغ او ریشه برده بود که با هزار تیشه ممکن نبود یک شاخه آن را قطع کرد...» و برای دستیابی به همین مقصود نیز ۸۰ هزار تومان ملک مازندران را پیشکش عباس افندی کرد و در صدد وصلت میان دختر وی برای فرزندش میرزا جلال و حیل‌های دیگر برآمد که البته وصلت مزبور سرنگرفت. ۱۲

۱. مصباح ہدایت، ۵/ ۴۷۶؛ جستارهایی از تاریخ بہائیگری...، همان، ص ۵۹. ۲. کشف الحیل، آیتی، ج ۱، چ ۷، صص ۲۶۲۷-۳. ایرانی کہ من شناخته‌ام، ب. نیکی‌تین، ترجمہ فرہوشی و مقدمہ ملک الشعرا بہار، کانون معرفت، تہران ۱۳۲۹، صص ۱۶۵۱۶۷-۴. سفرنامہ ظہیرالدولہ ہمراہ مظفرالدین شاہ بہ فرنگستان، بہ کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ص ۵۱. ۵. همان، صص ۶۹-۶۸. ۶. کشف الحیل، آیتی، ج ۲، چ ۴، ص ۷۳۸. کشف الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۸۱۹۵. ۷. همان، ج ۲، چ ۴، ص ۳۸۳۹. ۸. همان، ج ۳، چ ۴، ص ۱۹۵-۱۰. ۹. همان، ص ۱۹۸-۱۱. ۱۰. همان، ص ۱۹۶-۱۲. ۱۱. همان، ج ۳، چ ۴، صص ۱۹۶-۱۹۸.

ہمکاری بہائیان با تشکیلات (سیاسی و اقتصادی) روسیہ در ایران

مغازلہ با ہمسایہ شمالی

موارد فراوانی از ہمکاری بہائیان با مؤسسات سیاسی و اقتصادی وابستہ بہ روسیہ در ایران وجود دارد کہ در زیر بہ برخی از آنها نمونہ وار اشارہ می‌کنیم:

عزیزاللہ خان ورقا، از اعظم بہائیان تہران، در بانک استقراضی روس در تہران عضویت داشت. نوشتہ‌اند: زمانی کہ عزیزاللہ وارد خدمت بانک استقراضی روس در تہران شد، اگر وہ، رئیس مقتدر بانک، «غایت اعتماد و محبت و احترام را بہ او حاصل نمود و او یگانہ واسطہ فیما بین رجال و اولیای امور و محترمین متنفذین کشور با آن بانک پرقدرت قرار گرفت و خانہ و اثاثیہ در قسمت علیای شہر و درشکہ با اسب زیبا و سر طویلہ مخصوص فراہم گردید و غالباً سوار بر آن درشکہ خود و با سواران قوی ہیکل با لباسها و نشان‌های مخصوص بانک پی رتق و فتق امور می‌گذشت و فلاں الملک و بہمان الدولہ‌ها ناچار از احترامش بودند».

ولی اللہ خان ورقا، برادر میرزا عزیزاللہ خان، نیز مدتی کارمند سفارت روس بود و سپس منشی اول سفارت عثمانی در تہران شد. ۱. گفتنی است کہ بہائیان، از روابط خود یا دوستان و آشنایانشان با تشکیلات روسیہ در ایران کاملاً برای مقابلہ با حکومت ایران و تخلص از فشارهای واردہ از سوی دولت و مردم بہرہ می‌جستند، کہ بہ نمونہ‌ای از آن ذیلاً- اشارہ می‌کنیم: بہ گفتہ «مصاییح ہدایت»، از منابع مهم بہائی، زمانی کہ ورقا (یکی از سران بہائیت) ہمراہ میرزا حسین زنجانی (پسر محمد متوفی ۱۳۰۲ق در عشق‌آباد) در زنجان توسط علا الدولہ حاکم آنجا دستگیر شد، با اشارہ بہ روابطی کہ بین میرزا حسین و دامادش با سفارت روسیہ در ایران بود، حاکم را از عواقب این اقدام ترسانید. ماخذ مزبور می‌نویسد کہ علاءالدولہ خطاب بہ ورقا گفت: فردا میرزا حسین را ۷م توپ می‌گذارم و تو را با پسرت بہ تہران می‌فرستم. حضرت ورقا محرمانہ فرمودہ بود کہ میرزا حسین بہ اطلاع قنصل و بہ امر ناصرالدین شاہ از عشق‌آباد آمدہ و دامادشان ہم مترجم روس است؛ این مطلب را دنبال می‌کنند و از برای سرکار خوش واقع نخواہد شد. بہ نظر چنین می‌آید کہ او را ہم با ما بہ تہران بفرست. ۲. ورقا، کہ فوقاً از گفتگوی تہدیدآمیزش با حاکم زنجان یاد شدہ ظاہراً همان میرزا علی محمد ورقا، مبلغ سرشناس بہائی، است کہ در ۱۳۱۲ق از قفقاز وارد زنجان شد، علاءالدولہ او را بازداشت کرد و در دارالحکومہ، با حضور جمع زیادی از اعیان شہر، بہ مناظرہ با شیخ ابراہیم زنجانی مشہور واداشت و زنجانی در این مناظرہ، ورقا را محکوم کرد و سپس نیز کتابی موسوم بہ «رَجْمُ الدِّجَالِ فِي رَدِّ بَابِ الضَّلَالِ» (یا «ارشاد الایمان») در نقد و رد مسلک باییت و بہائیت نگاشت. ۳. مناظرہ پیروزمندانہ شیخ ابراہیم با ورقا، البتہ برای شیخ خالی از خطر نبود و حتی چنان کہ می‌نویسد، بہ صدور دستور ترورش از مرکز بہائیت انجامیدہ است. ۴.

بہ نوشتہ یکی از محققان معاصر: ۵. در دوران قاجاریہ، سفارتخانہ‌های اروپایی در ایران را بہ شکلی آشکار و گاہ زندانہ، حامی بایہا و بہائیها می‌یابیم. برای نمونہ، شیخ علی اکبر قوچانی، بہائی معروف (نیای خاندان شہیدزادہ)، با اروپاییان ارتباط داشت و بہ این جرم بہ دستور میرزا عبدالوہاب خان آصف الدولہ، حاکم خراسان، زندانی شد. او از زندان نامہ‌ای بہ کاستن، رئیس گمرکات

خراسان، نوشت به این مضمون: «چون ابنای وطن بر ایدای من قیام نموده‌اند و بر اهل و عیال و بستگانم سخت گرفته‌اند از شما، که شخصی بیطرف هستید و خدمتگزار دولت ایران می‌باشید، خواهش می‌کنم که اگر می‌توانید از مجرای قانونی جلوگیری کنید و تحقیق نمایید که به چه سبب شجاع‌الدوله کسان مرا تحت فشار قراردادده و اگر در این مملکت جز هرج و مرج چیزی حکمفرما نیست دست زن و فرزند خود را گرفته به یکی از دول خارجه پناه برم». ۶. نمونه دیگر، ماجرای زندانی شدن بهائیان آذربایجان است. میرزا حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهائیان مدتی در تبریز زندانی شدند ولی با مداخله کنسول‌های روسیه و فرانسه رهایی یافتند. حتی کنسول روسیه به شجاع‌الدوله، حاکم تبریز، «تغیر نمود» و شخصا شبانه به زندان رفته بهائیان را آزاد کرد و با درشکه شخصی خود به کنسولگری برد و پذیرایی نمود. ۷.

در تایید اظهارات فوق، می‌توان به رضاقلی نیکوبین «نایب» (۱۳۵۳ ۱۲۵۵ش) از نظامیان بهائی اصفهان اشاره کرد که در دستگاه ظل‌السلطان خدمت می‌کرد و نیای مادریش جزو نخستین کسانی بود که در اصفهان به باب‌گرایی و نامش در بیان و اقدس آمده است. ۸. رضاقلی، در غائله مشهور اصفهان که به واقعه قنصلخانه شهرت دارد «به واسطه ملبس بودن به لباس نظام، آزادانه به» بهائیان «متحصن» در سفارت روسیه «کمک و همراهی می‌کرد» و به همین دلیل بعد از سوی ظل‌السلطان به زندان افتاد و عباس افندی لوحی در تقدیر از او صادر کرد. ۹. نوشته‌اند: رضاقلی «تنها کسی بود که در اصفهان، موقع پناه بردن احبا به سفارتخانه روس، می‌توانست در آنجا با لباس رسمی رفت و آمد کند و مایحتاج پناهندگان را تامین نماید». ۱۰.

پانوش‌ها

۱. «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...»، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷، ص ۲۰، به نقل از: تاریخ ظهور الحق، ج ۸، ق ۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۱. تقی‌زاده نیز تصریح می‌کند که: میرزا عزیز الله خان ورفا، از اصحاب عباس افندی، مستخدم بانک استقراضی روسیه در تهران بود. ر.ک، یادگار، سال ۵، ش ۶ و ۷، ص ۱۳۰؛ مقالات تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، ۲/۸۶.
۲. مصابیح هدایت، عزیز الله سلیمانی اردکانی، لجنه ملی نشریات امری، تهران ۱۳۲۶، ۱/۱۸۱. ۳. ر.ک، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، علی ابوالحسنی، صص ۱۳۹ - ۱۳۳ و ۱۴۹. ۴. در مورد مناظره یادشده و پیامدهای آن، و نیز مشخصات کتاب زنجانی ر.ک، شیخ ابراهیم زنجانی...، صص ۲۶ - ۲۳. ۵. جستارهایی از تاریخ بهائیگری...، همان، ص ۲۱. ۶. مصابیح هدایت، ۲/۳۲۹ - ۳۲۸. ۷. همان، ۵ / ۲۱۳ - ۲۱۸. ۸. آمد اخبار امری، سال ۱۳۵۶، ش ۱۹، ص ۷۵۲. ۹. همان، سال ۱۳۵۴، ش ۹، صص ۲۳۶ - ۲۳۵. ۱۰. همان، سال ۱۳۵۶، ش ۱۹، ص ۷۵۳.

چرا کتاب «کشف الغطاء» را جمع کردند؟!

«کشف الغطاء»

بهائیت (به رهبری حسینعلی بهاء و جانشینش عباس افندی) روابط با روسیه را تا سالهای جنگ جهانی اول ادامه داد ولی پس از آن به علت فروپاشی امپراتوری تزاری (که بر اثر حملات آلمان از خارج، و شورش ملت روسیه بر ضد استبداد تزار از داخل، صورت گرفت) پیشوای وقت این فرقه (عباس افندی) قبله‌اش را از پایتخت تزار به لندن تغییر داد و آثار این چرخش سیاسی نیز به زودی خود را نشان داد.

اعطای لقب و نشان از سوی لندن به عباس افندی، و ثناگویی رسمی وی از جرج پنجم، جلوه بارز این چرخش بود (ایام: در این باره به تفصیل در مقاله «بهائیت و انگلیس» سخن رفته است) و جلوه دیگر آن، اقدام افندی به گردآوری و محو جمیع نسخه‌های «کشف

الغطاء عن حیل الاعداء» (چاپ ترکستان روسیه) بود که به دستور خود افندی و به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی (و چند تن دیگر از مبلغان شهیر بهائی) در ردّ کتاب نقطه الکاف ۱ و مصحح و مقدمه نویس آن: ادوارد براون انگلیسی، نوشته شده و در آن، تعریضاتی به سیاست انگلیس صورت گرفته بود. ولی چون چاپ کتاب مزبور زماناً «مصادف بود با پیروزی قشون انگلستان در حیفاء، و قبول اطاعت و خدمتگزاری جمیع بهائیان نسبت به حکام انگلیسی در منطقه زیر نفوذ انگلستان، عباس افندی صلاح ندید که کتاب کشف الغطاء با دارا بودن چنان مایه‌های ضد انگلیسی، و در حالی که زد و بندهایی صورت پذیرفته بود، انتشار یابد. از این روی دستور داد پس از جمع آوری دقیق، جمیع نسخه‌های کشف الغطاء را بسوزانند که... [تنها] تعداد انگشت شماری از آن در کتابخانه‌های انگلستان و فرانسه، و چند نسخه‌ای در ایران، آن هم در کتابخانه‌های خصوصی و محرمانه بهائیان، از این فرمان جان سالم بدر بردند.»^۲

به نوشته استاد محیط طباطبایی: کشف الغطاء به دستور و نظارت عبدالبهاء و به دستگیری میرزا ابوالفضل گلپایگانی و ادیب طالقانی و نعیم سدهی و سمندر قزوینی و مهدی گلپایگانی (از فعالان و مبلغان بهائیت) در ردّ مقدمه فارسی و انگلیسی و تاریخ قدیم تازه چاپ به نام نقطه الکاف، از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴ ق تنظیم و تدوین و در عشق آباد روسیه به چاپ رسیده و آماده انتشار شد. اما «سقوط فلسطین به دست انگلیسیها و پیدایش مصالح تازه‌ای که بر اثر انقلاب روسیه قوت جانب گرفته بود سبب شد که هزاران نسخه آماده انتشار از آن به آتش نابود گردد».^۳ تلقی و تحلیل شاهدان عینی مطلع (همچون عبدالحسین آیتی و فضل الله صبحی، مبلغان مستبصر بهائی) نیز از علت جمع آوری نسخ کشف الغطاء، همین است.^۴

پی‌نوشت‌ها

۱. نقطه الکاف از مآخذ تاریخی کهن بایه است که مشخصات کامل کتابشناسی آن از قرار زیر است: نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بایه، حاجی میرزا جانی کاشانی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن ۱۳۲۸ ق / ۱۹۱۰ م. مرحوم استاد محیط طباطبایی البته در انتساب نسخه یادشده به شخص میرزا جانی کاشانی، تأملات محققانه‌ای داشت و آن را مربوط به فرد دیگری از قدمای بایه می‌دانست. ر.ک، مقالات ایشان در ماهنامه گوهر، نشریه بنیاد نیکوکاری نوریانی، تابستان و پاییز ۱۳۵۵ ش ۲. بهائیان، محمد باقر نجفی، چاپ اول، ص ۳۹۰. ر.ک، «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، محیط طباطبایی، گوهر، سال ۴، ش ۲، اردیبهشت ۱۳۵۵، ص ۱۱۳ به بعد ۴. ر.ک، کشف الحیل، آیتی، چ ۴: ۲/۱۶۰؛ خاطرات صبحی درباره بایگری و بهائیگری، صص ۱۲۷۱۳۴؛ اسناد و مدارک درباره بهائیگری، صص ۹۲۹۶.

بهائیت و انگلیس

بهائیت و انگلیس

ارتباط بهائیت با استعمار تزاری

موسی نجفی

زمانی که فرقه باییت، در نزاعهای درون گروهی دهه ۱۲۸۰ ق در عثمانی، به دو گروه «ازلی» (تحت ریاست صبح ازل) و «بهائی» (به رهبری حسینعلی بها) تجزیه و تقسیم شد، ازلی‌ها شکار انگلیس شدند و بهائیان، همچنان، در سهم روسیه باقی ماندند. ارتباط بهائیت با استعمار تزاری، در صفحات پیشین این ویژه‌نامه، مفصلاً بررسی شده است.

در مورد روابط صبح ازل با انگلیسی‌ها نیز باید به سخن بسیاری از مورخان (اعم از ایرانی و اروپایی) اشاره کنیم که صراحتاً از

حقوق بگیری ازل از انگلیسی‌ها در قبرس یاد کرده‌اند. لرد کرزن، سیاستمدار مشہور انگلیسی، در «ایران و مسئلہ ایران» تصریح می‌کند: «صبح ازل کہ در قبرس سکنی داشت، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می‌نمود». ۱۰ مورخان ایرانی نیز همچون کسروی ۲، اسماعیل رائین ۳ و فریدون آدمیت ۴ بہ ارتباط ازل با انگلیسی‌ها تصریح دارند.

متقابلاً باید خاطر نشان ساخت کہ، بہائیت نیز برای ابد، بستہ و پیوستہ بہ روسیہ باقی نماند و با فروپاشی امپراتوری تزاری در اواخر جنگ جهانی اول و ظهور دولت انقلابی شوروی در آن کشور (کہ بہ بہائیان، بہ چشم «زائده» دولت تزاری می‌نگریست) این فرقه نقطہ اتکا پیشین را از دست داد و توسعہ قدرت استعماری بریتانیا در خاورمیانہ و بویژہ اشغال نظامی فلسطین (مقر پیشوایان بہائیت) توسط قشون انگلیس، رہبر وقت این فرقه، عباس افندی را (کہ از مدتہا قبل، در خط ارتباط با غرب افتادہ بود) بہ عنوان قبلہ سیاسی جدید، بہ سمت لندن سوق داد.

پیوند بہائیت با دولت انگلیس در سده اخیر، از مسائلی است کہ می‌توان گفت بین مورخان و مطلعان رشتہ تاریخ و سیاست، بر روی آن نوعی «اجماع» وجود دارد و در این زمینہ، نمونہ‌وار، می‌توان بہ اظهارات مہدی بامداد ۵، اسماعیل رائین ۶، احمد کسروی ۷، فریدون آدمیت ۸، خان ملک ساسانی ۹، محمود محمود ۱۰، دکتر جواد شیخ الاسلامی ۱۱، دکتر عبدالہادی حائری ۱۲، محمدرضا فشاہی ۱۳، احسان طبری ۱۴، دکتر یوسف فضایی ۱۵، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی ۱۶، عبدلہ شہبازی ۱۷، بہرام افراسیابی ۱۸ و دیگران استناد کرد کہ بر نکتہ فوق انگشت تأکید می‌گذارند. دکتر شیخ الاسلامی (استاد فقید دانشگاہ) مترجم کتاب خاطرات سیاسی سر آرتور ہاردینگک آنجا کہ ہاردینگک در بخشی از خاطرات خود با لحنی جانبدارانہ از بایان و بہائیان یاد می‌کند، می‌نویسد: «در عرض یکصد سال اخیر، بایان و بہائیان ایران ہمیشہ از خط مشی سیاسی انگلستان در شرق پیروی کردہ اند و ستایش وزیر مختار انگلیس از آنها امری است کاملاً طبیعی». ۱۹.

دلیل مورخان یادشدہ، روابط آشکار این فرقه با بریتانیا، بویژہ اعطای لقب و نشان عالی از سوی پادشاہ انگلیس بہ عباس افندی، می‌باشد کہ تصویر آن در کتب مختلف آمدہ است. ۲۰ حتی این مطلب، در «تنبہ و استبصار» مبلغان بہائی (و یاران عباس افندی) نیز کہ پس از مرگ وی بہ اسلام گرویدہ‌اند، مؤثر بودہ و در آثار آنان بازتاب آشکار دارد. ۲۱

احسان طبری، ضمن اشارہ بہ مخالفت حسینعلی بہا با «تعصبات ملی و دینی»، کہ بہ زعم وی حاصلی جز «صلح گرای منفعلی» و تعطیل مبارزات

اجتماعی سیاسی ملتہا بر ضد استبداد داخلی و تجاوز خارجی ندارد، می‌نویسد: «در دوران عبدالہبا (۱۹۲۱-۱۸۴۴) حکومت عثمانی فرو پاشید و امپریالیسم انگلستان متصرفات این حکومت را بہ چنگ آورد. عبدالہبا با اربابان تازہ فلسطینی وارد روابط نزدیک شد، چنانکہ در مراسم خاصی، مقامات انگلیسی فلسطین بہ او لقب «سر» (Sir) دادند، لقبی کہ از طرف شاہ انگلیس عطا می‌شود و پاداش خدمات مہم بہ امپراطوری است. ۲۲ فریدون آدمیت نیز تصریح می‌کند کہ: «جنگ بین‌المللی گذشتہ در سرنوشت بایہا مؤثر گردید و سقوط حکومت تزار بہ عمر حمایت آنان از بہائیان خاتمہ بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین بہ دست انگلیس‌ها افتاد و بہائیان را بہ سوی خود کشیدند و لرد آلنبری حاکم نظامی حیفا متعاقب آن، نشان مخصوص و لقب «سر» (Sir) بہ «عبدالہبا» داد و عکس مخصوصی در آن مجلس برداشتہ شدہ کہ در «کتاب صبحی» دیدہ می‌شود. از این پس بہائیان نیز در کادر سیاسی انگلیس‌ها وارد گردیدند و این نہر ہم بہ رود تایمز ریخت!» ۲۳!

چرخش سیاسی عباس افندی از روسیہ بہ لندن و گرفتن نشان از دست ژنرال انگلیسی (آلنبری) پس از جنگ جهانی اول، داستان شگفتی است کہ می‌زید جداگانہ و مفصل پیرامون آن سخن بگویم. پیوند عبدالہبا با بریتانیا، البتہ بہ سالہا پیش از سلطہ آلنبری بر فلسطین، بہ دوران سفر عباس افندی بہ اروپا (۱۹۱۱) بازمی‌گردد و سابقہ ارتباط انگلیسی‌ها با سران بہائیت جہت شکار آنها (و بیرون آوردنشان از چنگ حریف روسی) از این ہم دیرینہ تر بودہ و بہ دوران اقامت حسینعلی بہا در بغداد (۱۲۶۹ق بہ بعد)

می‌رسد.

عباس افندی؛ تغییر قبله از روس به لندن

سفر عباس افندی به انگلیس

عباس افندی در سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۱ سفری به اروپا و امریکا کرد و طی سخنرانی‌های متعددی که در مجامع گوناگون (عمدتاً ماسونی) آن دیار ایراد نمود، صراحتاً از انگلیس (و امریکا) جانبداری کرد. برای نمونه، در یکی از سخنرانی‌های خود (در منزل میس کرپر، سال ۱۹۱۱) مدعی شد که: «اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام [بین دو کشور] حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که بزودی از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نماید!»^{۲۶}

یکی از پژوهشگران پراطلاع معاصر، «سفر سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۱ عباس افندی به اروپا و امریکا» را «که با تبلیغات فراوان از سوی متنفذین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی... آشکار از... پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون‌های مقتدری در اروپا و امریکا» می‌داند.^{۲۷} به نوشته وی: «سفر سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۱ عباس افندی به اروپا و امریکا سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جریان این سفر و مجامعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقتدری در پشت این ماجرا حضور داشتند و می‌کوشیدند تا این «پیغمبر» نوظهور شرقی را به عنوان نماد پیدایش «مذهب جدید انسانی» آرمان ماسونی تئوسوفیستی، معرفی کنند. این بررسی ثابت می‌کند که کارگردان اصلی این نمایش انجمن جهانی تئوسوفی، یکی از محافل عالی ماسونی غرب، بود... در این سفر، تبلیغات وسیعی درباره عباس افندی، به عنوان یکی از رهبران تئوسوفیسم، صورت گرفت؛ این تبلیغات به حدی بود که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وی را به عنوان «رهبر تئوسوفیسم» می‌شناختند و به این عنوان با او مکاتبه داشتند. عباس افندی در این سفر با برخی رجال سیاسی و فرهنگی ایران چون جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان، دوست‌محمدخان معیرالممالک داماد ناصرالدین شاه، سیدحسن تقی‌زاده، میرزاحمدخان قزوینی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و غیره ملاقات کرد. این ماجرا، که حمایت کانون‌های عالی قدرت جهان معاصر را از بهائیکری نشان می‌داد، بر محافل سیاسی عثمانی و مصر نیز تأثیر نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از این سفر، وزن و اهمیتی تازه یافت.»^{۲۸}

عباس افندی در محرم ۱۳۳۲ق (دسامبر ۱۹۱۳) به مقر خود در عکا بازگشت^{۲۹}، اما روشن است که وی، دیگر آن عنصر منزوی پیشین نبود و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که رجال وقت دولت عثمانی نیز (که در خط ارتباط با «آلمان» و تضاد با «انگلیس» گام می‌زدند) همین تصور را داشتند و به همین دلیل نیز فضا را بر او و یارانش در فلسطین، تنگ ساختند. به قول سر دنیس رایت، دیپلمات و مورخ پراطلاع انگلیسی: «پس از بازگشت به عکا که هنوز زیر سلطه عثمانی‌ها قرار داشت شرایط زندگی برای عبدالبها و پیروانش به هیچ وجه آسان نبود.»^{۳۰} حوادث بعدی نشان داد که پیشوای بهائیت، لندن (و امریکا) را به عنوان قبله جدید برگزیده است.

حمایت عبدالبها از بریتانیا در جنگ جهانی اول

با شروع جنگ جهانی و پیوستن عثمانی به آلمان در جنگ با متفقین (انگلیس، فرانسه و امریکا)، روابط پیشوای بهائیان با غرب صلیبی شدیدتر و نتیجتاً حساسیت و مخالفت دولت عثمانی با وی افزون‌تر گردید. این حساسیت و مخالفت به جایی رسید که جمال پاشا، «فرمانده کل قوای» عثمانی^{۳۱} در جنگ با ارتش انگلیس در ناحیه شامات و فلسطین در اواخر جنگ جهانی اول، تصمیم به قتل عباس افندی گرفت و تهدید کرد: اگر بزودی مصر را فتح کند در مراجعتش، عباس افندی را به صلابه خواهد کشید!^{۳۲} شوقی

نیز از «سوء ظن شدید» فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشا، نسبت به امر الهی و «مخالفت بی‌منتهی» وی با آن سخن گفته و می‌افزاید: وی «صریحاً اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج، انگلستان فراغت یابد به تصفیه امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبها را» در برابر چشم مردم «مصلوب» و مرقد بها را «منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود». ۳۳

براستی دلیل این همه خشم فرمانده ارتش عثمانی در جنگ با انگلیس نسبت به عباس افندی و تصمیم وی به اعدام پیشوای بهائیت و تخریب قبر بها، چه بود؟ منابع غیر بهائی، علت این خشم را حمایت مؤثر افندی از انگلیس در آن هنگامه دانسته و بعضاً از واژه‌هایی چون «جاسوسی» و نظیر آن بهره می‌جویند. ۳۴ به قول اسماعیل راین: خشم شدید جمال پاشا از عباس افندی، از «همکاری محرمانه و علنی بهائیان با قوای انگلیس» ناشی می‌شد «که در صدد تصرف فلسطین و حمایت از یهودیان بود» و عباس افندی گندم در اختیار ارتش نیازمند بریتانیا گذارد. ۳۵

اقدام عباس افندی به تأمین آذوقه برای ارتش اشغالگر بریتانیا در قدس، موضوعی مسلم بوده و منابع وابسته به بهائیت بدان تصریح دارند. خانم بلانفید در ص ۲۱۰ کتاب مشهور خود *The Chosen Highway*: (که به تصویب زعمای بهائی در اسرائیل و انگلستان رسیده است) شرح می‌دهد که چگونه در جریان اشغال قدس توسط ژنرال آللنبی (فرمانده قشون بریتانیا) در جنگ جهانی اول، عباس افندی انبارهای آذوقه را به روی سربازان گرسنه انگلیسی گشود.

کمک عباس افندی به نیروهای اشغالگر، تنها در تأمین آذوقه آنها خلاصه نمی‌شد، بلکه آن گونه که افسران انگلیسی مستقر در حیفا به لندن نوشته‌اند، آنان از «نفوذ» و نیز «نظریات» پیشوای بهائیت نیز برای پیشبرد مقصود خود بهره بسیار برده‌اند (گزارش دنیس رایت در این زمینه خواهد آمد).

بهترین راه برای درک علت خشم حکومت عثمانی به عباس افندی، مطالعه رفتار عجیب انگلیسی‌ها با پیشوای بهائیت در همان مقطع بحرانی است؛ رفتاری که سرفصلهای آن چنین بود: حفاظت شدید از جان عباس افندی و خانواده و یاران وی از دستبرد قوای عثمانی، احترام شایان و مساعدت‌های مستمر حکام بریتانیا در قدس به او و اطرافیانش پس از استقرار سلطه لندن بر قدس، خصوصاً اعطای لقب «سیر» و نشان شوالیه توسط ژنرال آللنبی (به نمایندگی از دربار لندن) به عباس افندی و شرکت در تشییع جنازه وی پس از مرگ و حمایت کامل از نوه و جانشین جوانش: شوقی افندی، در برابر مخالفان.

چتر عنایت لندن بر سر پیشوا

زمانی که سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس (و به قول شوقی: «دایره اطلاعات انگلستان») ۳۶ از تصمیم خطرناک جمال پاشا نسبت به پیشوای بهائیت خبر دادند، دولت بریتانیا با فوریت برای نجات جان وی و نزدیکانش دست به کار شد.

آللنبی هنگام فتح حیفا (اوت ۱۹۱۸) ۳۸ فرمان مخصوصی از امپراتور انگلیس دریافت نمود که دستور می‌داد همراه با نشانی از عضویت امپراتوری برای عباس افندی، به دیدار وی رود. ۳۹ پیرو این امر، آللنبی شخصاً «به زیارت مقام اعلی [مرقد باب در کوه کرم] در حضور حضرت عبدالبها مشرف شد و به حکام عسکرین [امرای لشکر] سفارش نمود که مقامات مقدسه بهائیان باید در تحت محافظت و حراست حکومت [انگلیس] باشد و ابداً کسی تعدی نکند». ۴۰ به تعبیر شوقی: زمانی که «سپاه انگلیز، غالب و منصور گشت و... دولت قاهره» بریتانیا در فلسطین «عَلَم برافراخت... سالار انگلیز بر حسب تعلیمات و سفارشات اکیده وزیر خارجه» انگلیس «به شرف» دیدار با عباس افندی «فائز گشت و در حضور» وی «به زیارت مرقد» باب «نائل شد. امکان دیدار بهائیان با پیشوای خود فراهم گشت و «الواح عدیده و رسائل متعدده از قلم» عباس افندی «نازل و... به کمال آزادی در اطراف جهان منتشر گشت. ۴۱ و خلاصه: «مخاطرات» بزرگی که مدت ۶۵ سال حیات بها و عبدالبها را «حاطه کرده بود زائل شد و «سد سدید در

پیشرفت امر» بهائیت برداشته شد. ۴۲

نشریه آهنگ بدیع، ارگان بهائیان، با اشاره به استقرار حکومت اشغالگر انگلیس بر قدس، از برقراری دوائر جدید (اداره مالیه و شهرداری) و اقدامات عمرانی توسط حکومت جدید، از جمله زیباسازی شهر حیفا (مقر عباس افندی) و توسعه راههای آن، سخن گفته و می‌افزاید: «از جهت مالیات نیز حکومت» بریتانیا «مقامات مقدسه» بهائیت را به رسمیت شناخت «و از مالیات معاف داشت». از جهت تنظیم و زیباسازی شهر نیز «مقام اعلی» یعنی مرقد باب «مرکز عظیمی» برای خیابان کشیهای آینده قرار گرفت. همچنین، از آنجا که ساختمان‌ها و خیابان‌های شهرهای فلسطین «بر منوال قدیم بود»، حکومت انگلیسی کارشناس مشهوری از اسکاتلند را که پاتریک گیدیس نام داشت، طلید و کار تنظیم نقشه شهرها، بویژه بیت المقدس و حیفا را سامان دهد و او که قبلاً در خلال سفر عباس افندی در شهر ادنبرگ با پیشوای بهائیت دیدار کرده بود زمانی که «در سلک حکومت فلسطین در آمد، چند دفعه به حضور مبارک مشرف شد و خطه و تصمیمات خویش را به حضور مبارک معروض داشت». ۴۳

اینک، طبق تصمیم شورای عالی متفقین، قیمومت فلسطین به بریتانیا واگذار شده است که طبق نامه بالفور به روچیلد، قرار است راه را بر تأسیس «کانون ملی یهود» (جنین دولت اسرائیل) در آن سرزمین اشغال شده بگشاید. امور فلسطین به وزارت مستعمرات سپرده گردیده است که رئیس آن

وینستون چرچیل، به قول خود: «یک صهیونیست عریق و ریشه‌دار است». چرچیل، به عنوان «نخستین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین»، سر هربرت ساموئل از سران و فعالان صهیونیسم را برمی‌گزیند. ساموئل نیز برای حکومت حیفا و توابع، سر رونالد استورز را برمی‌گزیند که گذشته از فعالیت مؤثر نظامی و جاسوسی در جنگ جهانی اول در قطر عربی (همراه دستیارش: کلنل لورنس) بر ضد دولت عثمانی، خود را «یک صهیونیست معتقد» می‌شمارد. و جالب این است که هر دو از دوستان صمیمی عباس افندی‌اند و با او و خانواده‌اش در فلسطین اشغالی، گرمترین روابط را دارند.

(ایام: در مقاله «دوستان انگلو صهیون عباس افندی»، ضمن نگاهی به پیشینه و مواضع این دو عنصر مستعمره چی و صهیونیست، روابط ایشان با عبدالبها و بهائیان مرور شده است.)

پاداش خدمت به امپراتوری

(عباس افندی از لندن، نشان و لقب می‌گیرد)

پس از تحکیم پایه‌های قیمومت انگلیس بر قدس، دولتمردان انگلیسی حاضر در فلسطین، در نامه به لندن، پیشنهاد کردند بابت «خدمات صادقانه و مستمر» عباس افندی به «آرمان بریتانیا» و استفاده افسران بریتانیایی مستقر در حیفا از «نفوذ و نظریات ارزشمند» پیشوای بهائیت، نشان و لقب عالی امپراتوری به وی اعطا گردد. این پیشنهاد تصویب شد و ژنرال آلنبی (فرمانده کل قوای بریتانیا) ۴۴ همراه دستیارش مازور تئودور پول ۴۵، در آوریل ۱۹۲۰ رسماً مراسمی برپا کرد و به نمایندگی از دربار لندن، به پیشوای بهائیان، لقب «سر» (Sir) و نشان «شوالیه امپراتوری» (Knight hood) داد. ۴۶

سر دنیس رایت، دیپلمات و مورخ پراطلاع انگلیسی، در شرح ماجرا می‌نویسد:

در اوایل سال ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ با تصرف بندر حیفا توسط نیروهای انگلیسی و بعد سپرده شدن قیمومت فلسطین به دست انگلستان توسط جامعه ملل در پایان جنگ جهانی اول، بهائیانها نفس راحتی کشیدند. عبدالبها در اندک زمانی به خاطر نحوه رهبری خود و رفتار پیروانش احترام مقامات بریتانیایی مسؤول اداره فلسطین را به خود جلب کرد و در ژوئیه ۱۹۱۹ / شوال ۱۳۳۷ مقامات اخیر به لندن توصیه کردند که نشان جدید امپراتوری بریتانیا و لقب آن به وی اعطا گردد. توجیهی که ایشان برای پیشنهاد خود کرده‌اند به شرح زیر است:

عبدالباها از زمان اشغال فلسطین مستمراً به نحو صادقانه‌ای به آرمان بریتانیا خدمت کرده است. در مشورت نظرات او برای فرمانده نظامی و افسران دستگاه اداری مستقر در حیفا بسیار باارزش بوده و از نفوذ خود در این شهر تماماً در جهت خیر و صلاح استفاده کرده است. عبدالباها چندین سال در ارک عکا زندانی ترکها بوده است.

رایت می‌افزاید: «اگرچه عبدالباها هیچ وقت خودش از لقب سر استفاده نکرد ولی انگلیسی‌ها او را رسماً سِر عباس عبدالباها شوالیه نشان امپراتوری بریتانیا می‌خواندند و از او به عنوان اولین و تنها بهائی ایرانی که به چنین افتخاری دست یافته است یاد می‌کنند». ۴۷. به گزارش حسن نیکو (مبلغ بهائی معاصر عباس افندی، که به اسلام گروید) اعطای نشان و لقب به عباس افندی، خوشحالی و سرور بسیار خاندان وی را در پی داشت: «در حیفا خانواده میرزا چنان جشن گرفتند و شادی و مسرت کردند که: الحمد لله معروف دولت انگلیس شدیم!» ۴۸.

عباس افندی از سلطه انگلیسی‌ها بر قدس به گرمی استقبال کرد و طی نوشته‌ای، سلطه غاصبانه انگلیس بر قبله اول مسلمین را «برپا شدن خیمه‌های عدالت» شمرده، خداوند را بر این نعمت بزرگ! سپاس گفت و تأییدات جرج پنجم، پادشاه انگلیس، را مسئلت کرده و خواستار جاودانگی سایه گسترده این امپراتور داد گستر! بر آن سرزمین گردید! ۴۹. در لوحی نیز که در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ خطاب به سید نصرالله باقراوف (کلان سرمایه‌دار بهائی) و در واقع: خطاب به بهائیان ایران، صادر کرد با خوشحالی از اشغال اورشلیم توسط بریتانیا یاد نمود و نوشت: «در الواح، ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر مذکور و لی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند». ۵۰.

راز اعطای نشان

پرسش از علت خشم شدید جمال پاشا به عباس افندی را، باید به پرسش دیگری گره زد و برای هر دو پاسخی درخور، اندیشید: راز اعطای نشان و لقب از سوی دربار لندن به پیشوای بهائیت چه بود؟

منابع بهائی (نظیر شوقی) می‌گویند این امر را پادشاه انگلیسی‌ها به عباس افندی بابت «خدمات گرانبها» ی وی به ساکنان فلسطین «و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین» قلمداد کنند ۵۱ و خانم بلانفلید می‌نویسد: «حکومت انگلیس بر حسب رویه معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می‌کند، به عبدالباها یک مدال قهرمانی «نایت هود» داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احترامی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود». اما دیگران، گونه دیگری می‌اندیشند. فی‌المثل، صبحی (کاتب و منشی پیشین عباس افندی) اعطای این نشان را «پادشاه نکوگویی» و ثناخوانی افندی در حق پادشاه انگلیس (ژرژ پنجم) می‌داند ۵۲ و اسماعیل راین، آن را پادشاه «خدمات گرانبهای» عباس «به دولت انگلیس» محسوب می‌دارد. ۵۳ و قرائن نیز همین امر را تأیید می‌کند. برای کسانی که با ماهیت و مواضع مکارانه، تجاوزگرانه و جهانخوارانه امپریالیسم بریتانیا در دوران کلنیلیزم و نئوکلنیلیزم نیک آشنا نیستند و به‌ویژه از مظالم و جنایات این قدرت استکباری در هند و ایران دو قرن اخیر مطلعند و سخن کلنل لورنس (افسر مشهور انگلیسی فعال در منطقه حجاز و شامات در جنگ جهانی اول) را همواره به مثابه «منطق و سیاست کلی» استعمار بریتانیا در خاور زمین در گوش دارند که گفته بود: «من افتخار دارم که نگذاشتم در هیچ یک از سی صحنه نبردی که وارد آن شدم خون یک نفر انگلیسی بر زمین بریزد؛ زیرا در نظر من همه مناطقی که بر اثر این جنگ به دست ما آمد ارزش مرگ یک نفر انگلیسی را نداشت!» ۵۴. توجیه شوقی و هم‌مسلمانان وی بیشتر به یک «شوخی بیمزه» شبیه است تا تحلیلی علمی و منطقی از قضیه!

ما منطق لورنس را از زبان دیگر سیاستمداران انگلیسی نیز در دور و نزدیک تاریخ شنیده‌ایم. مثلاً سِر گور اوزلی، استاد اعظم فراماسونری و سفیر مشهور انگلیس در ایران، زمان فتحعلی شاه، که در قالب دوستی با ایران زمینه تجزیه قفقاز از کشورمان به دست روسهای تزاری را فراهم ساخت، در ۲۵ اکتبر ۱۸۱۴ م به لرد کاسل ری وزیر امور خارجه دولت متبوعش می‌نویسد: «عقیده صریح

و صادقانه من این است که چون مقصودِ نہایی ما حفظِ صیانتِ حدودِ ہندوستان می‌باشد، در این صورت بہترین سیاست ما این خواهد بود کہ کشور ایران را در این حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری را مخالف آن تعقیب نکنیم. ۵۵. براستی اگر (آن گونه کہ شوقی تلویحاً ادعا می‌کند) منافع و مصالح ملت مظلوم فلسطین برای امپراتوری بریتانیا کمترین ارزشی داشت، چگونه بر ضد مصالح این مردم با سران صہیونیسیم سازش کرد و با حمایت از نقشہ استقرار «کانون ملی یہود» در فلسطین، زمینہ را برای تحمیل حاکمیت رژیم غاصب اسرائیل بر آن دیار فراهم ساخت و برای سالیان دراز مردم مظلوم منطقہ را بہ خاک سیاه نشانده؟!!

تأثیر «خدمت بہ مردم مظلوم فلسطین» در اعطای نشان از سوی دولت استعمارگر بریتانیا بہ عباس افندی، همان مقدار «باورپذیر» است کہ الواح صادرہ از عباس افندی (پس از اشغال قدس و استقرار سلطہ تحمیلی انگلیس بر آن دیار) در تقدیر و تشکر از «عدالت» امپراتوری و اطلاق عنوان «حکومت عادلہ» بر آن! بنا بر این، حق با کسانی چون مرحوم حسن نیکو (نویسنده و مبلغ پیشین بہائی کہ از آن مسلک برگشت) است کہ اعطای لقب و نشان مزبور از سوی انگلیسی‌ها بہ عباس افندی را پاداش خدمات وی بہ آنها و جاسوسی بہائیان (بہ دستور عباس افندی) در ایران برای انگلیس در ہنگامہ جنگ جہانگیر میان متفقین و متحدین، می‌شمارد. ۵۶. سخن کوتاہ: بہ گمان ما، نامہ مقامات بریتانیایی مسؤول ادارہ فلسطین بہ لندن در مورد عباس افندی، کہ متن آن را فوقاً در گزارش زبانداز سر دنیس رایت خواندیم، گویای ہمہ چیز بودہ و راز اعطای نشان و لقب از سوی دربار لندن بہ پیشوای بہائیت را بہ روشنی و وضوح تمام باز می‌نماید و از این طریق، می‌توان معمای خشم شدید و تصمیم خطرناک فرماندہ کل قوای عثمانی (جمال پاشا) نسبت بہ عباس افندی را نیز گشود. سخن عبد اللہ بہرامی، از صاحب منصبان آزادیخواہ و مطلع نظمیہ کشورمان در مشروطہ دوم، لب مطلب را (البتہ بہ زبان طنز) در بردارد: عباس افندی «تنہا پیغمبری بود کہ اجر خود را در این دنیا دریافت نمودہ و سیلی نقد را بہ حلوائی نسیہ ترجیح دادہ است»! ۵۷.

اعطای لقب «سِر» و نشان «نایت ہود» توسط دربار لندن بہ عباس افندی (پیشوای بہائیان)، کہ بہ پاس خوش خدمتی‌های وی بہ قشون اشغالگر صورت گرفت از واقعیات مسلم و مشہور تاریخ معاصر است و این امر، ہمراہ با صدور الواح متعدد توسط عباس افندی در ثنای پادشاہ انگلیس، دم خروس بستگی رہبری بہائیت بہ انگلستان (از اوایل قرن بیستم بہ بعد) را کاملاً فاش ساختہ و ما را از ہر گونه بحث و استدلال در بارہ بستگی و پیوستگی این فرقہ بہ کانون‌های استکباری بی‌نیاز می‌سازد.

اعطای نشان، ننگی برای عبدالبہا در تاریخ

بہ ہر روی، اعطای نشان و لقب انگلیسی بہ عباس افندی، لکہ ننگی برای او در تاریخ محسوب می‌شود. کسروی با اشارہ بہ تغییر قبلہ سیاسی عبدالبہا از روسیہ بہ لندن، می‌نویسد: «یکی از داستانہایی کہ دستاویز بہ دست بدخواہان بہائیگری دادہ و راستی را داستان ننگ آوری می‌باشد آن است کہ پس از چیرہ گردیدن انگلیسیان بہ فلسطین، عبدالبہا درخواست لقب "سر" (Sir) از آن دولت کردہ و چون دادہ‌اند، روز رسیدن فرمان و نشان در عکاً جشنی برپا گردانیدہ و موزیک نوازیدہ‌اند و در همان بزم، پیکرہ‌ای برداشتہ‌اند. پیدا است کہ عبدالبہا این را شَوَندِ پیشرفت بہائیگری و نیرومندی بہائیان پنداشتہ و کردہ ولی راستی را جز مایہ رسوایی نبودہ است و جز بہ ناتوانی بہائیان نتواند افزود». ۵۸.

قبیح کار وقتی بیشتر بہ نظر می‌آید کہ بدانیم برخی از شخصیت‌های دینی نیز (بہ گفتہ آیتی، مبلغ مستبصر بہائی) در همان دوران، نشان و لقب اعطائی از سوی انگلیسی‌ها را نپذیرفتہ‌اند. ۵۹ آیتی، ہمچنین، در کتاب خود شعر زیر را کہ ظاہراً از خود او است درج کردہ است:

آن کو لقب «سِر» ی ز بیگانہ گرفت

دین ساخته و پری ۶۰ ز بیگانه گرفت
آن خانه به دوش گشت چون خانه فروش
سرمایه تاجری ز بیگانه گرفت! ۶۱

حمایتها ادامه دارد!

عنایت و حمایت انگلیسی‌ها نسبت به پیشوای بهائیان (عباس افندی)، به اعطای نشان و لقب ختم نشد: عباس افندی مورد عنایت و حمایت آشکار وینستون چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس)، هربرت ساموئل (کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین) و رونالد استورز (فرماندار حیفا و توابع) قرار داشت و به گفته یک شاهد عینی: بهائیان آن دیار، «مورد توجه و اطمینان کامل مقامهای انگلیسی حکومت فلسطین بودند و اکثر آنها در مقامهای حساس دولتی مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأموریت‌های خیلی بالایی در این سرزمین دیده می‌شدند». ۶۲

عنایت و توجه خاص چرچیل و نیز ساموئل و دیگر عناصر استعماری انگلیس در منطقه عربی، زمانی کاملاً خود را نشان داد که عباس افندی در گذشت. شوقی (نوه و جانشین عباس افندی، که خود نیز از این عنایات، سهمی وافر داشت) می‌نویسد: وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل، به مجرد انتشار این خبر، پیامی تلگرافی به کمیسر عالی انگلیس در فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از وی تقاضا کرد «مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید. کمیسر عالی انگلیس در مصر وایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله آلنئی بدین مضمون اعلام نمود: به بازماندگان فقید سر عبدالبها عباس افندی و جامعه بهائی، تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمایید. ۶۳

مجله جمعیت آسیایی پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند، در شماره ژانویه ۱۹۲۲ با اشاره به مرگ عباس افندی، مدعی شد: مرگ عبدالبها، ایران را از برازنده‌ترین ابناء خویش و شرق را از شخصیت ممتاز و فوق‌العاده‌ای محروم نمود که نه فقط در شرق، بلکه در مغرب زمین نیز دارای نفوذ عظیم بوده و به احتمال قوی اثراتی شدیدتر از هر متفکر آسیایی در اوقات اخیر داشته است! ۶۵ البته با ملاحظه نفوذ «حقاً ناچیز» بهائیت در ایران در حال حاضر (که با وجود گذشت حدود ۹۰ سال از مرگ عباس افندی، حکم آیینی «قاجاق» در این کشور را دارد) می‌توان صحت ادعای مجله فوق مبنی بر نفوذ «عظیم»! این مسلک در ایران ۹۰ سال پیش (هنگام مرگ عباس افندی) را محک زد و از همین راه، به میزان صحت ادعای دیگر مجله مبنی بر نفوذ عظیم بهائیت در شرق و غرب جهان! پی برد.

سابقه ارتباط و طمع انگلیس به بهائیان

به نوشته شوقی افندی: زمانی که بها از سوی ناصرالدین شاه در تبعید عراق بسر می‌برد، ژنرال کنسول انگلیس در بغداد (کلنل سر آرنولد باروز کمبل) باب مراوده و مکاتبه را با بها گشود و طی نامه‌ای به او پیشنهاد داد که «تبعیت» دولت انگلیس را قبول و در تحت «حمایت» آن دولت درآید و حضوراً نیز متعهد شد که هرگاه مایل به ارسال پیامی به ملکه ویکتوریا باشد، در مخابره آن به لندن اقدام خواهد کرد. حتی معروض داشت «حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار» بها «به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر» وی باشد «تبدیل یابد». ۲۴

در همین زمینه باید به نامه‌های دوستانه میان بها و مانکجی هاتریا (رئیس شبکه اطلاعاتی هند بریتانیا در ایران در سالهای ۱۸۹۰-۱۸۵۴) اشاره کرد که در کتب خود بهائیان از آن یاد شده است. این ارتباط از نظر برخی گویای پیوند بهائیان با کانون‌های

استعماری است.

(ایام: درباره مانکجی و ارتباط وی با بهائیت جداگانه سخن گفته‌ایم).

پانوشتها

۱. حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، ص ۳۳۲. نیز ر.ک، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، هانری رنه دالمانی، ترجمه مترجم همایون فره‌وشی، ص ۹۹۱. ۲. بهائیکری، چ ۲، تهران ۱۳۲۳، چاپخانه پیمان، صص ۹۰-۸۹؛ تاریخ مشروطه ایران، از همو، ص ۲۹۱. ۳. انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، اسماعیل رائین، مؤسسه تحقیقی رائین، تهران ۱۳۵۷، ص ۲۹۱؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۳۲. ۴. امیرکبیر و ایران، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۸-۲۵۶ نیز ر.ک، همان: متن کامل، چاپ دوم: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴، صص ۲۰۷-۲۰۸. ۵. شرح حال رجال ایران، ۲/۲۰۲ - ۲۰۱. ۶. حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۳۳۳-۳۳۲. ۷. بهائیکری، صص ۸۹، ۹۰. ۲۳. امیرکبیر و ایران، با مقدمه محمود محمود، چاپ اول: انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۸، ۲۵۶. نیز ر.ک، همان: متن کامل، چاپ دوم: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۴، صص ۲۰۸ - ۲۰۷؛ چاپ پنجم: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۴۵۷. ۲۴. قرن بدیع، شوقی ربانی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۲۰ بدیع، ۲/ ۱۲۵؛ نیز ر.ک، ص ۱۱ کتاب ادوارد براون، با نام:

ion zMaterials for the Study of the Babi Fob

۲۵. جستارهایی از تاریخ بهائیکری...، عبدالله شهبازی، همان، ص ۱۳. ۲۶. خطابات عبدالبها، چاپ مصر، ۱/۲۳. البته جمله اخیر خالی از حکمت! نیست: البته وقتی که گرگ و میش قرار است در آغوش هم زندگی کنند، معلوم است که قربانی شدن میش، فرصتی برای قربانی شدن گرگ نخواهد گذاشت! ۲۷. جستارهایی از تاریخ بهائیکری در ایران، ص ۱۵. ۲۸. «نظریه توطئه»، صعود سلطنت پهلوی...، عبدالله شهبازی، ص ۶۹ به بعد. ۲۹. اخبار امری، سال ۳۹، ش ۹ و ۱۰، آذر دی ۱۳۳۹، ص ۶۵۴. ۳۰. ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه کریم امامی، ص ۲۸۶. ۳۱. قرن بدیع، شوقی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران ۱۲۲ بدیع، ۳/۲۹۱. ۳۲. خاطرات حبیب (مؤید)، ۱/۴۴۶؛ گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی‌همتا، روحیه ماکسول، ترجمه ابوالقاسم فیضی، تهران، محفل ملی بهائیان ایران، ۱۲۶ بدیع / ۱۳۴۸ ش، صص ۴۴ - ۴۳. برای تصمیم جمال به قتل عباس افندی و بدگویی از او در آثار سران بهائیت ر.ک، اسرارالآثار، ۳/۴۵ - ۴۲. ۳۳. قرن بدیع، ۳/۲۹۱؛ محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبها و حوادث دوره میثاق. تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع. ص ۲۵۹؛ آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۳ و ۴، صص ۱۴-۱۳. ۳۴. برای نمونه ر.ک، بهائیان، محمدباقر نجفی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۷، ص ۶۶۹. ۳۵. انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۷. ۳۶. قرن بدیع، ۳/۲۹۷. ۳۷. قرن بدیع، ۳/۲۹۸ - ۲۹۶. ۳۸. گوهر یکتا، روحیه، ماکسول، ص ۴۴. ۳۹. الکواکب الدریه، ۲/۳۰۵. ۴۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۲، ش ۳ و ۴، صص ۱۴ - ۱۳. ۴۱. توفیعات مبارکه، لوح قرن، شوقی افندی، نوروز ۱۰۱ بدیع، صص ۱۳۰ - ۱۲۹. ۱۲۵؛ فلسفه نیکو، ۳/۱۶۶ - ۱۶۵. ۵۱. قرن بدیع، ۳/۳۹۹. ۵۲. اسناد و مدارک درباره بهائیکری، چاپ سید هادی خسروشاهی، ص ۱۳۴. ۵۳. انشعاب در بهائیت، صص ۱۲۰ - ۱۱۸. ۵۴. جنگ جهانی اول، خسرو معتضد، صص ۱۲۷ - ۱۲۶. کلنل لورنس (که وی را سلطان بی‌تاج و تخت انگلیس می‌خوانند) کسی است که در سالهای جنگ جهانی اول، با تحریک و هدایت اعراب ساده‌اندیش و ستم‌دیده بر ضد سلطان عثمانی، خون صدها بل هزاران تن از آنان را در راه پیشبرد مطامع استعمار بریتانیا در نقاط مختلف لبنان و سوریه و ترکیه و عراق و عربستان بر زمین ریخت. آن وقت چنین کسی، سالها بعد از آن ماجرا مباحثات کنان می‌گفت: «در نظر من همه مناطقی که بر اثر این جنگ به دست ما آمد ارزش مرگ یک نفر انگلیسی را نداشت!»

A Review of Anglo-Persian Relations." ۵۵۵۱۸۱

۷۳۹۴." ۱۷۹۸, JRCAS, Shadman S.F. (۱XXXI) ...p.

۵۶. فلسفہ نیکو، ۳/ ۱۶۵-۱۶۴ ۵۷. خاطرات عبداللہ بہرامی، ص ۳۵. ۵۸. بہائیگری، صص ۹۰-۸۹ ۵۹. آیتی می نویسد: «عجبا، [از] پسر محمود افندی الوسی کہ از علمای اہل سنت و مفتی بغداد بود شنیدم حضرات انگلیسہا بہ میل خود بہ او نشان و لقب سری و مبلغی پول دادند و او ہمہ را رد کردہ گفت: من یک نمایندہ روحانیم و با سیاسیون کاری ندارم» (کشف الحیل، ج ۱، چ ۷، ص ۲۴). ۶۰. پروانہ و اجازہ عمل. ۶۱. کشف الحیل، چ ۷، ج ۱، ص ۲۳. ۶۲. ر.ک، خاطرات خدمت در فلسطین، صص ۱۱۸-۱۱۵ ۶۳. قرن بدیع، شوقی افندی، ۳/۳۲۱. نیز ر.ک، ایام تسعہ، عبدالحمید اشراق خاوری، موسسہ ملی مطبوعات امری، تہران ۱۲۱ بدیع، ص ۵۰۸؛ اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، ۳/۱۴۷-۱۴۶. ۶۴. ر.ک، اسرار الآثار، ۳/۱۴۴؛ الکواکب الدریہ، ۲/۳۰۷؛ اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱۴، ص ۴۱۸-۴۱۹ و ۴۲۹ ۶۵. آہنگ بدیع، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱، ص ۳۳۷.

حمایت انگلیس در طول قرن ۲۰ از بہائیان

پیام محبت آمیز ملکہ!

رضا غلامی

عباس افندی، بہ وسیلہ همکاری با ارتش بریتانیا در فتح قدس و گرفتن نشان از پادشاہ انگلیس و دعا برای جرج پنجم، راہی را در تاریخ این فرقه گشود کہ در سراسر قرن بیستم و پس از آن تا امروز، با قوت ادامہ دارد. بہ نمونہ‌هایی از پیوند و مغالزہ بہائیان با دولت انگلیس و دیکتاتورہای وابستہ بہ آن اشارہ می‌کنیم:

در اعلامیہ‌ای کہ ارگان محفل بہائیان (اخبار امری) در شمارہ ۴ خود (مرداد ۱۳۲۹) منتشر کرد، خاطر نشان گشت کہ محفل بہائیان انگلیس در امر پیشبرد تبلیغات بہائیت در قارہ سیاہ، با مراکز چون انجمن پادشاہی آفریقایی (انگلیس)، مدرسہ السنہ شرقی لندن و شعبہ‌ای از دانشگاه آکسفورد و دوائر دیگر در ادارہ آفریقایی شرقی و غیر آن رایزنی داشتہ و از آنہا کمک فکری و اطلاعاتی گرفتہ است. نشانہ‌ها و نتایج این امر را، از جملہ، در موارد زیر می‌بینیم:

۲۴ دی ۱۳۳۹ ش، ام‌المعابد (مشرق الاذکار مرکزی) بہائیان در آفریقا واقع در کامپالا (پایتخت اوگاندا) توسط روحیہ ماکسول، همسر شوقی افندی، افتتاح شد و در مراسمی کہ بہ ہمین عنوان برگزار گردید نمایندہ حکومت انگلستان و برادر پادشاہ اوگاندا با خانوادہ خود و جمعی از مأموران عالی‌رتبہ کشوری و لشکری دولت دیکتاتوری اوگاندا شرکت کردند. ۱ بہ گزارش نشریہ بہائی: قبل از جشن افتتاح، محفل بہائیان آفریقایی مرکزی و شرقی در کامپالا بہ احترام دولت اوگاندا کہ در کشیدن «راہی مخصوص از شاہراہ تا پای مشرق الاذکار سخاوتمندانہ همکاری کردہ بودند، دعوتی از ہیات وزرا برای تماشای مشرق الاذکار بہ عمل آوردند» و در پاسخ بہ این امر، «نخست وزیر و سہ نفر از وزرا... بہ محل مشرق الاذکار آمدہ مدتی را بہ تماشا و تعریف و تمجید» از آن ساختمان پرداختند و مورد پذیرایی بہائیان قرار گرفتند. ۲.

۲۱ می ۱۹۷۱ (خرداد ۱۳۵۰) کنفرانس جهانی بہائیان در شہر کینگزتون، سالن شراتیون ہتل (بزرگترین ہتل جزیرہ جامائیکا در اقیانوس اطلس) با حضور ذکرا اللہ خادم (از ایادی امراللہ و نمایندہ بیت العدل بہائیت در اسرائیل) و ۳ تن از اعضای ہیات مشاوران قارہ‌ای در امریکای مرکزی، و با قرائت پیام بیت‌العدل افتتاح گردید. گفتنی است کہ در نخستین لحظات تشکیل این کنفرانس، حاکم کل کہ نمایندہ رسمی ملکہ انگلیس و شخص اول جزیرہ جامائیکا بود حضور یافت و در حدود نیم ساعت بہ ایراد نطق در تأیید بہائیت پرداخت. ۳.

از اول تا هشتم اکتبر ۱۹۷۲ (برابر مهر ۱۳۵۱) یک فستیوال ملی در سی شیلز برگزار گردید و شاهزاده مارگرت و لرد استودن به عنوان نمایندگان خاندان سلطنتی انگلیس در آن شرکت جستند و از غرفه بهائیان در آن که آثار و کتب بهائیت را معرفی کرده و به نمایش می‌گذاشت دیدار کردند. ۴

در اواخر ۱۳۵۲، در شهر سیدنی استرالیا سالن اپرایی افتتاح و جریان مراسم آن از تلویزیون پخش شد. در این مراسم، جامعه بهائی نیز از سوی دفتر ملکه انگلیس برای شرکت در جشن افتتاحیه دعوت شده بود. ۵

آوریل ۱۹۶۷ (اردیبهشت ۱۳۴۶ش) محفل ملی بهائیت در انگلیس به مناسبت روز تولد ملکه انگلستان، تلگراف تبریک زیر را برای ملکه ارسال کرد: «محفل روحانی ملی بهائیان جزایر بریتانیا، به نمایندگی بهائیان جزایر بریتانیا، تبریکات صادقانه و مسرت‌آمیز خود را به مناسبت روز تولد آن علیا حضرت تقدیم علیا حضرت ملکه می‌نماید». منشی مخصوص ملکه نیز، در جواب، تلگراف ذیل را خطاب به محفل ملی انگلستان مخابره کرد: «علیا حضرت ملکه صمیمانه از بهائیان جزایر بریتانیا به مناسبت این پیام محبت‌آمیز در مورد تبریکات آنان به مناسبت روز تولد علیا حضرت ملکه تشکر می‌نماید». مجله بهائی «اخبار امری» ضمن انعکاس تلگرافهای فوق، تأکید ورزید: «انتظار داریم... جوامع بهائی در ممالک مشترک المنافع پیامهای تبریک آمیز خود را در آن روز به قصر بوکینگهام مخابره» کنند. ۶

بنگاه سخن پراکنی بی.بی.سی نیز (که ماهیت آن بر مطلعین، خاصه آشنایان با تر استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن»، پوشیده نیست) از این قافله عقب نماند. نشریه بهائیان تحت عنوان «اشاعه تعالیم بهائی از فرستنده رادیویی بریتانیا (بی.بی.سی)» می‌نویسد: «بنگاه سخن پراکنی بریتانیا (بی.بی.سی) یک سلسله مصاحبه رادیو تلویزیونی تحت عنوان «دیانت امروزی شما» ترتیب داده است. آخرین مصاحبه از این سری سخن پراکنی‌ها با شرکت خانم مهرانگیز منصف و آقای تد کاردل انجام یافت و به وسیله فرستنده بی بی سی این مصاحبه در تمام دنیا پخش گردید که در آن مبادی و تعالیم امر بهائی مورد بحث قرار گرفت. خانم (پگی ترو) از جزایر کاناری می‌نویسد که عده زیادی از احباب و مبتدیان آنها این مصاحبه رادیویی را گوش دادند. پس از پایان برنامه رادیویی بحث و مباحثه تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب ادامه یافت. در نامه دیگری ایادی امر الله جناب «فدرستون» در استرالیا موفقیت خانم منصف را تبریک گفته‌اند». ۷

پانوشته‌ها

۱. اخبار امری، سال ۳۹، بهمن و اسفند ۱۳۳۹، ش ۱۲ و ۱۱، ص ۷۲۴ و ۷۳۴. ۲. همان، سال ۳۹، بهمن و اسفند ۱۳۳۹، ش ۱۲ و ۱۱، ص ۷۴۱. ۳. ر.ک، آهنگ بدیع، سال ۲۹ (۱۳۵۳ش)، ش ۲ و ۳، صص ۷۳ و ۷۴. ۴. اخبار امری، سال ۱۳۵۲، ش ۱، ص ۱۸. ۵. همان، سال ۱۳۵۲، ش ۱۹، صص ۵۳۳ و ۵۳۲. ۶. همان، تیر و مرداد ۱۳۴۶، ش ۴ و ۵، صص ۱۵۱ و ۱۵۰. ۷. همان، سال ۱۳۴۲، ش ۲، صص ۶۲ و ۶۱.

جریانی ارتجاعی و وابسته

محمد رضا فشاهی، پژوهشگر معاصر، نسبت به غائله باییت (به عنوان «نهضتی انقلابی») دیدگاهی خوش‌بینانه دارد و البته از خود باب، به عنوان کسی که «با وجود تسلط [؟] بر فلسفه و عرفان، از آیین سیاست و مبارزه اجتماعی، آگاهی چندانی نداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طلسمات و بازی با اعداد دل خوش کرده بود» انتقاد می‌کند.

برغم این دیدگاه خوش‌بینانه (و البته قابل بحث)، جریان بهائیت را یکسره از باییت (نخستین) جدا شمرده و به عنوان جریانی ارتجاعی و وابسته به قدرتهای خارجی فرومی‌کوبد. به اعتقاد او: دودستگی میان باییان و تقسیم آنها به دو گروه «ازلان» (به رهبری یحیی صبح ازل) و «بهائیان» (به رهبری حسینعلی بهاء) یکی از عوامل مهم شکست جنبش باییه بود. زیرا:

این واقعه، نیروی «بایبان» را تحلیل برد. «صبح ازل» روحیه انقلابی را رها نمود و گوشه عزلت اختیار نمود... از طرف دیگر، «بهاء الله» نیز به دامن سیاستهای بیگانه (روس وانگلیس) پناه برد و زیرکانه جنبه‌های انقلابی نهضت را تضعیف نمود و «اخلاق» را به جای آن قرارداد و با «ناصرالدین شاه» از در سازش درآمد.

او... در دورانی که «ناسیونالیزم» ایرانی، برای مبارزه با تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانه و نیز حکومت فئودال محلی دست نشانده آن، به منزله یکی از حیاتی‌ترین سلاحهای توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه با این سلاح پرداخت و گفت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و بدین وسیله «جهان وطنی» را رسماً تأیید نمود و سرانجام در یکی از الواح خود (لوح سلطان) خود را «غلام و عبد» و «ناصرالدین شاه» را «ملیک زمان» اعلام نمود.

بعدها جانشین او «عباس افندی»، رسماً به دفاع از «محمد علی شاه» در مقابل مشروطه خواهان برخاست و در یکی از الواح خود چنین نوشت:

«طهران، حضرت ایادی امر الله، حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الابهی...»

ای منادی پیمان، از انقلاب ارض طا (تهران) مرقوم نموده بودید، این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب، ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود... و سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری (محمد علی شاه) روشن و تابان گردد... جمع یاران الهی را به اطاعت و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمایید، زیرا به نصّ قاطع الهی، مکلف برآیند. زنهار، زنهار، اگر در امور سیاسی، نفسی از اجنباء مداخله نماید، یا آنکه بر زبان کلمه‌ای برانند...

گوش به این حرفها مدهید و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمایید و تضرع و زاری فرمایید تا... در جمیع امور نوایای خیریه اعلی حضرت شهریاری واضح و مشهور، ولی نوهوسانی (مشروطه خواهان) چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت، سبب عزت ملت است. هیهات، هیهات، این چه نادانی است... اعلی حضرت شهریاری الحمد لله شخص مجربند و عدل مصور؛ عقل مجسم و حلم مشخص و... ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ [ق] ع ع». (کشف الحیل، عبدالحسین آیتی، ۳/۷۵۷۶).

فشاهی در ادامه می‌افزاید: «سیاست دفاع از «محمد علی شاه» و دولت «روس» تزاری تا هنگام پیروزی مشروطه خواهان و فرار «محمد علی شاه» ادامه یافت و پس از آن، این فرقه یکسره در دامن دولت «انگلیس» در غلطید و چون در هنگام جنگ جهانی اول، «انگلیس» بر «فلسطین» دست یافت و «عکا» نیز کانون این فرقه بود، «عبدالبهاء» درخواست لقب «سر» از دولت «انگلیس» کرد و این لقب، طی مراسم خاصی، همراه با فرمان و نشان به او داده شد...» ۱.

پی نوشت‌ها: ۱. ر.ک، از گاتها تا مشروطیت، فصل: «نهضت باب؛ رنسانس و رفرماسیون».

مناسبات مانگی هاتریا با بهائیان

بهائیت و سرویس اطلاعاتی انگلستان

ویرایش دوم با اضافات و تکمیلات

موسی فقیه حقانی

اشاره

مقاله حاضر پس از انتشار در ایام ۲۹، به دلیل اهمیت موضوع، با استقبال گسترده پژوهشگران مواجه گردید، که خواهان بررسی و روشنگری بیشتر راجع به مسئله بودند. این جانب نیز در ادامه تحقیقات خود پیرامون مانکجی هاتریا، کارگزار زبده استعمار انگلیس در ایران و کشورهای پیرامون، به نکات جدیدی راجع به او دست یافتم که به شناخت بیشتر و کامل تری و مأموریت هایش کمک می‌داد. خوشوقتیم که اکنون با ارائه ویرایشی جدید از مقاله «مناسبات مانکجی هاتریا با بهائیان»، پژوهشگران محترم را در جریان آخرین تحقیقات خود در این زمینه قرار می‌دهم. متن منتشره در ایام ۲۹ (که حکم ویرایش اول این مقاله را دارد) به صورت pdf در سایت حاضر موجود بوده و در صورت لزوم می‌توان به آن مراجعه کرد.

مانکجی در خدمت ارتش استعماری انگلستان

مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا سال ۱۸۱۳م/۱۳۲۸ق در یکی از بخشهای بندر «سورات» هند به دنیا آمد. در اواخر قرن شانزدهم گجرات توسط اکبرشاه ضمیمه قلمرو مغولان هندوستان شده و بندر سورات مرکز معتبر و مهمی برای تجارت با غرب شد. (۱)

ادعا می‌شود اجدادش از زرتشتیانی بودند که در زمان صفویه از ایران به هند مهاجرت کردند. پارسیان هند در زمان ترکتازی استعمارگران پرتغالی در منطقه به همکاری با آنها پرداختند. با تسلط انگلستان بر هند پارسیان اولین گروهی بودند که با آنها همکاری کردند. پدرمانکجی نیز جزء کارکنان دولت انگلیس در سورات بود. با انتقال فعالیت‌های انگلیسی‌ها از سورات به بمبئی، پدر او به بمبئی رفته در آنجا اقامت گزید. (۲)

مانکجی در جوانی وارد خدمات دولتی و نظامی شد و ظاهراً پیشکاری برخی از تجار را به عهده گرفت و به نقاط مختلف هند سفر کرد. منابع طرفدار وی معمولاً از ذکر روشن و شفاف مشاغل و مأموریت‌هایش طفره می‌روند، بویژه شغل صندوقداری او در ارتش هند بریتانیا و مأموریت هایش در هند و افغانستان یا مطرح نمی‌شود و یا به شکلی مبهم از کنار آن می‌گذرند. همچنین نقشش به عنوان یک نیروی اطلاعاتی کتمان می‌شود. در ۱۵ سالگی (۱۸۲۸/۱۲۴۴) همراه وزیر مختار انگلیس روانه هندوستان شد. شغل و منصبش در این سفر تحویل‌داری نقدی پول دولت بود که باید به مصارف قشون می‌رسید. به عبارت روشنتر او صندوقدار قشون استعماری انگلیس در سند بود. (۳) با پایان این مأموریت به بمبئی بازگشت و سه سال بعد با همان وزیر مختار در ۱۲۵۰ق به کجوج افغانستان سفر کرد. در این سفر نیز شغلش صندوقداری ارتش بود. چهار سال در کجوج همراه سر جانکین، فرمانده جنگی انگلیسی و سر هنری پاتینجر بود. ۱۲۵۴ق با قشون انگلیس به قصد تسخیر کابل حرکت و به همراه بخش مالی تدارکاتی آن در نگرته مستقر شد. در این مأموریت جنگی اطلاعاتی، مبلغ ۲۵۰ میلیون طلا و نقره مسکوک و غیرمسکوک در اختیار مانکجی بود. (۴) این مأموریت نیز سه سال طول کشید. این لشگرکشی به بهانه آمدن محمدشاه به هرات صورت گرفت ولی در اصل هدف انگلیسی‌ها تصرف سرزمین سند، اشغال افغانستان و مسلح نمودن ممالک آسیای مرکزی علیه دولت ایران بود. این قشون چهل هزار نفره قندهاروغزنه را تصرف و به همراه شاه شجاع الملک که موضعی ضد ایرانی داشت وارد کابل شد. شاه شجاع به یاری پول و نیروهای انگلیسی به پادشاهی افغانستان رسید. اما امور لشگری و کشوری بدست خود انگلیسی‌ها اداره می‌شد. در جریان این لشگرکشی انگلیسی‌ها صندوق‌های طلا را برای جلب نظر افغان‌ها بدون شمارش در تمام افغانستان پخش کردند. (۵)

در جنگ‌های ۱۲۶۱ بین انگلیسی‌ها و افغانه و تسخیر سند، به سند رفت و هفت سال در آنجا و فیروزپور ماند. (۶) منابع، از کم و کیف کارهای او در این دوران چیزی نمی‌نویسند. ظاهراً مانکجی به عنوان یک عنصر اطلاعاتی در این مناطق اشغالی بسر می‌برده است و کماکان وظیفه صندوقداری و توزیع پول بین عوامل انگلیس و افراد مورد نظر را برعهده داشته است. پاتینجر، دوست و همراه مانکجی، جاسوسی کارکشته بود که همچنین در خلال جنگ ایران و شورشیان افغان در ۱۲۵۴ق/۱۸۳۸م در راستای منافع

استعماری انگلستان فعالیت داشت. با مروری به فعالیتهای او، با کار این گروه که مانکجی هم عضو آن محسوب می‌شد، آشنا می‌شویم.

پاتینجر برای اولین بار در حوالی مارس ۱۸۱۰ طی یک ماموریت اطلاعاتی به ایران آمد. ماجرا از این قرار بود که سرجان ملکم تهدید ناپلئون مبنی بر تصرف هند بریتانیا را بسیار جدی گرفته بود و برای جلوگیری از وقوع این امر همت خود را مصروف شناخت راههایی نمود که امکان دسترسی و حمله رقا به هند را فراهم می‌کرد لذا انگلیسی‌ها متوجه ایران شدند. آنها می‌خواستند مطمئن شوند که آیا یک ارتش اروپایی می‌تواند از سواحل جنوب ایران به هند نفوذ کند. برای کسب اطلاع در این زمینه او در سال ۱۸۰۹ دبلوی پی‌گرائت را مامور شناسایی سواحل مکران کرد و وی به چابهار و بندر عباس سفر نموده و اطلاعات لازم را کسب کرد. سپس در ۱۸۱۰ دو افسر کمپانی هند شرقی کاپیتان به نام های چارلز کریستی و سروان هنری پاتینجر را روانه همین مناطق نمود. آن دو به بلوچستان آمده و بطور مجزا ماموریت خود را دنبال کردند. پاتینجر به عنوان یک سیاح به گشت و گذار در بلوچستان پرداخت و اطلاعات زیادی درباره قبایل منطقه جمع‌آوری کرد. پاتینجر خاطرات خود را از این ماموریت تحت عنوان «سفر در بلوچستان و سند» در ۱۸۱۶ منتشر کرد. وی در این کتاب به طرز زنده ای درباره ایرانیان به قلمفرسایی پرداخته و ایران را به صورت «منبع اصلی تمام گونه‌های استبداد، بی‌عدالتی، باجگیری و رسوایی که می‌تواند طبیعت بشری را آلوده سازد» توصیف کرده است. (۷)

پاتینجر در هیئت یک مولوی و با لباس روحانی به هرات رفته و خود را مولوی هندی معرفی و در هرات به تدریس و در مسجد هرات به پیشنمازی مشغول شد و اهالی را علیه ایران تحریک می‌نمود... و نمود می‌کرد که از الهامات روحانی مستفیض و مطلع می‌شود و بر همین پایه اطلاعات قشون ایران را به کامران میرزا (مخالف دولت ایران) می‌داد و ضمن دادن مشاوره به او با پرداخت وجه [که صندوقدار آن مانکجی بود] او را قادر به تهیه لوازم جنگ نموده به کمک دولت انگلستان مستظهر می‌ساخت. (۸)

در جریان محاصره هرات در دوره محمد شاه (ق ۱۲۵۴-۱۸۳۸) پاتینجر که لباس روحانی پوشیده بود نزد کامران میرزا رفت و او را از تسلیم شدن بازداشت و مطمئن کرد که دولت انگلیس به ایران اعلان جنگ خواهد داد. نیز متعهد شد که تا ۷ ماه قشون ایران را از دور هرات پراکنده سازد. او در هرات شروع به پرداخت وجه کرد و مبالغ گزافی پرداخت و موجب شد اهالی قلعه بیشتر مقاومت کنند. (۹) مستر مک‌نیل، سفیر انگلستان در ایران، نیز در ارتباط عمیق با پاتینجر، اطلاعات اردوی ایران را برای او می‌فرستاد. در جنگ ۱۲۵۷ ق انگلیس با افغانه، او جایگزین مکناتن (سرویلیام مکنوتن) فرمانده مقتول انگلیس در کابل شد و با پیمان صلحی که با افغانه منعقد کرد سعی کرد قشون انگلیسی را از افغان نجات داده و بیرون بکشد. او در همین مأموریت به اسارت انگلیسی‌ها درآمد. (۱۰)

در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ اثر میر غلام محمد غبا در صفحات ۵۲۵-۵۲۷ اشارات گویایی به فعالیتهای جاسوسی ماموران انگلیسی و عوامل هندی و افغانی آنها در افغانستان بر علیه ایران و مردم افغانستان آمده است که حکایت از گسترده گی عملیات مخفی و جاسوسی انگلیسی‌ها در آن مقطع دارد.

عملیات پیچیده انگلیسی‌ها در افغانستان علیه ایران با نقش آفرینی پاتینجر و مانکجی حکایت از وابستگی آنها به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دارد.

مانکجی در ایران با سفارشنامه انگلیسی‌ها

مانکجی مدتی پس از بازگشت به هند مأمور ایران شد و با اخذ چهار سفارشنامه خطاب به سفرا و مقامات انگلیس در بغداد، اسلامبول، بوشهر و تهران (۱۱)، در ۱۸۵۴ م / ۱۲۷۰ ق در شرایطی حساس به ایران آمد. درگیری پنهان روسها و انگلیسی‌ها در اروپا، پیشنهاد روسیه به شاه ایران مبنی بر عدم همکاری ایران با دشمنان روسیه و انعقاد عهدنامه مخفی بین دو کشور در آستانه

جنگ کریمه شرایط منطقه را بسیار بغرنج نموده و موجب تشدید فشارها و تحرکات انگلیسی‌ها در ایران گردیده بود. در این دوره سیاست انگلستان نسبت به ایران سخت شده بود. محمل ظاهری فعالیت مانکجی در ایران اشتغال به تجارت بود اما در پوشش تجارت و در ادامه فعالیت‌های مشکوک خود در خدمت به امپراطوری بریتانیا به اقدامات گسترده‌ای دست زد که شرح آن خواهد آمد.

تمشیت امور جاسوسان

یکی از اقدامات وی پرداخت مطالبات و به تعبیری روشتر پرداخت حقوق عوامل انگلستان در ایران بود. در جریان دستگیری بابیان و بهائیان در سال ۱۳۰۰ قمری، بواسطه تردد گسترده عوامل این فرق ضاله به نزد مانکجی، خانه و تجارت خانه او تحت مراقبت ماموران مخفی حاکمیت ایران قرار گرفت و در نتیجه تعدادی از این افراد دستگیر شدند. (البته وابستگی تمامی آنان به فرق ضاله معلوم نیست) در بین این افراد نام میرزا ابراهیم خان، فرزند میرزا ابوالحسن خان ایلچی حقوق بگیر انگلستان، اولین و یا دومین عضو ایرانی تشکیلات استعماری فراماسونری و همکار سرگوراولی فرستاده مرموز دولت انگلستان و تشکیلات جهانی فراماسونری به مرکزیت لندن به ایران نیز به چشم می‌خورد. او در پاسخ به این سوال مستنطق که "سبب اینکه شما رفتید در خانه مانکجی خبر کردید چه بود؟ می‌گوید: "چون ماتنخواهی داریم در هند به جهت تنخواه هند رفته بودم مانکجی را ببینم او را ندیدم" (۱۲...۱). تنخواه هند حقوقی است که میرزا ابوالحسن خان ایلچی از انگلیسی‌ها به جهت خیانت به ایران و جاسوسی دریافت می‌کرد. پرداخت این تنخواه توسط مانکجی گویای بخشی از ماموریت‌های او در ایران است. به ارتباط بهائیان و بابیان بامانکجی در جای خود اشاره خواهد شد.

هنگامی که اعضای انجمن اکابر پارسیان هند از قصد مسافرت مانکجی آگاه شدند از او خواستند در یزد برای ساختن دخمه‌ای اقدام کند و پولی نیز برای این کار به او سپردند (مارس ۱۸۵۴ / رمضان ۱۲۷۰ ق). (۱۳) مانکجی نخستین نماینده تام‌الاختیار این انجمن بود. او تبعه دولت بریتانیا بود و پشتیبانی سفارتخانه‌ها و وزیران مختار انگلیس از او، از عوامل مهمی است که در پیشبرد اهدافش تأثیری بسزا داشت. (۱۴) وی از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا، انجمن اکابر پارسیان هند و سازمان فراماسونری، مأموریت‌هایی در ایران داشت که با مهارت آنها را به انجام رساند. مانکجی همچنین دارای روابط نزدیکی با دیپلمات‌های انگلیسی در ایران نظیر سر هنری راولینسون، ادوارد ایستویک و سر رونالد تامسون بود.

همسفر میرزا حسین خان سپهسالار

مانکجی، از بمبئی با کشتی بخار عازم ایران شد و در کشتی با میرزا حسین خان سپهسالار (صدر اعظم «انگلو فیل» و «ماسون» بعدی ناصرالدین شاه) که از مأموریت «سرکنسولگری بمبئی» به ایران بازمی‌گشت، آشنا شد و این آشنایی منجر به دوستی بین آنها شد. حمایت مانکجی و شبکه دوستانش در صعود سپهسالار به مسند صدر اعظمی ایران نقش اساسی داشت. سپهسالار نیز همواره از او حمایت می‌کرد. (۱۵)

فعالیت‌های مانکجی در ایران، عمدتاً در محورهای زیر صورت گرفت: اشاعه باستان‌گرایی (ایران منهای اسلام) در فرهنگ ایرانی با همکاری میرزا فتحعلی آخوندزاده (و در واقع: بالگونیک فتحعلی آخوندوف) و جلال‌الدین میرزا قاجار و دیگران، حمایت و تقویت فرقه ضاله بهائیت، ارتباط و حمایت از فرقه‌های صوفیه و کمک به تأسیس سازمان فراماسونری در ایران.

تلاش برای ایجاد پایگاه

از جمله اقدامات مانکجی در ایران اعمال نفوذ در حکومت قاجار به وسیله بذل و بخشش و اهدای هدایا و ارتباط با گروهها و قشرهای مختلف مسلمان و غیرمسلمان بود. ایجاد تغییرات در بین زرتشتیان که در راستای حذف تأثیرات فرهنگ بومی ایرانی اسلامی از آداب و مراسمشان، و نیز کم کردن نفوذ موبدان و ایجاد تغییرات گسترده در جامعه زرتشتی بودرانی می توان از جمله اقدامات او دانست. ظاهر قضیه آن است که او آتشکده‌ها و زیارتگاههای زرتشتی را تعمیر کرد، دخمه‌هایی جهت اموات ساخت و ضمناً از تعدد زوجات، طلاق دادن زنان، قربانی کردن و خوردن گوشت حیواناتی نظیر گاو و شتر، کشیدن قلیان و مراسمی چون حنابندان که داخل رسومات زرتشتی شده بود، جلوگیری به عمل آورد. (۱۶)

باستان گرایی، اسلام ستیزی

بخشی از اقدامات مانکجی در بین زرتشتیان ایجاد تفرقه و دور کردن آنان از امتزاج فرهنگی با هموطنان مسلمان خود بود. در همین راستا او در یزد «انجمن زرتشتیان» را پی افکند تا اختلافات درونی جامعه زرتشتی به محاکم عرف و شرع (که این دومی زیر نظر فقهای پارسا و پرنفوذ شیعه اداره می شد) راه نیابد و اختلافات در انجمن مذکور توسط ریش سفیدان این طایفه رسیدگی شود (۱۷). او در اصل سعی داشت جامعه زرتشتی را از بدنه جامعه ایرانی جدا ساخته و از امکانات آنان به عنوان یک اقلیت در پروژه باستان گرایی (ایران بی اسلام) استفاده نماید. وی در انجام این ماءموریت از همفکری اسلام ستیزانی نظیر فتحعلی آخوندوف (سرهنگ قشون تزاری و دستیار نایب السطنه روس تزاری در قفقاز اشغالی) بهره می برد. مانکجی از همرازان میرزا فتحعلی آخوندوف بود (۱۸) و آخوندوف او را یادگار نیاکان می نامید. (۱۹)

تلاش این گروه احیای باستان گرایی در برابر اسلام گرایی ملت ایران بود میرزا آقا خان کرمانی ازلی نیز ضمن نقد اقدامات مانکجی در ترویج پارسی سره نویسی که کسی از آن سر در نمی آورد می نویسد: خوب بود مانکجی پارسی که به ایران آمده بود (زمان ناصرالدین شاه) در تاریخ اصیل ایران تحقیق می نمود و «حکم عقلیه» آن را آشکار می ساخت. (۲۰)

آخوندوف طی نامه‌ای در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۱ با مانکجی راجع به رساله کمال الدوله و جلال الدوله مشورت و مانکجی توصیه می کند که نام جلال الدوله حذف و به جای آن اقبال الدوله بیاید تا کسی به شاهزاده جلال الدوله (رکن فراموشخانه فراماسونری ملکم خان) شک نکند. (۲۱) این دو در زمینه ایران باستان و اسلام ستیزی هم عقیده بوده و مکاتباتی داشتند. (۲۲) آخوندوف حمایت همه جانبه اش را از زرتشتیان (نه به عنوان یک اقلیت، بلکه به عنوان کسانی که اسلام حقشان را ضایع کرده!) اعلام می کرد و صراحتاً به مانکجی می گفت نباید گذاشت احدی از زرتشتیان به دین اسلام در آیند و می افزود: همچنین باید در طبایع خودمان تقلید به اخلاق حمیده نیاکان نمایم. (۲۳) به مانکجی می گفت نجات شما با توسل به شیخ مرتضی انصاری تحقق پیدا نمی کند، و به او توصیه می کرد راه نجات را از جلال الدین میرزا (رکن فراموشخانه) و مؤلف کمال الدوله پی گیرد که سعی دارد ایران را از ظلمت و جهالت به نورانیت معرفت برساند. (۲۴) موبدان پارسی هند نظیر پشتون جی مترجم کتاب دین کرد و جاماسب جی مؤلف فرهنگ پهلوی، آخوندوف را درود گفتند.

آخوندوف از مانکجی خواست که کتاب تند ضد اسلامی کمال الدوله را در بمبئی یا گجرات چاپ کند. (۲۵) تندی زبان و قلم کمال الدوله در حدی بود که مانکجی چاپ آن را در هند صلاح ندانست و به آخوندوف نوشت به طوری که تحقیق شد در هندوستان هم، چون اهل اسلام باید کتابت کنند، ممکن نیست. (۲۶) مانکجی بیشتر ملاحظه حال خود را می کرد تا مخالفت با اصل مطلب. بعدها خلف او سر اردشیر ریپورتر (اردشیر جی) همین حرفها را علیه اسلام به رضاخان کودتاچی زد. کتاب کمال الدوله که نزد جلال الدوله بود به واسطه مرگ او به دست مانکجی افتاد و مانکجی آن را با یادداشتهای جلال الدوله برای آخوندوف فرستاد. (۲۷)

بذل و بخشش از کیسه کمپانی

مانکجی با پرداخت هدایا و پیشکش‌های بسیار، به شاه و درباریان و با ارتباطات مستقیم و غیرمستقیم از طریق پایتخت‌های اروپایی، وزیران مختار انگلیس در ایران، کارمندان سفارتخانه‌های اروپا، مقامات عالی رتبه فرانسوی همچون «کنت دو گوینو» و خصوصاً وزیر مختار انگلیس ر.ف. تامسون توانست شاه ایران را به الغای حکم اسلامی «جزیه» وادارد. جزیه، مالیات سرانه‌ای است که اسلام (در ازای مالیات‌های معمول اسلامی که اهل کتاب از پرداخت آن معافند) از پیروان ادیان دیگر می‌گیرد و در واقع، هزینه حراست حکومت اسلامی از جان و مال و امنیت اقلیت‌های دینی، و ارائه خدمات شهروندی به آنها است. این حکم در ۱۲۹۹ق/جولای ۱۸۸۲ صادر شد. (۲۸) مانکجی به مناسبت این امر، جشن مفصلی در تاریخ ۷ صفر ۱۲۹۹ در باغ ظهیر الدوله برپا ساخت. خود نیز نطقی جامع و مفصل درباره اوضاع زرتشتیان ایران ایراد کرد. (۲۹)

معلمان بهایی برای مدارس زرتشتی

تأسیس مدارس زرتشتی برای آموزش نونهالان و کودکان اقدام دیگر او بود (۳۰). گماردن معلمان بهایی برای آموزش فرزندان زرتشتی و بهایی شدن تعدادی از این دانش آموزان نشان می‌دهد مانکجی خیلی هم بفکر زرتشتیان نبود. اقدامات مانکجی در جامعه زرتشتی مخالفت‌هایی را ایجاد کرد و برخی بزرگان زرتشتی اقداماتی را علیه او سازماندهی کردند. از جمله این که، مخالفین دست به نامه‌نگاری علیه او زدند و کار به جایی رسید که انجمن اکابر پارسیان مدرسه یزد را موقوف کرد و پولی جهت مخارج آن نفرستاد.

سوزان استایلز اقدامات مانکجی را یکی از عوامل موثر در گروش زرتشتیان به بهائیت می‌داند: «همه نوآیندان اولیه زردشتی از میان قشر سرآمد تحصیل‌کرده ای بودند که اصلاحات مانکجی، رشد روابط تجاری با بمبئی، و شرایط در حال تحوّل داخل ایران همگی با هم بوجود آورده بود.» (۳۱) استایلز ادعا می‌کند حسینعلی نوری با بکار بردن پارسی سره در مکاتبات با زردشتیان، بنفسه از اهمیت سابقه اسلامی امر به نفع جنبه‌های ایرانی آن کاستند. شجره نامه بهاءالله نیز مفید همین فائده بود. (۳۲)

نفوذ بهائیان در میان طیف خاصی از زرتشتیان منجر به شبه کودتایی بر علیه دستوران و موبدان زرتشتی شد. بعد ها در انجمن ناصری که به منظور به حاشیه راندن موبدان زرتشتی تاسیس شد از بیست و سه نفری که اول بار به عضویت انجمن انتخاب شدند اکثریت یا بهائی بوده و یا علاقه زیادی به آئین بهائی داشتند. عبدالبهاء نیز لوحی ارسال نموده و به مناسبت تأسیس انجمن به جامعه زردشتی تهنیت گفت. از میان اعضای نخستین انجمن که یا خود بهائی بوده و یا نسبت به دیانت بهائی علاقمند بودند می‌توان افراد زیر را نام برد: جوانمرد شیرمرد - کیخسرو خداداد - ملا بهرام - دینیار بهرام کلانتر - استاد کیومرث وفادار خزرمشاهی - ماستر خدابخش - رستم خدا مراد - سروش بهمن نوذر - بهمن جمشید - ارباب گودرز مهربان و خسرو مهربان آله آبادی (۳۳).

برای مقابله با این اقدامات و نیز جلوگیری از فعالیت‌های بهائیان، مجمع حق شناس و حق گوی یزد "تشکیل شد. و درگیری‌هایی بین آنها و انجمن ناصری در گرفت. این اتفاقات حاصل اقدامات تخریبی مانکجی در بین زرتشتیان بود که به مرور به با نشست و در زمان حضور اردشیرجی در ایران تکمیل شد.

درویش فانی

مانکجی پس از یک سال و دو ماه به کرمان رفت و فعالیت‌های فوق را در آنجا نیز سامان داد و ضمناً به ماهان رفت و با «رحمت‌علی‌شاه» قطب دراویش نعمت‌اللهی - روابط دوستی عمیقی بهم زد و از جانب وی لقب «درویش فانی» گرفت. (۳۴) مانکجی در اکثر مکاتبات و مطالبی که پس از این نوشته، خود را به این لقب معرفی می‌کند، که به نظر می‌رسد همچون لقب

طریقتی ادوارد براون (مظہر علی شاہ)؛ کہ اتفاقاً او نیز مثل مانکجی در جہت «سمت دہی» استعماری بہ اقلیتہای دینی ایران می کوشید، افزاری برای کاستن از حساسیت مسلمین نسبت بہ خویش، جہت نفوذ بیشتر و آسانتر در بین آنان و فریب ایشان باشد. مانکجی پس از اقامت دو ماہہ در کرمان بہ یزد بازگشت، توفقی کوتاہ نمود و سپس رہسپار تہران گردید.

سرفت آثار باستانی و کتب خطی

او در ہمہ جا با افراد مختلف ارتباط برقرار می کرد و از این طریق سعی داشت سکہ و کتب خطی و کمیاب را خریداری (۳۵) و از ایران خارج نماید. وی پس از این مدت اقامت بہ سفر پرداخت و از طریق آذربایجان، کردستان و کرمانشاہ بہ عتبات عالیات رفت. در عراق عرب با بایان و بہائیان ارتباط برقرار کرد و با میرزا حسین علی بہاء مکاتبہ داشت. (۳۶)

ہمکاری با بہائیان

بہائیان می گویند مانکجی کہ مدتی در سلک نظام بود برای حل و فصل مسائل ایرانیان زرتشتی در حدود سال ۱۲۷۰ق از طریق بغداد وارد ایران شد، در بغداد با بہاء ملاقات کرد و ہر چند بہ او مؤمن نشد، اما محب شد (!). او وقتی وارد ایران شد با پول خرج کردن، اطرافیان شاہ از جملہ ظل السلطان را شیفتہ خود ساخت و او نیز مساعدتہای زیادی بہ مانکجی کرد. بہائیان اقدام مانکجی را در رفع جزیہ از زرتشتیان یکی از علائم ظہور معرفی می کنند. کدام ظہور؟!، معلوم نیست. چون باب و بہاء ادعای خود را قبل از لغو جزیہ طرح کردہ بودند! او در تہران با بہائیان حشر یافتہ بود لذا ابوالفضل گلپایگانی کہ پارسی سرہ نویس بود جہت تدریس زبان فارسی سرہ در مدرسہ ای کہ تأسیس کردہ بود گمارد و ہمراہ منشی خود نیز ساخت. (۳۷) همان طور کہ ذکر شد بعضی از شاگردان زرتشتی آن مدرسہ بہائی شدند، افرادی نظیر استاد جوانمرد و ملا بہرام (۳۸). مانکجی بہ واسطہ میرزا ابوالفضل گلپایگانی (نویسنده و مبلغ مشہور بہائی) با بہاء ارتباط داشت و لوحی در حدود پنجاہ صفحہ برای او نوشتہ شد. (۳۹).

میرزا ابوالفضل گلپایگانی نیز در زمرہ بہائیان بود کہ در ۱۳۰۰قمری مورد بازجویی قرار گرفت. البتہ او یکبار نیز در ۱۲۹۳ قمری دستگیر شدہ بود. وی معاشرت با بہائیان را برای حفظ نفس و از روی تقیہ اعلام کردہ و در پاسخ این سوال کہ "بطلان اینہا را در این مدت فهمیدید یا تردید دارید" گفت: "تردیدی ندارم ولی اگر روبروی اینہا بخواہید این کلمہ را بگویم بہ حکم تقیہ نخواہم گفت... یک طلبہ فقیر با دو طایفہ بزرگ نمی تواند معاندت کرد... خدا لعنت کند رئیس و مرئوس اینہا را" (۴۰...).

ظن ماموران مخفی ناصرالدین شاہ بہ مانکجی

بیشتر بہ ماجرای دستگیری میرزا ابراہیم پسر میرزا ابوالحسن خان ایلچی اشارہ شد علت دستگیری نامبردہ حضور در خانہ مانکجی و گفتگو پیرامون دستگیری بہائیان بود. میرزا ابراہیم خبر دستگیری بہائیان را بہ نقل از کربلایی حسن بزاز عنوان نمودہ و با بابی ہای {بہائیان} حاضر در آنجا در این خصوص صحبت می کند و در پاسخ بازجو می گوید: "من چہ می دانستم کہ در آن مجلس بابی هست یا نیست بر خود میرزا علی محمد باب کہ ادعای قائمیت کرد و در تبریز کشتہ شد و بر میرزا حسینعلی کہ ادعای ظہور حسینی می کند والان در عکاست لعنت خدا و رسولش باد و..." (۴۱...)

مشہدی نصراللہ تنباکو فروش نیز بہ خاطر حضور در خانہ مانکجی دستگیر شدہ ومی گوید جہت وصول طلب خود از میرزا ابوالفضل {احتمالاً- همان میرزا ابوالفضل گلپایگانی} بہ خانہ مانکجی رفتہ و سپس دستگیر شدہ. او نیز بالعنت بر باب و بہا از فرقہ بابیہ و بہائیت اعلام برائت می کند. (۴۲)

این موارد آشکار می‌سازد که ماموران مخفی عصر ناصری به ارتباط مانکجی با بهاییان پی برده و نسبت به این ارتباط حساس شده بودند. دستگیری میرزا ابوالفضل گلپایگانی نیز به همین دلیل صورت گرفت. او در دستگاه مانکجی آمد و شد و با او در زمینه های مختلف همکاری داشت... او معلمی مدرسه مزد یسنان و منشی گری تجارت خانه اش را به یک بهایی یعنی ابوالفضل گلپایگانی سپرد. (۴۳) لذا اغلب اسناد مربوط به وی در خلال سالهای ۱۲۹۶-۱۳۰۰ ق به خط «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» است. گلپایگانی در یکی از نامه‌ها می‌نویسد: «در چند روز پیش مانکجی لیمجی پارسی مرا بخواند و نامه [...] سرکار را که به او نوشته بودید بنمود و خواهش نگاشتن پاسخ آن را از من بنده بفرمود زیرا که خود بهره‌ای از نوشتن و خواندن پارسی ندارد» (۴۴).

سره نویسی مانکجی

گلپایگانی در ترویج فارسی سره، با مانکجی همکاری می‌کرد. او هر چند تندروی مانکجی را در این زمینه نمی‌پذیرفت، اما خود تبحر خاصی در سره‌نویسی داشت. او همچنین در اقدامی باستان‌گرایانه و جعلی نیای حسینعلی نوری را به یزدگرد سوم رساند. (۴۵). شجره نامه بهاء‌الله می‌باید در زمانی که میرزا ابوالفضل در استخدام مانکجی بود تنظیم شده باشد. این شجره نامه برای گرویدن زردشتیان به بهائیت اهمیتی ویژه یافت. (۴۶)

این گونه اقدامات در تاریخ ایران معمولاً از سوی کسانی صورت می‌گرفت که داعیه قدرتمداری و شهریاری داشتند و انتساب بهاء به یزدگرد سوم حرکتی سیاسی است برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات بهاء در جهت قبضه کردن قدرت در ایران آرزویی که به جایی نرسید.

مانکجی افراد را به پارسی سره‌نویسی تشویق می‌کرد کاری که می‌دانیم اگر (به فرض محال) هم به جایی برسد، ملت ایران را با آثار حافظ و سعدی و دیگر گنجوران ادب و فرهنگ ایران اسلامی، بیگانه خواهد ساخت. از جمله این افراد، گلپایگانی بود که خود به پوچ بودن این کار اعتراف داشت. (۴۷) ظاهراً ارتباط با امثال آخوندوف و تلاش برای اسلام زدایی در این کار دخیل بوده است. او همچنین مجموعه دساتیر را که مجموعه‌ای از جعلیات تاریخی با صبغه باستان‌گرایی بود در ۱۰۰۰ نسخه تجدید چاپ کرد. از دیگر بهائیان که با مانکجی ارتباط داشتند می‌توان از آقا عزیرالله از یهودیان بهائی شده مشهد نام برد که واسطه آشنایی گلپایگانی با ادوارد براون بود.

تاریخ سازی به سبک مانکجی

مانکجی در زمینه «تاریخ‌سازی» نیز فعال بود. به گفته میرزا ابوالفضل، مانکجی، میرزا حسین همدانی را تشویق به نوشتن کتابی درباره بابیه کرد. محمداسماعیل زند نیز که سره‌نویس بود مأمور تألیف تاریخ پادشاهان عجم شد و کتاب فرازستان را به فارسی خالص نوشت و به تعبیر گلپایگانی «آن کتاب را انبانی از او هام و افسانه های شاهنامه و چهار چمن و دساتیر ساخت». (۴۸)

میرزا حسین همدانی برای تألیف کتاب درباره بابیه به ابوالفضل گلپایگانی متوسل شد و گلپایگانی هم او را به تصحیح کتاب منسوب به میرزا جانی کاشانی راهنمایی کرد، تا با افزودن تاریخ سنین و شهور از ناسخ‌التواریخ و ملحقات روضه‌الصفاء به آن، آن کتاب را برای حاجی سید جواد کربلایی که خود از اول در ماجراهای باب بود، قرائت کند و با تأیید او، بدین ترتیب تاریخ میرزا جانی کاشانی را تصحیح کند. دفتر اول در تاریخ بابیه توسط میرزا حسین همدانی تمام شد و او در رشت مرد. گلپایگانی می‌گوید مانکجی نگذاشت همدانی آن گونه که او توصیه کرده بود تاریخ را تصحیح کند. بلکه او را واداشت هرچه او (مانکجی) می‌گوید بنویسد. شرح ماجرای دخل و تصرف مانکجی در تدوین کتاب تاریخ جدید چنین است: «لیکن مانکجی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را بر آن داشت که آنچه او گوید بنگارد زیرا که عادت مانکجی این بود که مطلبی را به منشی می‌گفت بنویس و مسوده آنرا بمن بخوان و نخست منشی مسوده ای را که به سلیقه خود و قریحه درست ترتیب

داده بود بر او می خوانند و پس از اکتفا و تقلیل عبارت و جرح و تعدیل مطلب در مسوده به بیاض می برد و چون مانکچی را در خط و لسان پارسی حظی و علمی نبود از این راه اکثر کتب و رسائلی که به او منسوب است عباراتش غیر مرتبط و گسیخته و زشت و زیبا به هم آمیخته است. (۴۹)

ادوارد براون معتقد است کتاب تاریخ جدید اثر میرزا حسین همدانی با نظر مخصوص نوشته شده و از بیان حقیقت منحرف شده است و خواسته اند بها الله را بر خلاف واقع تجلیل کنند. (۵۰)

تاریخ کاشان اثر عبدالرحیم خان ضرابی به تشویق او نوشته شد. همچنین اثری درباره تاریخ کرمان که نسخه خطی آن در کتابخانه اش موجود است. مانکچی آثار زیادی را از ایران خارج کرد که در بمبئی نگهداری می شود.

بهائیان در مجموع در آثار خود از مانکچی به نیکی یاد می کنند. در زمره آخرین آثار می توان به کتاب تورج امینی، تاریخ نویس بهائی معاصر، اشاره کرد که در سال ۱۳۸۰ مجموعه اسناد زرتشتیان (موجود در سازمان اسناد ملی) را در قالب کتابی تحت عنوان «اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران» با تمجید از مانکچی و اردشیرجی، جاسوسان مشهور انگلیس که هر دو با بهائیت در پیوند بودند، به چاپ رساند و به نحوی نسبت به ایشان ادای دین کرد.

مانکچی پس از یک سال اقامت در بغداد در ۱۲۸۰ قمری به بمبئی رفت و گزارش اعمال و اقدامات خود را به افراد مافوق خود ارائه کرد. در همان سال ۱۲۸۰ ق کتاب «اظهار سیاحت ایران» را که در واقع شرح مختصر ایام اقامتش در ایران بود به زبان گجراتی و فارسی چاپ کرد. انجمن اکابر نیز نامه‌ها و مکاتباتش را در ۴ جلد انتشار داد. (۵۱). در ۱۲۸۲ ق به ایران بازگشت. در کرمان با حاجی سید جواد امام جمعه و حاجی محمد کریم خان کرمانی رئیس شیخیه ملاقات نمود و روابط صمیمانه برقرار کرد. در خصوص فعالیت‌های ماسونی مانکچی باید در فرصت دیگری به بحث پرداخت. اما عجالتاً می توان به عضویت او در لژهای هندوستان قبل از عزیمت به ایران و ارتباط گسترده و عمیقش با ملکم خان و شاهزاده جلال‌الدین میرزا سردمداران جریان فراماسونری در ایران اشاره کرد.

پایان کار

زندگی او در رمضان ۱۳۰۷ ق / فوریه ۱۸۹۰ م / ۱۲۶۹ شمسی در تهران به پایان رسید. او دو بار ازدواج کرد: یک بار در هند با «هیرابایی» نام که ثمره آن پسری به نام «هرمزجی» و دختری به نام «دوسی بایی» بود. پس از مرگ همسر هندی‌اش در بمبئی، در ایران با فرنگیس نام دختر هرمزد یار بندار کرمانی ازدواج کرد، اما از وی فرزندی نیاورد. (۵۲) خانواده‌های «خراس» و «داور» در هندوستان از اخلاف «هرمزجی» اکنون نیز برقرارند. (۵۳)

پی‌نوشت‌ها

۱. کای بار، دیانت زرتشتی (مجموعه سه مقاله) ص ۱۴۰.
۲. رشید شهردان، تاریخ زرتشتیان، تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳، ص ۶۱۸ و جهانگیراشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، انتشارات هوخ، ۲۵۳۵، صص ۴۲۵-۴۲۶ و پارسی نامه، فروهر، س ۱۰، ش ۵، صص ۱۶-۲۲.
۳. رشید شهردان، تاریخ زرتشتیان، ص ۶۱۹
۴. همان، صص ۶۲۰-۶۲۱.
۵. محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، اقبال، ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۳۸۹-۳۹۰

۶. همان، ص ۶۲۲.
۷. سر دنيس راي‌ت، نقش انگليس در ايران، ترجمه فرامرز فرامرزي، تهران، فرخي، ۱۳۶۱، صص ۲۳۰-۲۳۱ و ۲۳۷.
۸. سيد مهدي فرخ، تاريخ سياسي افغانستان، تهران، احساني، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶. وملا فيض محمد كاتب هزاره، سراج التواريخ، تهران، موسسه تحقيقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ج ۱ و ۲ صص ۱۸۱-۱۸۲.
۹. سيد مهدي فرخ، همان، ص ۱۷۱. وملا فيض محمد كاتب هزاره، همان صص ۱۸۳-۱۸۴.
۱۰. سيد مهدي فرخ، همان، ص ۲۰۵.
۱۱. رشيد شهردان، تاريخ زرتشتيان، ص ۶۲۲.
۱۲. عبدالحسين آيتي، كشف الحيل، تهران، ۱۳۲۶، ج ۳، چاپ سوم، صص ۳۳-۳۵.
۱۳. همان، ص ۶۲۲. و اسنادي از زرتشتيان معاصر ايران، به كوشش تورج اميني، تهران، سازمان اسناد ملي ايران، ۱۳۸۰، ص ۳.
۱۴. اسنادي از زرتشتيان معاصر ايران، ص ۴ و ۳.
۱۵. رشيد شهردان، همان، ص ۶۲۳.
۱۶. همان ص ۶۲۳ و اسنادي از زرتشتيان معاصر ايران، ص ۴.
۱۷. اسنادي از زرتشتيان معاصر ايران، ص ۵.
۱۸. فريدون آدميت، زندگي و آثار آخوندزاده، ص ۲۳.
۱۹. فتحعلي آخوندزاده، نامه‌ها، ص ۲۴۹.
۲۰. فريدون آدميت، اندیشه‌هاي ميرزا آقا خان کرمانی، تهران، طهوري، ۱۳۴۶، صص ۲۱۹-۲۲۰ و ۲۵۵.
۲۱. همان، صص ۲۵۱ و ۴۰۳.
۲۲. همان، ص ۳۳۶ «ميرزا فتحعلي به مانكجي، ژانويه ۱۸۷۶».
۲۳. آدميت، «ملحقات»، نامه‌ها، صص ۱۲۸، ۱۶۵ و ۱۶۶.
۲۴. نامه‌ها، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.
۲۵. آدميت، «آخوندزاده به ميرزا يوسف، ۲۹ مارس ۱۸۷۱»، نامه‌ها، ص ۲۱۴.
۲۶. نامه‌ها، ص ۴۳۰. «مانكجي به ميرزا فتحعلي ۲۸ ربيع الاول ۱۲۹۳».
۲۷. «مانكجي به آخوندزاده»، نامه‌ها، ص ۴۰۶.
۲۸. متن حكم در تاريخ پهلوي و زرتشتيان، صفحه ۴۳۶ تا ۴۳۸ آمده است.
۲۹. در تاريخ پهلوي و زرتشتيان، صص ۴۳۹-۴۵۱ خلاصه خطابه مانكجي درج شده است. (متن كامل اين نطق در ماهنامه فروهر، س ۱۱، ش ۵ تا ۹ آمده است).
۳۰. رشيد شهردان، همان ص ۶۲۶.
۳۱. سوزان استايلز، ايمان زردشتيان به ديانت بهائي، ترجمه سيامك ذبيحي، ۱۲/۳/۱۳۷۵، سايت پژوهشنامه
۳۲. سوزان استايلز، همان
۳۳. مصاييح هدايت. صص ۴۰۴ - ۴۰۶.
۳۴. تاريخ پهلوي و زرتشتيان ص ۴۲۷ و پارسي نامه، همان مآخذ، ش ۶، صص ۱۰-۱۵.
۳۵. مانكجي صاحب، اظهار سياحت ايران، بمبئي، ۱۲۸۰ق، صص ۲۸-۲۹.
۳۶. آرشيو سازمان اسناد ملي ايران، شماره تنظيم ۰۳۲۶۶۰۲۹۵.

۳۷. روح الله مهرباخانی، شرح احوال میرزا ابوالفضائل، با مقدمه عبدالحمید اشراق خاوری، مطبوعات امری، صص ۵۵-۵۷.
۳۸. همان، ص ۵۸.
۳۹. همان، ص ۵۸.
۴۰. کشف الحیل، ج ۳، ص ۲۱.
۴۱. همان صص ۳۴-۳۵.
۴۲. همان صص ۴۰-۴۱.
۴۳. مانکجی، قانون نامچه، ص ۲۷. و شرح احوال میرزا ابوالفضائل، صص ۵۵-۵۷.
۴۴. اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران، به کوشش تورج امینی، سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۸۰. ص ۱۳ و نیزر.ک: سند شماره ۲۳ ص ۷۷.
۴۵. سیاوش سفیدوش، یار دیرین، طهران، ۱۳۲ بدیع (۱۹۷۶). ص ۲۳.
۴۶. سوزان استایلز، همان
۴۷. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۶۳.
۴۸. همان، ص ۶۰.
۴۹. همان، صص ۵۹-۶۲.
۵۰. محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تهران، اقبال، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۱۳۵.
۵۱. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، صص ۶۲-۶۳.
۵۲. اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، ص ۴۲۸.
۵۳. همان، صص ۴۵۲-۴۵۳.

دوستان «انگلو صهیون»

عباس افندی

علی احمدی خواه

پس از اشغال نظامی فلسطین توسط ارتش انگلیس و قیمومت بریتانیا بر آن دیار زخم خورده، دو عنصر استعمارگر و صهیونیست در کادر حکومت انگلیسی فلسطین ظاهر شدند که با عباس افندی و خانواده وی نیز پیوندی وثیق بهم زدند: سر هربرت سموئل و سر رونالد استورز.

در زیر نگاهی داریم به پیشینه و مواضع سیاسی استعماری آن دو و روابطشان با عبدالبها:

الف) سر هربرت سموئل: سر هربرت سموئل در پی واگذاری قیمومیت فلسطین از سوی شورای عالی متفقین به دولت بریتانیا، در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد. به نوشته استاد شهبازی^۱: وی از اندیشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهیونیسم بود و به خانواده معروف سموئل مونتآگ تعلق داشت. در دوران ۵ ساله حکومت مقتدرانه «شاه سموئل»^۲ در فلسطین، دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت و در اوایل حکومت وی در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان «شهباز طریقت امپراتوری بریتانیا»^۳ را به عباس افندی اعطا کرد. اعطای این نشان به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ بود.^۴

شهبازی می‌افزاید: خاندان سموئل در کودتای ۱۲۹۹ ایران نقش فعالانه داشت. طبق پژوهش نگارنده، کودتای ۱۲۹۹ و صعود

رضاخان و سرانجام تأسیس سلطنت پهلوی در ایران اصولاً برطبق طرحی بود که شبکه متنفذ زرسالاران یهودی بریتانیا به کمک سازمان اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، در زمان فرمانفرمایی سر روفوس اسحاق یهودی (لرد ری‌دینگ) در هند، تحقق بخشیدند. روحیه ربانی (ماکسول)، همسر امریکایی شوقی ربانی، می‌نویسد: «موقعی که سرهربرت ساموئل از کار کناره گرفت، [شوقی افندی، جانشین عباس افندی] نامه‌ای مملو از عواطف وُدیه [دوستانه] برای او مرقوم و ارسال فرمودند که هر جمله‌ای از آن حلقه محکمی گردید در سلسله روابط حسنه بین مرکز امر و حکومت این کشور. در این نامه از مساعدت‌های عالی و نیات حسنه آن شخص محترم اظهار قدردانی می‌فرمایند و گوشزد می‌نمایند که ایشان در مواقع مواجه شدن با مسائل و غوامض مربوط به دیانت بهائی همه گاه جانب عدل و شرافت را می‌گرفتند که بهائیان جهان در هر وقت و هر مکان از این ملاحظات دقیقه با نهایت قدردانی یاد می‌کنند... ایشان [ساموئل] در جواب این نامه مرقوم داشتند که: «در مدت ۵ سال زمامداری این کشور بی‌نهایت از این که با بهائیت تماس داشتند مسرور و دائماً از حسن نظر آنان و نیات حسنه‌شان نسبت به طرز اداره امور ممنون بودند».

از اسناد و مدارک موجود برمی‌آید که سموئل، جنبه نوعی پدری برای شوقی داشته است. پس از مرگ عباس افندی، برادر وی: محمد علی (که طبق وصیت حسینعلی بها در کتاب عهدی، قرار بود پس از عباس افندی، رهبر بهائیان گردد و عباس او را طرد کرده بود) شدیداً به تکاپو افتاد و با ادعای وراثت عباس افندی نزد مقامات قضائی و سیاسی فلسطین، کوشید تا اداره اماکن مقدس بهائیت در فلسطین را در چنگ بگیرد و حتی با زور اقدام به مصادره مرقدها کرد. ۶ کسانی چون حسین افان (خواهرزاده عباس افندی) نیز از محمد علی حمایت می‌کردند. ۷ شوقی که آن زمان به عنوان تحصیل، در انگلیس اقامت داشت و سخت نگران اوضاع بود، از لندن نامه‌ای به سموئل (۱۶ ژانویه ۱۹۲۲) نوشت و از اقدامات محمد علی شکایت کرد. سموئل در پاسخ وی نوشت:

آقای شوقی ربانی عزیز... از عواطف شما بسیار سپاسگزارم. جای بسیار تأسف خواهد بود اگر فقدان شخص شخیص عبدالبها علت وقفه در ادامه تحصیلات شما در دانشگاه گردد. امید است که چنین نباشد. خیلی شائقم بدانم که چه اقداماتی برای استحکام نهضت امر بهائی فرموده‌اند. هر وقت به بیت‌المقدس تشریف فرما شدید جای بسی خوشوقتی خواهد بود اگر به دیدار شما نائل شوم». ماکسول پس از ذکر نامه می‌نویسد: «هرچند لحن نامه دوستانه است ولی مصرح است که حکومت کشوری میل دارد کاملاً از وضع مطلع باشد».

چندی بعد، شوقی، پس از مرگ عباس افندی، زمانی که پس از اقامت ۸ ماهه در اروپا، برای زمامداری بهائیان به فلسطین بازگشت در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۲ تلگرافی به سموئل زد و نوشت: «امید است تحیات و عواطف مرا در این موقع که به ارض اقدس برای انجام وظائف خطیره خود بازگشته‌ام قبول نمایید». ۸. و پس از آن نیز، به وسیله سموئل، دعوای خود با محمد علی (رهبر ناقصین) بر سر تصدی «روضه مبارکه» (مرقد بها) و مسائل دیگر را به سود خود فیصله داد و در تلگرافی از مقرر حکومت فلسطین بیت‌المقدس در قدس (حدود فوریه ۱۹۲۳) به شوقی اعلام گردید که: «مکتوب واصل شد. اقدامات انجام گردید. تصمیم نهایی مندوب سامی» یعنی کمیسر عالی انگلیس در فلسطین (سموئل) «به نفع شما و کلید، تسلیم حضور مبارک است». ۹.

به نوشته صبحی: پس از مرگ حسینعلی بها و دفن او در عکا (مجاور قصر بهجی)، بازماندگان او به استثنای عباس افندی و خانواده وی، در قصر بهجی می‌زیستند که سالها مقرّ بها بود. ولی شوقی (پس از مرگ عباس افندی) «به استعانت و استمداد مأمورین دولت انگلیس، عائله بها را که متجاوز از ۴۵ سال در آن قصر سکونت داشتند بیرون کرده آنجا را تصرف نمود». ۱۰.

ب) سِر رونالد استورز: وی از جمله نظامیان و سیاستمداران برجسته انگلیسی است که در قسمت امور مربوط به خاورمیانه عربی، مخصوصاً عربستان، اطلاعات وسیع و عمیقی داشت و در جنگ جهانی اول از بازیگران مهم سیاست انگلستان در عربستان و سرپرست کلنل لورنس مشهور بود و برای ایجاد تنفر در میان اعراب نسبت به ترکان عثمانی تلاش می‌کرد. ۱۱ لورنس در جای جای کتاب مشهورش: هفت رکن حکمت از وی یاد می‌کند: «سرپرست ما، رونالد استورز، منشی قسمت شرق اداره [اطلاعات و

جاسوسی ارتش و جاسوسی غیرنظامی انگلیس در مصر، مستقر در قاهره [باهوشترین انگلیسی در خاورمیانه بود که از کارآمدی و کفایت بهره داشت... و هر آنچه ما برداشت می‌کردیم، حاصل کشته‌های او بود. در میان ما او همیشه برترین بود... سایه او کار و سیاست انگلیسی را در مشرق زمین چون زیوری در برمی‌گرفت]. استورز به زبان عربی و اقناع حریف تسلط داشت و با آلمانی و فرانسه نیز آشنا بود. ۱۲.

زمانی که انگلیسی‌ها در ۱۹۱۷ کشور عراق را اشغال کردند، استورز در اداره کمیسر عالی انگلستان سمت مشاور داشت و چون زبان عربی را با لهجه اعراب، خیلی خوب صحبت می‌کرد، همیشه با رجال و متنفذین آن کشور در تماس بود. مشاّر الیه، خاطرات روزانه‌اش را در کتابی به نام شیوه‌های خاوری ۱۳ گرد آورده که بخشی از آن توسط مجله خواندنی‌ها برای اولین بار به فارسی ترجمه و نشر شده است. وی که به ایران هم آمده بود، پس از شهریور ۲۰ در این کشور دیداری با محمدرضا پهلوی داشت. ۱۴.

نکته مهم دیگر در باره استورز، پیوندش با صهیونیسم است. وی که پس از اشغال قدس توسط انگلیسی‌ها و لژیون یهود در اواخر جنگ جهانی اول، «خود را یک صهیونیست معتقد» می‌شمرد، پس از واگذاری قیمومت فلسطین به بریتانیا، توسط هربرت سموئیل (صهیونیست مشهور) به سمت فرماندار قدس برگزیده شد تا زمینه را برای ایجاد قانون ملی یهود در فلسطین (یا به تعبیری دقیق‌تر: پی‌ریزی مقدمات تشکیل دولت اسرائیل) فراهم سازد. ۱۶ در همین دوران است که با عباس افندی کراراً دیدار کرده و «هیچ‌گاه در احیان مسافرت به حیفا از درک حضور» وی «غفلت» نمی‌کند. ۱۷.

آن‌گونه که خود استورز در خاطراتش شرح داده، سابقه آشنایی وی با عباس افندی، به آغاز قرن ۲۰ برمی‌گشت. نخستین بار که با افندی ملاقات کرد سال ۱۹۰۰ بود که قصد عزیمت از سوریه به قاهره (جهت تصدی مقام دبیر شرقی سفارت انگلیس در مصر) را داشت. در این دیدار، که در عکارخ داد، به قول خودش «ساعت خوشی» را با عباس افندی که آن زمان در حصر قرار داشت گذراند و بعداً نزد لرد کیچنر از او تعریف کرد. حدود ۲۰ سال بعد که ژنرال آللنبی بر شامات دست یافت و استورز را «مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود» مجدداً فرصت دیدار با پیشوای بهائیان را یافت و به نوشته خود: «همان روزی که وارد» حیفا شد نزد عباس افندی رفت و پس از آن هم «هر موقع که به حیفا» می‌رفت از رفتن نزد وی دریغ نمی‌کرد. عباس افندی یکی دو نمونه از خطوط خود را نیز همراه عکسی امضا شده از خویش و خطی از مشکین قلم (خطاط بهائی) به او داده بود که بعداً در حادثه حرقی از بین رفت. ۱۸.

استورز، همراه ساموئل در تشییع جنازه عباس افندی (سال ۱۹۲۱) شرکت جست و پیشاپیش مشایعین، سرایشی کوه کرمل را پیمود و به قول خود: «آخرین مراتب خضوع و محبت قلبی خود را... تقدیم» داشت. ۱۹.

پانوشتها

۱. «جستارهایی از تاریخ بهائیگری...»، تاریخ معاصر ایران، سال ۷، ش ۲۷، ص ۱۷ و ۱۸ و ۲۷. وینستن چرچیل در برخی از نامه‌های خود به شوخی از سرهربرت ساموئل با عنوان «شاه ساموئل» نام برده است. در دایره‌المعارف یهود آمده: ساموئل «اولین یهودی بود که پس از ۲ هزار سال بر سرزمین اسرائیل حکومت کرد.» در دوران پنج‌ساله حکومت ساموئل بر فلسطین شمار یهودیان این سرزمین از ۵۵ هزار نفر به ۱۰۸ هزار نفر رسید.

Knight of the Order of the British Empire^۳.

The Encyclopaedia of Islam, vol. ۱ p۴۹۱۶

۵ گوهر یکتا...، روحیه ماکسول، ترجمه ابوالقاسم فیضی، ص ۴۲۵. همان، صص ۸۷-۷۸۶. همان، ص ۱۱۱ به بعد ۸. همان، ص ۱۱۲-۹۱۱. همان، صص ۱۱۳-۱۱۲. ۱۰. خاطرات صبحی...، چاپ سید هادی خسرو شاهی، ص ۱۶۵. ۱۱. خواندنی‌ها، سال ۶،

۱۳۲۵ ش، ش ۱۲۴۸. ر.ک، هفت رکن حکمت، ترجمہ مسعود کشاورز، مؤسسہ مطبوعاتی عطایی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۴۵ ۱۴۶ و ۱۲۷ به بعد

۳۱۱۹۴۵-Sir Ronald Stores: Orientations, London

۱۴. نامہ‌های لندن... تقی‌زادہ، ص ۹۲ ۱۵. بذرہای توطئہ...، ترجمہ دکتر ابوترابی‌ان، ص ۲۳ ۱۶. ر.ک، پروتکلہای دانشوران صہیون، عجاج نویہض، ترجمہ حمیدرضا شیخی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۳ ش، ص ۵۳ و ۲۲۵
 ۱۷. آہنگ بدیع، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱ - ۶، ص ۱۸۳۳۷. ر.ک، اخبار امری، ش ۷ ۸، آبان و آذر ۱۳۲۴، ص ۷، بہ نقل از: کتاب «عالم بہائی»، ج ۱۹۸. ر.ک، اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، ۳/۱۴۴؛ آہنگ بدیع، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱ - ۶، ص ۳۳۷؛ اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۱۴، ص ۲۰۴۲۸. الکواکب الدرہیہ، ۲۱ ۲/۳۰۷. اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱۴، ص ۲۲ ۴۱۸. همان، ص ۲۳ ۴۱۹. همان، سال ۱۳۵۵، ش ۱۴، ص ۴۲۹.

ہمکاری با مؤسسات انگلیس در ایران

ہمکاری با مؤسسات انگلیس در ایران

سید حمید رضا روحانی

انگلیسی‌ها در عصر قاجار و پهلوی در ایران، مؤسسات گوناگونی (اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی و...) داشتند کہ از ہمہ آنها بدون استثنا بہ مثابہ ابزاری جہت پیشبرد اہداف «سلطہ جویانہ» خویش بہرہ می‌جستند، و شواہد تاریخی، نشان از ہمکاری اعضای فرقہ با این مؤسسات دارد.

از جملہ این مؤسسات کہ مدتی دراز شریان اقتصاد کشورمان را در چنگ داشت، بانک شاہنشاهی ایران و انگلیس بود. طبق تحقیقات یکی از پژوهشگران: شاہزادہ محمدمہدی میرزا لسان الادب (بہائی) مترجم بانک شاہی در تہران بود ۱ و ابوالحسن ابتہاج (پسر ابتہاج الملک، بہائی مقتدر گیلان و مازندران) نیز در ابتدا در بانک شاہی کار می‌کرد. او بعدہا بہ یکی از مقتدرترین شخصیت‌های مالی حکومت پهلوی بدل شد. ۲

بدیع اللہ افغان (م ۱۳۴۹ ش) عضو محفل بہائیت در یزد و اصفہان و از فعالان شاخص این فرقہ، «زبان انگلیسی را آموختہ و در بانک شاہنشاهی ایران استخدام» شد. ۳

بہ همین نمط باید از ارتباط و ہمکاری بہائیان با سفارتخانہ و کنسولگری‌های انگلیس (و نیز تلگرافخانہ‌های وابستہ بہ بریتانیا) در کشورمان یاد کرد.

سر دنیس رایت، مورخ و سیاستگر انگلیسی، در کتاب خود تصریح می‌کند کہ بہائیان، در بسیاری از موارد برای حفظ خود (از گزند مخالفان) در کنسولگری‌ها و تلگرافخانہ‌های انگلیس پناہ می‌جستند. ۴ محمدرضا آشتیانی زادہ، از سیاستمداران آگاہ و پراطلاع عصر پهلوی، نکتہ مهم و بسیار درخور دقتی را باز گو می‌کند: «در سفارت انگلیس اگر می‌خواستند از ایرانیان استخدام کنند حتماً یا یہودی یا ارمنی یا بہائی، گہگاہ زردشتی، و برای مشاغل نازلتر از قبیل فراشی و نامہ‌بری و نامہ‌رسانی و باغبانی و غلامی، از پیروان فرقہ علی‌اللہی (غلاہ) برمی‌گزیدند، و بہ عبارت دیگر، مستخدمین بومی سفارت انگلیس از ہر فرقہ‌ای بودند غیر از شیعہ اثنی عشری».

بہ اشتغال برخی از بہائیان در سفارت انگلیس اشارہ می‌کنیم: نبیل الدولہ (از مقربان عباس افندی، و روسای مشہور بہائیت در امریکا) «ابتدا در خدمت سفارت انگلیس کار می‌کرد». ۵. مورد مهمتر: عبدالحسین نعیمی (فرزند میرزا نعیم شاعر مشہور بہائی) است

که منشی اول سفارت انگلیس بود. ۶ میرزا نعیم سدهی اصفهانی (۱۳۳۴ ۱۲۷۲ق) صاحب دیوان «گلزار نعیم»، که او را بزرگترین شاعر بهائی شمرده‌اند، به نوشته آواره: «مدتی در تهران با حضرات امریکایی‌ها و اخیراً با سفارت انگلیس دوستی پیدا کرد و معلوم شد... پسرش منشی اول سفارت انگلیس است...». ۷. نورالدین چهاردهی می‌نویسد: نعیم «معلم زبان فارسی در سفارت انگلیس بود و از طرف عبدالبها مأمور تبلیغ گردیده بود». ۸.

صبحی مهتدی (کاتب و منشی پیشین عباس افندی) نقل می‌کند زمانی که پس از جنگ جهانی اول و در سالهای سلطه انگلیس بر مصر و فلسطین، تصمیم گرفت همراه ابن‌اصدق (از عناصر شاخص بهائیت) جهت دیدار با عباس افندی از ایران به حيفا برود، «به محبت و همت آقای نعیمی، گذشته از جواز» حرکت به فلسطین «توصیه نیز از سفارت انگلیس دریافت» کرد. ۹.

نعیمی (۱۳۵۱ ۱۲۷۵ش) متولد تهران و تحصیل کرده مدرسه بهائی «تربیت» و نیز مدرسه یهودی / فرانسوی «آلیانس» و مدرسه امریکایی تهران بود. وی سالها عضو محافل ملی بهائیت در تهران و پاریس بود و الواح متعددی از پیشوایان وقت بهائی دریافت کرد. ۱۰. چنین کسی، به نوشته استاد عبدالله شهبازی ۱۱:

... در حوالی سال ۱۹۲۰ میلادی در صفوف جنگلیها حضور داشت. او به عنوان نماینده «کمیته نجات ایران»، که ریاست آن را احسان‌الله خان دوستدار به دست داشت، در اولین کنگره حزب کمونیست ایران (در انزلی) شرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت نمود. ۱۲.

عبدالحسین نعیمی پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی (اهل روستای فروشان سده اصفهان)، است. میرزا محمد نعیم پس از مهاجرت به تهران در سفارت انگلیس به کار پرداخت. عبدالحسین نعیمی نیز، چون پدر، کارمند سفارت انگلیس در تهران بود. ۱۳.

در گزارش مورخ ۱۰/۷/۱۳۴۵ ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیرکل اداره سوم (مقدم) چنین آمده است: «عبدالحسین نعیمی در سالهای ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [آلن چارلز ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون... یکی از دوستان و همکاران نزدیک و مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی به طور مخفیانه و غیر محسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می‌داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می‌پرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکین بزرگ به شمار می‌رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است...». ۱۴.

در دوران محمدرضا پهلوی، یکی از دختران عبدالحسین نعیمی، به نام ملیحه، همسر سپهد پرویز خسروانی (از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضو فرقه بهائی) بود. ۱۵. دیگری، به نام محبوبه، به همسری محسن نعیمی (دبیر مؤید) در آمد. در حوالی سال ۱۳۴۶ او و شوهرش به آفریقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائیت در این منطقه بدل شدند. ۱۶.

سر آرتور هاردینگ، استاد فراماسونری، و سفیر بریتانیا در ایران زمان مظفرالدین شاه (سالهای ۱۹۰۰ ۱۹۰۵م) است. وی زمانی که به دستور وزارت خارجه بریتانیا، جهت دیدار با لرد کرزن (نایب السلطنه امپریالیست بریتانیا در هند) در مسقط، از تهران حرکت کرد و همراه جرج چرچیل (دبیر شرقی امور سفارت) روانه جنوب ایران شد، در آباده فارس، در ضیافتی شبانه شرکت کرد که به قول او: «اکثریت مهمانان آن... منتسب به "فرقه بهائی" بودند». به نوشته هاردینگ: آنان همگی «دشمن سرسخت زعمای مذهبی ایران (علمای شیعه) بودند [و] آن شب... موقعی که تشریفات شام و شب نشینی تمام شد و میهمان‌ها رفتند و ما نیز برای استراحت وارد بسترهای خود شدیم، تا مدتی از شب رفته صدای صحبت و قیل و قال از اتاق مجاور می‌آمد که بعداً معلوم شد نوکرهای میزبان قسمت عمده ساعات شب را از خواب و استراحت چشم پوشیده و وقت خود را صرف صحبت و مناظره با نوکرها و اسکورت‌های هندی ما کرده بودند، به این امید که اینان را به مسلک خود بگروانند...». ۱۷.

از موارد مهم همکاری بهائیان با استعمار بریتانیا در ایران، شرکت موثر آنان در کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ است که به پیدایش رژیم فاسد و وابسته پهلوی انجامید. (ایام: از این مطلب در مقاله «بهائیت و رژیم پهلوی» به تفصیل سخن رفته است).

پانوش‌ها:

۱۶. تذکره شعرای بهائی. ۱۷۳/۴۸۶. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، صص ۲۲۴-۲۲۵.

بهائیت و امریکا

بهائیت و امریکا

سومین دولت استعماری

احمد رهدار

نقشه زیر، به خوبی نشان می‌دهد که امریکا، مرکزیت تشکیلات بهائیت در سراسر جهان است. (مندرج در آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۸ تا ۱۰)

که بهائیت، در طول تاریخ، پیوندی عمیق و استوار با آن داشته (و هنوز هم بیشترین پیوند را با آن دارد) ایالات متحده امریکا است که ماهیت و مواضع تجاوزگرانه و استکباری آن در جهان (بوژه ایران) بر همگان روشن بوده و بحق، از سوی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، «شیطان بزرگ» لقب گرفته است.

می‌دانیم که از نظر بهائیان، به اصطلاح مهد امرالله (بهائیت) ایران است ولی مهد نظم اداری امرالله و در واقع مرکز سازماندهی تشکیلاتی بهائیت، در امریکا قرار دارد (نقشه روبرو). دومین مشرق الاذکار بهائیان در جهان نیز، در شهر شیکاگوی امریکا بنا شده که عباس افندی در سفر به آن دیار، سنگ بنای آن را گذاشته است. بر اساس آمار منتشره توسط سایت رسمی محفل ملی بهائیان امریکا: تعداد کل بهائیان امریکا رقمی در حدود ۱۵۵ هزار نفر است که شامل ایرانی‌های بهائی در امریکا هم می‌شود. همین گونه منابع، تعداد کل بهائیان دنیا را رقمی در حدود شش میلیون نفر اعلام می‌کنند و این بدان معنا است که بهائیان امریکا در حدود ۵/۲ درصد کل بهائیان جهان را تشکیل می‌دهند. با توجه به این امر، جای این پرسش وجود دارد که: چرا در حالی که تنها ۵/۲ درصد بهائیان، مقیم امریکانند، ۷۰ تا ۸۰ درصد کرسی‌های نه نفره بیت‌العدل اعظم در قبضه امریکایی‌ها قرار دارد، آن هم امریکایی‌هایی که نه بهائی زاده بوده و نه سابقه درخشانی در بهائیت داشته‌اند؟!۱

احسان طبری، ضمن انتقاد از مخالفت حسینعلی بهاء با «تعصبات ملی و دینی»، که به زعم وی انصراف ملتها از مبارزات اجتماعی، سیاسی و هرگونه قیام و جنگ (اعم از دفاعی یا تجاوزی) را در پی دارد، سخن را به روابط عبدالبهاء (پس از فروپاشی عثمانی و سیطره بریتانیا بر فلسطین) با مقامات انگلیسی می‌کشاند و در ادامه می‌افزاید: «درباره رابطه محافل بهائی با امپریالیسم انگلستان و امریکا مطالب زیادی گفته می‌شود. جهان وطنی بهائیان و عقاید ضدانقلابی آنها و دوری آنها از مذهب مسلط در کشور ما و وجود مراکزی از آنها در امریکا و اروپا و کیفیت نیمه‌مخفی کار آنها و همبستگی درونی آنها، همه و همه به این شایعات مایه می‌دهد. آنچه که مسلم است نمی‌توان هر بهائی را یک عامل بیگانه دانست ولی در وجود رابطه ما بین مراکز عمده بهائی، مانند مراکز دانشناک و صهیونیست (صهیونیسم) با محافل امپریالیستی تردیدی نیست و می‌توان حدس زد که سازمانهای جاسوسی امپریالیستی از قبیل سیا و اینتلجنس سرویس از سازمان بهائی برای مقاصد خود استفاده می‌کنند...»۲.

عباس افندی (پیشوای بهائیان) در ۱۹۱۳ ۱۹۱۱ سفری به مغرب زمین کرد و طی نطقهای متعددی که در مجامع گوناگون (عمدتاً

ماسونی) اروپا و آمریکا ایراد نمود، از آمریکا جانبداری بلکه تقدیس کرد. وی در یکی از اظهارات خود ادعا کرد که: «قطعه امر یک نزد حق میدان اشراق انوار است...»^{۳!} و در سخنرانی دیگر خود اظهار کرد: «از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه. چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود!»^{۴!}

همان زمانها، مرید و منشی عباس افندی و یکی از روسای بهائیت در آمریکا (علیقلی خان نبیل الدوله) نیز «نقش اساسی را در انتخاب و اعزام شوستر» مستشار امریکایی «به ایران ایفا کرد و برای نخستین بار او بود که پای کمپانی‌های نفتی امریکایی را به ایران باز کرد». ۵. زمانی هم که شوستر و همکاران امریکایی‌اش برای تصدی دوائر گمرک و مالیه ایران در مه ۱۹۱۱ [جمادی الاول ۱۳۲۹ق] وارد مهرآباد تهران شدند، محفل بهائیان ایران، به اشاره همین نبیل الدوله استقبال باشکوهی از شوستر به راه انداختند.^۶ طبقه حاکمه آمریکا در آن برهه از تاریخ، تدریجا آماده می‌شد که از انزوای سیاسی پیشین بیرون آمده و چتر استعمار و استثمار خود را همچون ابر سیاه بر مشرق زمین بگستراند. پیدا است که سخنان پیشوای بهائیت، که حکم «چراغ سبز» را برای غارت کشور زرخیز و نفتبیز! ایران داشت، بر مذاق مستعمره‌چیان آن دیار بسیار خوش می‌آمد و طبیعی بود که از گوینده این سخنان استقبال کنند.

مجله آهنگ بدیع، ارگان بهائیان، در گزارشی که (البته، طبق معمول از مبالغه و اغراق، خالی نیست) می‌نویسد: زمانی که عباس افندی وارد نیویورک شد «تئودور روزولت، رئیس جمهور فقید آمریکا، مقدمش را گرامی داشت و محضرش را مغتنم دانست و با آن حضرت مصاحبه نمود... مستر لی مک کلانگ وزیر دارایی ممالک متحده آمریکا [دقت کنید: «وزیر دارایی» آمریکا] پس از تشریف به حضور مبارک، هنگامی که برای دوستان توصیف تشریفش را می‌نمود گفت: چنین احساس می‌کردم که در حضور یکی از انبیاء هستم در حضور حضرت مسیح این هم درست نیست حقیقت این است که در حضور پدر آسمانیم بودم».^۷ بی‌جهت نیست که ایالات متحده آمریکا در دوران نفوذ و سیطره خویش در ایران (در نیمه دوم سلطنت محمدرضا) برای پیشبرد اهداف (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و...) خود، میدان را برای تکاپو و جولان بهائیان گشود و سبب شد که حدود ۱۴ سال، از رئیس دولت (هویدا) گرفته تا جمع بسیاری از وزرا و مدیران بلند پایه کشوری و لشکری / دولتی و درباری، جزء افراد وابسته به این فرقه باشند.

پی‌نوشت‌ها

۱. نقل از: سایت بهائی پژوهی، یکشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۵: مصادره تشکیلات بهائی توسط امریکاییان ۲. جامعه ایران در دوران رضاشاه، احسان طبری، صص ۱۱۷ ۳۱۱۸. آهنگ بدیع، سال هشتم (۱۳۳۲)، ش ۶ و ۷، ص ۱۰۳. نیز: امشب نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی مبینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد (خطابات عبدالبهاء، ۱/۳۳) ۴. خطابات عبدالبهاء، چاپ مصر، ۲/۳۳. ۵. بررسی مناسبات ایران و آمریکا (۱۸۵۱ تا ۱۹۲۵ میلادی)، انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۱۵۵. ۶. اختناق ایران، مورگان شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری، صص ۱۱ ۱۰ ۷. آهنگ بدیع، سال ۱۷، ۱۳۴۱ش، ش ۹، ص ۲۰۶.

پیوند دیرین با آمریکا

پیوند دیرین با آمریکا

اسناد و مدارک تاریخی، سابقه پیوند و همکاری بهائیان با امریکا را به بیش از یک قرن پیش می‌رساند.

برای نمونه، زمانی که مستر شوستر، مستشار مشهور امریکایی، در اوایل مشروطه دوم به عنوان رئیس کل دارایی ایران به کشورمان آمد، جمعی از بهائیان تهران طبق دستور محفل بهائی در هنگام ورودش به تهران، به استقبال وی شتافتند و اساساً در انتخاب شوستر برای این امر، کاردار «بهائی» سفارت ایران در امریکا، علیقلی خان نبیل الدوله (عضو فراماسونری امریکا و مرید عباس افندی) نقش اساسی داشت. (ایام: راجع به نبیل الدوله در بخشی مستقل توضیح داده شده است).

دکتر میلسپو دیگر مستشار امریکایی هم که پس از شوستر به ایران آمد، بویژه در دوران دوم مأموریتش در ایران (اوایل سلطنت محمدرضا) برخی از مسئولان دارایی را از میان این فرقه برگزید، که مورد اعتراض برخی از نمایندگان مجلس ۱۴ (نظیر آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی) و مطبوعات وقت واقع شد. از تلگراف رمزی مخبرالسلطنه هدایت، حاکم فارس در جنگ جهانی اول، به وزیر داخله (مورخ ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۲ق) بر می‌آید که کلنل مریل (افسر امریکایی ژاندارمری که قبل از ورود افسران سوئدی به ایران در زمان احمد شاه، در ژاندارمری خزانه ایران فعالیت داشت) یکی از مبلغان بابی (بهائی) موسوم به روح‌الله خان را مترجم خود قرار داده بود. هدایت در این تلگراف می‌افزاید که: این عمل مریل، با اعتراض علما و دیگران روبه‌رو شده و او وعده کرده بود که فرد بهائی یاد شده را با مادر زنش به امریکا بفرستد ولی تنها مادر زن وی را به امریکا گسیل داشت... ۲

بهائیان معمولاً از رابطه خود با امریکایی‌ها جهت تحت فشار قرار دادن مقامات ایران استفاده می‌کردند. برای نمونه می‌توان به تهدید سفیر ایران در پاریس (نظر آقا یمین السلطنه) توسط خانم لوئیس موره (از بهائیان فعال غرب) اشاره کرد، که هنگام اقامت مظفرالدین شاه در فرانسه، تقاضای ملاقات با شاه را کرد و وقتی ممانعت سفیر ایران را دید تهدید کرد: «فورا خودم میروم نزد وزیر مختار امریکا مقیم پاریس و به اتفاق او به حضور صدراعظم میروم. نظر آقا خان پرسیدند: آیا سفیر امریکا بهائی است؟ من جواب گفتم: برای شما فرق نمی‌کند، خواه بهائی باشد یا نباشد. چه، ما مردمان فقیر بی قدر نیستیم...» ۳.

آن گونه که از اسناد و مدارک موجود تاریخی بر می‌آید، «سابقه حضور بهائی‌ها در امریکا به اوایل قرن ۱۴ هجری بازمی‌گردد... نخستین بار در ۳۰ رمضان ۱۳۱۸ق گزارشی [محرمانه] از فعالیت‌های این گروه در شیکاگو برای اطلاع مقامات بالاتر به تهران ارسال شد. وزیر مقیم ایران [در امریکا] گزارش می‌دهد که گروهی از روسای بابی [بهائی] که به آن شهر آمده‌اند با وی ملاقات کرده و در خصوص خود اطلاعاتی داده‌اند». آنان مدعی «حضور قریب به یکصد هزار نفر بابی [بهائی]» در امریکا شده‌اند که وزیر مقیم آن را اغراق‌آمیز خوانده و جمعیت بهائیان در امریکا را حدود ۱۰ هزار تن بیشتر گمانه نمی‌زند. وی «گزارش می‌دهد که این گروه، افرادی پولدار، مطلب‌نویس و صاحب نفوذ هستند که بعضاً تا درجه دکتری تحصیلاتی داشته‌اند و با تاسیس مراکزی به تربیت اطفال و ایتمام و استعلاج مریض‌ها می‌پردازند». او خواستار تعیین دو مامور مخفی برای کسب اطلاع از حالات و رفتار آنها می‌شود. در گزارش ۱۲ جمادی الاول ۱۳۱۹، خاطر نشان گردید که افراد یادشده اخبار ایران را به دقت تعقیب کرده و حتی از تحت فشار قرار دادن دولت ایران در محافل سیاسی فرهنگی امریکا به منظور اعطای آزادی بیشتر به اقلیت بهائی فروگذار نمی‌کنند.

اقدامات بهائیان مقیم امریکا سبب شد تا سفارت آن کشور در تهران، حمایت از این اقلیت را در دستور کار خود قرار دهد. ۴. ارتباط «بودار» و «حساب‌شده» ای که امریکایی‌ها از سالها پیش از مشروطه، با بابیها و بهائی‌ها برقرار کرده بودند و با طلوع مشروطه شدت یافت، نکته بسیار درخور تعمقی است. جان ویشارد، پزشک سفارت امریکا در زمان مظفرالدین شاه، از آمدن یک گروه امریکایی به تهران در پگاه مشروطه برای خط‌دهی به جریان بابیت و بهائیت خبر می‌دهد. وی، ضمن اشاره به ماجرای بابیت و انشعاب بهائیت از آن، می‌نویسد: «سر و صدای این قضایا در سرتاسر ایران پیچید و حتی با تبلیغاتی که در واشنگتن انجام شد، دنیای جدید نیز از جریان امر مطلع گردید. در سال ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ق / ۱۲۸۵ش) یک دسته امریکایی که گرایش پیدا کرده بودند، در تهران جمع آمدند، سپس به اصفهان رفتند، تا هم از کم و کیف قضایا سر در آورند و هم حرکت تازه را جهت بخشند». ۵.

سر آرتور هاردینگ (وزیر مختار انگلیس در سالهای نزدیک به مشروطیت) در خاطراتش می‌نویسد: «مبلغان امریکایی مقیم ایران عقیده داشتند که آتیه مذهبی این کشور با بایی‌ها است!»^۶ (ای بسا آرزو که خاک شده!) و این سخن، به زبان «دیپلماسی»، مفهومی جز لزوم «برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری» برای روی کار آوردن این فرقه مرموز در ایران و اجرای مقاصد شیطانی امریکا به دست آنان ندارد؛ همان چیزی که در عصر پهلوی، بویژه نیمه دوم سلطنت محمدرضا اجرا شد و صدمات زیادی به کیان اسلام و استقلال و آزادی کشورمان زد. سخن فوق، ضمناً گویای طمع امریکا به باییت و بهائیت، به عنوان آلترناتیو تشیع در ایران! است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک، مقدمه اسماعیل رائین بر «اختناق ایران»، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، صص ۱۱ و ۱۰.
۲. اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ص ۳۸۲. آهنگ بدیع، سال ۲۴ (۱۳۴۸)، ش ۷ و ۸، ص ۱۸۷ و ۱۹۰، مقاله «ست لواگستینگر»، نوشته محمد علی فیضی ۴. بررسی مناسبات ایران و امریکا (۱۸۵۱ تا ۱۹۲۵ میلادی)، چ ۲: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۳۷ و ۱۳۶. بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، انتشارات نوین، صص ۱۷۱ و ۱۷۰. ۶. خاطرات سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان، ص ۲۱۶.

بهائیت، پیشگام در ترویج فرهنگ امریکایی در ایران

بهائیت، پیشگام در ترویج فرهنگ امریکایی در ایران

اسناد و مدارک تاریخی، حاکی است که بهائیان در ترویج فرهنگ و نظام تعلیم و تربیت امریکایی در کشورمان، پیشگام بوده‌اند. مدرسه بهائیان در تهران، «تربیت»، از ۱۹۱۰م/۱۳۲۸ق به صورت رسمی با انجمنی در امریکا (که در تاسیس آن نیز بهائیان نقش داشتند) رابطه برقرار کرد.

به تقاضای مدرسه تربیت و برای گسترش روابط بیشتر بین ایران و امریکا، ژانویه ۱۹۰۹ «انجمن تربیتی ایران و امریکا» رسماً اعلام وجود و درخواست حمایت کرد. این انجمن اهدافش را در جراید امریکا اعلام داشت و مؤسسانش یک معلم امریکایی را برای تعلیم اطفال راهی ایران کردند. با پول انجمن توسط سیدنی اسپراگ امریکایی، در ۱۹۱۰ کمیته‌ای در تهران تشکیل شد تا مسئولیت اداره مدرسه تربیت و انجمن تربیتی ایران و امریکا را بر عهده گیرد. اسپراگ، در نامه‌ای، ضمن اعلام این خبر، از باشگاهی به نام «محفل مرتب» سخن می‌گوید که اعضایش با جمع ۶۰۰ دلار توانسته‌اند گام نخست را جهت تاسیس یک مدرسه دخترانه بردارند و در ادامه، لزوم اعزام یک معلمه امریکایی را یادآور می‌شود.^۱

یکی از اعضای هیات رئیسه «انجمن تربیتی ایران و امریکا»، میرزا احمد خان سهراب اصفهانی، از سران شاخص بهائیت و از همراهان عباس افندی در سفر امریکا بود که وی را در بازگشت به فلسطین بدرقه کرد. ۲. سهراب، پس از مرگ شوقی افندی (سومین پیشوای بهائیت) انشعابی در فرقه ایجاد کرد که در امریکا با عنوان «سهرابیان» شهرت و طرفدارانی دارد.

سهراب در نامه‌ای که به عنوان انجمن ایران و امریکا در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۰ برای وکلای مجلس شورای ایران فرستاد، یکی از ابزارهای پیشرفت و توسعه را گسترش تعلیمات شمرده و ادعا کرد که: این امر تنها زمانی تحقق می‌یابد که ایرانیان (همچون چینی‌ها) جوانانشان را برای تحصیل راهی امریکا کنند تا در مراکز علمی آن کشور به تحصیل پردازند. ۳. همزمان با این امر، نماینده سیاسی ایران در واشنگتن (نبیل‌الدوله) نیز، که ایضاً از روسای بهائیت در امریکا بود، در نامه نگاریهای خود از امریکا به وزارت خارجه ایران (در اواخر سال ۱۳۲۹ق)، از اولیای امور کشورمان می‌خواست که گروهی دانش‌آموز را برای آشنایی با سیستم امریکایی به

امریکا بفرستند. او همچنین از مدرسه‌ای در پنسیلوانیا سخن می‌گفت که خانم مدیر آن آماده است اطفال ایرانی را با همان مقدار شهریه مدارس اروپایی در مدرسه‌اش بپذیرد. وی حتی به دیدار وزیر خارجه امریکا رفته و به وی گفت در این شرایط که ایران به سوی مدنیت گام بر می‌دارد، جای آن است که تمدن غرب نیز به حمایت از این کشور پردازد. ۴.

اعضای انجمن تا آن تاریخ، حدود ۷۰۰ دلار را برای پیشبرد اهدافشان به ایران فرستادند و از این راه گروهی از دانش‌آموزان مدرسه تربیت را تحت پوشش عده‌ای از امریکاییان قرار دادند؛ دانش‌آموزانی که با توجه به انطباق اسامی‌شان (عزت‌الله، نورالله، فضل‌الله، نصرت‌الله و...) با نامهای رایج در بین بهائیت، ظاهراً بهائی بودند. ۵.

انجمن ایران و امریکا، با این اقدامات، در واقع، بر مبنای تز عباس افندی عمل می‌کرد که در همان سالها در امریکا بیان داشته بود: «قطعه امریک نزد حق، میدان اشراق انوار است...»! ۶ حاصل این سیاست، ناگفته پیدا بود: «بیشتر کودکانی که در مدارس وابسته به» بهائیان «طی عهد قاجار، تحصیل کرده بودند» در عصر پهلوی اول «جوانانی شدند که به استخدام ادارات جدیدالتاسیس درآمده بودند و تمایلات غرب گرایانه شدیدی را از خود بروز می‌دادند». ۷.

پی‌نوشت‌ها

۱. بررسی مناسبات ایران و امریکا...، موجانی، ص ۱۳۹ ۱۳۸ ۲. اسرار الاثار، فاضل مازندرانی، ۳/۱۴۳ ۱۴۲ ۳. بررسی مناسبات...، ص ۱۴۰ ۴. همان، ص ۱۴۸ ۵. همان، ص ۱۴۴ ۶. آهنگ بدیع، سال هشتم (۱۳۳۲)، ش ۶ و ۷، ص ۱۰۳ و نیز ر.ک. خطابات عبدالبهاء، ۱/۳۳ ۷. بررسی مناسبات ایران و امریکا، ص ۱۵۳.

دستیار جناب ویلسون

دستیار جناب ویلسون

همکاری عباس افندی با ارتش انگلیس در فلسطین، یادآور همکاری خواهر زاده وی (حسین افنان) در همان زمان با افسران انگلیسی در عراق است. افنان با ویلسون نایب کمیسر عالی انگلیس در عراق (که در برنامه نظرخواهی و انتخابات فرمایشی عراق پس از اشغال آن توسط بریتانیا نقش داشت و در اکتبر ۱۹۲۰ جایش را به سرپرسی کاکس، سفیر پیشین انگلیس در ایران و عاقد انگلیسی قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله، داد) از نزدیک همکاری داشت. ۱. محمد ولی میرزا فرمانفرمایان (پسر فرمانفرمای مشهور، و از دولتمردان مطلع عصر قاجار و پهلوی) در سفری که سال ۱۳۰۰ش به عراق داشته با افنان در بغداد تحت سلطه انگلیسی‌ها دیدار کرده است. ۲.

اساساً در آن دوران بحرانی برای اسلام و مسلمانان، شواهد تاریخی متعددی دال بر همکاری بهائیان با انگلیسی‌ها وجود دارد، که افشای آن، از جمله، سبب شد که دولت انقلابی و نوپای شوروی، با بهائیان رفتاری تند در پیش گرفته و آنان را قلع و قمع کند. ۳. خان ملک ساسانی (سفیر ایران در اسلامبول پس از جنگ جهانی اول) ضمن اشاره به پیوند بهائیان با سفارت انگلیس و سرویس اطلاعاتی بریتانیا در عصر قاجار، راز برخورد تند بلشویک‌ها با این فرقه را در جاسوسی آنان به نفع انگلیس جستجو می‌کند:

«بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهائی‌ها بود بالشویک‌ها درون مشرق‌الاذکار شبکه جاسوسی به نفع انگلیسها کشف کرده و قریب یکصد نفر از جوه بهائی‌های آنجا را معدوم ساختند. همچنین جاسوسانی که در جنگ بین‌المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها

و به دست آوردن استقلال تبلیغ می کردند، همه از بهائی‌ها [بوده] و به دستور انگلیس‌ها این تبلیغات را انجام می دادند. از جمله آنها، یکی حسین روحی بود که پدرش اهل آذربایجان و گویا در مصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین الملل اول پولهایی که بایستی میان عربها تقسیم شود او می برد و می رساند و بعد هم مطابق آخرین اطلاعی که به من رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افنان که خود را از خویشاوندان میرزا علی محمد باب می دانستند در وقت تشکیل دولت عراق دست اندر کار کلیه امور عراق بودند...»^۴

آقای فضل الله نورالدین کیا، عضو کنسولگری ایران در فلسطین زمان قیمومت بریتانیا، می نویسد: «بهائیان سرزمینهای فلسطین، شرق اردن و قبرس، اصولاً مورد توجه و اطمینان کامل مقامهای انگلیسی حکومت فلسطین بودند و اکثر آنها در مقامهای حساس دولتی مانند فرمانداری، ریاست ثبت اسناد و مأموریت‌های خیلی بالایی در این سرزمین دیده می شدند».^۵

پی‌نوشت‌ها:

۸۳- ۸۹ و ۲۴۰ ۴ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۰۳- ۱۰۲. ۵. ر.ک، خاطرات خدمت در فلسطین، صص ۱۱۸ - ۱۱۵

اردشیرجی، میراث‌دار مانکجی در ایران

اردشیرجی، میراث‌دار مانکجی در ایران

اردشیرجی ریپورتر، مامور زبده سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان و سومین فرستاده انجمن پارسیان هند به ایران بود. وی برای تداوم ماموریت و تکمیل اقدامات مانکجی، که موفق به سازماندهی فعالیت‌های جاسوسی سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران شده بود، در ۱۳۱۱ ق. قبل از قتل ناصرالدین شاه وارد ایران شد. میراث بجامانده از مانکجی در زمینه‌های اطلاعاتی، محافل روشنفکری، مجامع مخفی (نظیر فراماسونری، ترویج باستانگرایی (جدایی ایران از اسلام) و تقویت فرقه‌های ضاله، بستر مناسبی برای فعالیت‌های اردشیرجی در ایران فراهم کرد و این در شرایطی بود که قتل ناصرالدین شاه حاکمیت قاجار را با چالش عدم اقتدار مواجه ساخته بود. ضعف ارکان حکومت باعث شد بذرهایی که توسط مانکجی کاشته یا پرورش یافته بود با مدیریت اردشیرجی بارور شود. تشکیل لژ بیداری ایران، یکی از این موارد است.

اردشیرجی که مانند سلف خود مانکجی عضو دل بسته تشکیلات فراماسونری بود، توانست با همکاری محفل سیاسی فرهنگی مانکجی، لژ بیداری را تاسیس کند. نقش مخرب و تعیین کننده این لژ در انحراف نهضت مشروطیت، حکایت از کارایی این سلاح در مصادره مشروطیت به نفع کانون‌های استعماری دارد.

نقش اردشیرجی در تحریک عده‌ای از مشروطه خواهان، جهت تحصن در سفارت انگلیس، حرکتی ماسونی اطلاعاتی بود که تاثیر شگرفی در انحراف مشروطیت از آرمان‌های دینی و ملی اولیه نهضت (عدالت و مردم سالاری دینی) داشت.

ارتباط با بهائیان و تشویق زرتشتیان به گروش به مسلک ساختگی و استعماری بهائیت، یکی دیگر از اقدامات اردشیرجی بود که در تداوم فعالیت‌های مانکجی صورت گرفت. عکس‌العمل جامعه زرتشتی به این اقدام ضد دینی و تفرقه افکنانه اردشیرجی، در برخی منابع نظیر تاریخ زرتشتیان اثر رشید شهردان به شکلی مبهم و کلی بازتاب یافته است.

اعلامیه‌های انجمن زرتشتیان یزد بر ضد اردشیرجی و اختلاف آنها با وی، حکایت از اعتراض آنها به این تحریک استعماری دارد. اردشیرجی همچنین ادامه دهنده شگرد استعماری مانکجی در زمینه ترویج باستان گرایی بود. خطرناکترین اقدام او، شناسایی و

ارتباط با رضاخان بود که توسط عین‌الملک هویدا به نمایندگی بهائیان صورت گرفت.

اردشیرجی در وصیت‌نامه خود به صراحت یادآور می‌شود که شبهای متمادی با رضاخان در بیابان‌های اطراف قزوین که محل تجمع قوای قزاقی بود که با یاری گرفتن با تدارکات کانون‌های استعماری (نظیر بانک شاهنشاهی، کمیته آهن، سفارت انگلیس و سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایران) آماده کودتا می‌شد پیرامون گذشته باستانی ایران صحبت کرده و زمینه‌های اقدامات ضد اسلامی را با نجوهای استعماری باستان‌گرایی در او تقویت نموده است.

با کودتای ۱۲۹۹ ش. ایران وارد عرصه‌ای شد که در آن، ستیز با اسلام و گرایش به باستان‌گرایی دین ستیز، آشکار و علنی شد. بدین وسیله آرزوهای مانکجی، آخوندوف، ملک‌خان و دیگر اسلام ستیزان عصر قاجار، جامعه تحقق پوشید. اردشیرجی که در سالهای قابل توجهی از دوران دیکتاتوری پهلوی اول در کنار او بود، در اسفند سال ۱۳۱۱ هم‌رمز دیکتاتور خود را تنها گذاشت و مجبور به ترک دنیا شد.

پیرامون زندگی و کارنامه و عملکرد وی، تحقیق جامعی توسط استاد عبدالله شهبازی صورت گرفته که علاقه‌مندان را به مطالعه آن دعوت می‌کنیم.

پاورقی

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، چ ۲، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، صص ۱۳۳-۲۰۰

تعامل با میسیون‌های تبشیری

تعامل با میسیون‌های تبشیری

رضا رمضان نرگسی

یکی از قدیم‌ترین کانال‌های پیوند بهائیان با امریکایی‌ها، همکاری آنان با میسیون‌های تبشیری (مبلغان مسیحی) امریکایی و مؤسسات وابسته به آنها در ایران است. سخن آرتور هاردینگ قبلاً گذشت که: «مبلغان امریکایی مقیم ایران عقیده داشتند که آتیه مذهبی این کشور با بابی‌ها است»^۱.

مقاله زیر به تحقیق پیرامون این روابط و اهداف پس پرده آن، می‌پردازد:

۱. «فرهنگ»، اسب تروای «سیاست»

ماهیت و مقاصد سیاسی مؤسسات وابسته به مبشرین امریکایی، حتی مؤسسات به ظاهر آموزشی و علمی آنها، بر اهل نظر پوشیده نیست. به عنوان نمونه، می‌توان به کالج امریکایی البرز اشاره کرد که از زمان قاجار تا سال ۱۳۱۹ ش در اختیار میسیون‌های تبشیری امریکایی بود و تحت سرپرستی دکتر جردنو همسرش اداره می‌شد (و بعدها توسط دولت ایران خریداری و توسط رجال با کفایتی چون دکتر مجتهدی سرپرستی اداره شد).

آقای علی‌اکبر کوثری، از مسئولان فرهنگ عصر پهلوی، می‌گوید: کالج امریکایی البرز در تهران را که تحت مدیریت دکتر آرتور جردن مشهور اداره می‌شد «میسیون‌های مذهبی امریکایی برپا کردند و هزینه آن را هم خودشان می‌پرداختند. میسیون‌های امریکایی، مدرسه را به منظور ترویج مسیحیت احداث کردند. به خاطر دارم یکی از مؤسسين کالج گفته بود: آن پیرزن امریکایی که به مدرسه کمک مالی می‌کند دلش به این خوش است که در سال چند نفر به آیین مسیحیت درآیند. به طوری که می‌دانم چند نفر از محصلین مانند امیر بیرجندی، جهانگیری و یا جهان‌شاه صالح، مسیحی شدند، فقط برای آن که بیشتر از امکانات کالج استفاده

کنند. وقتی با آنان صحبت می‌کردیم می‌گفتند مسلمان هم هستیم. در واقع این قبیل افراد پایبند به هیچ دینی نبودند. البته بعدها جهان‌شاه صالح آن قدر به امریکا نزدیک شد که به عضویت سازمان سیا درآمد...» ۲.

مدارس خارجی در ایران عهد قاجار و پهلوی، نوعاً محصلان جوان ایرانی و مسلمان خود را، به اشکال گوناگون، به سمت دوری از فرهنگ ملی و اسلامی خویش سوق می‌داد، اما به گفته مطلعان، این جریان در مدرسه امریکایی تهران، شدیدتر بود. ۴. مبارزه با اصل اسلامی «حجاب بانوان»، از جمله اموری بود که توسط این مدارس، به شدت تعقیب می‌شد. هانری رنه دالمانی، مأمور فرانسوی، که در صدر مشروطه ایران را سیاحت کرده، به این مطلب تصریح دارد. ۵. تاثیر افکار و القائات ضد اسلامی این مدرسه روی دختران و زنان مسلمان ایرانی را می‌توان، از جمله، در مقالات مجله «عالم نسوان» مشاهده کرد که از دهه ۱۲۹۰ تا ۱۳۱۳ ش «تحت نظر مجمع فارغ‌التحصیلان مدرسه عالی اناثیه امریکایی ایران» در پایتخت ایران اسلامی منتشر می‌شد و ضمن تلاش برای همسوسازی خانواده ایرانی با الگوی غربی آن ۶ و تبلیغ تمدن غربی و تساوی مطلق زنان با مردان، مبارزه با اصل حجاب را به یکی از اساسی‌ترین مباحث مجله تبدیل کرده بود. از جمله، در آبان ۱۳۰۷ مقاله‌ای با عنوان «زن مگر بشر نیست؟» به چاپ رساند که سراسر بدگویی و هتاک به حجاب اسلامیو زنان محجبه بود: «جامعه ایران به واسطه حجاب، نصف هیات خود را گنجانده‌اند، به طوری که به انجام هیچ گونه امری قادر نیست ۷ و با نصف دیگر (اگرچه این نیم دیگر نیز گنجدیده است) می‌خواهد جاده پر پیچو خم تکامل را بپیماید!» در ادامه، حجاب را به عنوان مظهر اسارت و سیه‌روزی زنان مطرح ساخته، داروی این (به اصطلاح) درد را نیز رفع حجاب می‌پنداشت و از دولت می‌خواست که رسماً مسئولیت کشف حجاب را به عهده گیرد، چنانچه ترکیه آتاتورک این کار را انجام داده است. ۸.

۲. تبشیر؛ زمینه‌ساز نفوذ و سلطه استعمار

ساده‌اندیشی است که مأموریت میسیون‌های تبشیری در ایران و سایر ممالک اسلامی و شرقی و حمایت مالی و سیاسی وسیع دول استعماری از آنها را، صرفاً گسترش آیین مسیحیت در بین مردم تلقی کرد و از اهداف استعماری و سلطه‌جویانه دول غربی در پس پرده این گونه امور غفلت ورزید. دکتر عمر فروخ (محقق لبنانی) در کتاب «التبشیر و الاستعمار»، که با نام «نقش کلیسا در ممالک اسلامی» توسط مرحوم مصطفی زمانی در ایران ترجمه و نشر یافته است، با استناد به انبوه اسناد و مدارک معتبر، به خوبی اهداف سیاسی و استعماری مبشرین و حامیان آنان را نشان داده است. در خصوص فعالیت‌های میسیون امریکایی در ایران، سخن ویرت بلوشر، سفیر آلمان در ایران، کوتاه اما کاملاً روشن‌گر است: «مهمترین عامل از عوامل نفوذ امریکا... هیات مبلغین مسیحی امریکایی بود.» ۹.

۳. یک بهائی در مدرسه امریکایی ارومیه

اینک که با ماهیت و مواضع استعماری و ضد اسلامی میسیون‌های تبشیری و مؤسسات وابسته به آنها در ایران آشنا شدیم، نمونه‌وار به برخی از موارد همکاری اعضای فرقه بهائیت با آنها اشاره می‌کنیم:

وحید کشفی (میرزا یوسف خان لسان حضور)، از مبلغان بهائی در زمان قاجار است که عباس افندی الواحی در تعریف وی صادر کرده است. وی که خواهرزاده سیدیحیی کشفی دارابی (از فعالان مشهور بابیه) است، با میسیون تبشیری امریکایی و تاسیسات وابسته به آنها در شهر ارومیه ارتباط و همکاری داشت و زمانی که محمدعلی شاه در سال ۱۳۱۹ق (در زمان ولیعهدی خود) از کالج و مریضخانه امریکایی‌ها در ارومیه دیدار کرد وحید کشفی در سالن کلیسای مدرسه و در حضور ولیعهد، «بنا به خواهش قبلی روسای مدرسه و مریضخانه، مدت نیم ساعت بدون ترس و واهمه... شرح مبسوطی درباره تاریخچه تاسیس مدرسه و مریضخانه و خدمات میسیون امریکایی در ایران بیان» داشت. ۱۰. وحید در ۱۳۲۰ق از سوی عباس افندی به امریکا رفت و به شهرهای مختلف آن کشور (نیویورک واشنگتن و...) سفر کرد و پس از حدود یک سال و نیم اقامت در امریکا، به ایران بازگشت و دوباره به سراغ

اولیای مدرسه امریکایی ارومیه رفت. به نوشته آهنگ بدیع: «دوباره در مدرسه امریکایی که قبل از رفتن به امریکا مشغول بودند استخدام شدند و به کار تدریس و تنظیم مدرسه پرداختند و چون از امریکا برگشته بودند و نظر به سوابق امانت و درستکاری مورد اعتماد و اطمینان اولیای مدرسه واقع شدند تا جایی که اسناد و اوراق سفید مهر مدرسه را به ایشان سپردند و در جمیع امور اختیار تام به ایشان می‌دادند.» ۱۱.

گزارش فوق کاملاً گویا است و نیازی به توضیح ندارد. تنها باید توجه داشت که ارومیه، از شهرهایی بود که مبلغان مسیحی امریکایی در ایران، نخستین بار بساط خویش را در آنجا پهن کرده و به تبلیغ بر ضد اسلام و تحقیر مسلمانان پرداختند. ۱۲.

پی‌نوشت‌ها:

۱. خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، ص ۲۱۶. وزارت فرهنگ دیروز از زبان علی اکبر کوثری، گفتگو: مرتضی رسولی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، ش ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۷۹، ص ۳۶۲. ر.ک، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، ص ۳۰۳. ۴. سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، ص ۱۳۲. ۵. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه و نگارش فرهوشی (مترجم همایون)، صص ۲۹۴ - ۲۹۳. ۶. مد لباس و پارچه، حبیبه مجلل، مندرج در: عالم نسوان، سال ۸، ش ۱، دی ۱۳۰۶، ص ۳۲. ۷. خانه داری، همسر داری، مادری و اداره امور منزل و تربیت فرزندان، از دیدگاه این حضرات! گویی مصداق «کار» نبوده و حکم «گندیدگی»! را دارد! ۸. برای این مقالات ر.ک، بحث ممتع مریم فتحی در کتاب کانون بانوان...، صص ۹۲ - ۹۵. برای مبارزه مبلغان امریکایی با اسلام و حجاب، همچنین ر.ک، روزنامه خاطرات سیدمحمد کمرهای، ۲/۱۰۸۶؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱/ ۸۶۵ - ۸۶۶. ۹. سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۱۹۳. ۱۰. آهنگ بدیع، سال نهم، ش ۱۱، ص ۲۵۴ و ۱۱. همان، ص ۲۵۹. ۱۲. عقاب و شیر...، جیمز بیل، ترجمه مهوش غلامی، صص ۲۷ - ۲۵.

حمایت امریکا از بهائیه

پس از انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سره)، فرقه بهائیت را با بحرانی بسیار سهمگین و «بی سابقه» ۱، بلکه با «بدترین بحران» در طول تاریخ خود تا آن روز مواجه ساخت.

سران بهائیت از وضعیت پیش آمده برای فرقه و آینده تاریک آن، شدیداً نگران شدند و متعاقب این امر، قدیمی (از اعضای محفل ملی بهائیان ایران) دیدارهای مستمری را با نماینده شورای جهانی کلیساها (پدر روحانی، رابرت پرایور) و مسئولان سفارت امریکا در تهران ترتیب داد. در آن دیدارها مقرر گردید که حمایت از بهائیان و اعتراض به نوع برخورد نظام اسلامی با آنان، به جای مطبوعات امریکا، در کشوری «بی طرف» انجام گیرد. زیرا «اگر در امریکا نشر و مورد تبلیغ قرار گیرد فوراً برچسب توطئه سیا را می‌خورد. براساس وضع کنونی ایران» یعنی بهار ۱۳۵۸ «ما نیز باید این عقیده را بپذیریم که این کار در امریکا فعلاً به نفع بهائی‌ها نیست.

در این مورد «پرایور و رهبران جامعه بهائیت بر سر سه راهی هستند که: آیا بهتر است این مطالب را در مجلات نیوزویک و تایمز به چاپ رسانند و یا از طریق شورای جهانی مسیحیت عمل کنند و یا این که آنها را از طریق کمیته حقوق بشر در سازمان ملل مطرح گردانند؟! آنها راه دوم را برگزیده و «معتقدند که همزمان، باید از طریق کانال حقوق بشر نیز عمل» شود. «درگیری امریکا در ملاء عام (چون قطعنامه سنای [در امریکا]) در مورد بهائی‌ها با خوشحالی به عنوان مداخله تلقی شده و وضع را برای بهائی‌ها بدتر می‌کند.

اعمال بین‌المللی از طریق کلیسا و حقوق بشر، بخصوص که امریکا در آن دست نداشته باشد، می‌تواند به طرز بسیار مفیدی به وسیله دولتهای غربی حمایت گردد. زمانی که مساله بهائیت، یک مساله بین‌المللی بشود جای خود را نتیجتاً در روابط دوجانبه ما با ایران نیز باز خواهد کرد.»^۳

از اسناد بجا مانده از لانه جاسوسی امریکا در کشورمان برمی‌آید که، در سالهای نخست پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران، هم بهائیان و هم امریکا، از اینکه دولت امریکا و مطبوعات وابسته به آن، مستقیماً به حمایت از بهائیان برخیزد، در هراس بوده و از این که با این کار، برچسب ارتباط با سیا به پیشانی آنها بخورد و اوضاع فرقه را در ایران انقلابی، از آنچه که هست «وخیمتر» سازد، پرهیز داشته‌اند. اما به مرور، این سیاست تغییر کرد و به جانبداری رسمی کاخ سفید از تشکیلات بهائیت انجامید.

دادستان کل انقلاب اسلامی در سال ۶۲ طی صدور اعلامیه‌ای، از بازداشت چند تن از بهائیان به اتهام جاسوسی برای بیگانگان خبر داد و هر نوع فعالیت تشکیلاتی فرقه ضاله را در کشور ممنوع و عضویت افراد در آن تشکیلات را جرم شمرد. دادستان در گفتگویی که همان روزها درباره وضع این فرقه با روزنامه‌ها داشت نکات مندرج در اعلامیه را تکرار کرد. محفل بهائیان در ایران نسبت به اعلامیه دادستانی فوراً واکنش نشان داد و در اعلامیه‌ای که به طور گسترده منتشر کرد، به انتقاد شدید از اظهارات دادستان و دفاع از متهمان بهائی پرداخت و در عین حال، در اقدامی مزورانه، تشکیلات بهائیت در ایران را تعطیل اعلام کرد.^۵

پیرو این امر، ریگان رئیس‌جمهور «کابوئی» وقت امریکا (به رغم پرهیز حساب شده پیشین مقامات کاخ سفید مبنی بر جانبداری رسمی از بهائیت) صراحتاً به حمایت از بهائیان دستگیر شده پرداخت و دادگاه‌های انقلاب اسلامی را به علت صدور حکم مبنی بر حبس و اعدام جمعی از سران این فرقه به جرم جاسوسی، محکوم کرد. امام خمینی نیز طی نطقی کوبنده، جانبداری ریگان از بهائیان دستگیر شده را دلیل بر وابستگی سیاسی آنان به امپریالیسم امریکا شمرد و آن را مشابه حمایت سوسیال امپریالیسم روسیه از سران بازداشت شده حزب توده دانست که در واقع، جنبه حمایت ارباب از خادمان خود را دارد:

«اگر دلیل ما نداشتیم به این که [اینها] جاسوس امریکا هستند جز طرفداری ریگان از آنها و دلیلی نداشتیم که حزب توده جاسوس هستند جز طرفداری شوروی از آنها، [برای اثبات مدعای ما] کافی بود... بهائی‌ها، یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزبی که در سابق، انگلستان پشتیبانی آنها را می‌کرد و حالا هم امریکا دارد پشتیبانی می‌کند. اینها هم جاسوسند مثل آنها...»^۶

از آن پس، امریکا حکم پناهگاه و جولانگاه رسمی و آشکار این فرقه را پیدا کرد و هراز گاه، خبری حاکی از پیوند و همکاری متقابل میان فرقه و امریکا بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران در جراید داخل و خارج انتشار یافت، که ذیلاً به یکی از آنها در سال گذشته اشاره می‌کنیم. هفته‌نامه همت (تهران، مدیر مسؤول: حسن سماواتی) در شماره شنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ خود با عنوان «بهائیت؛ دستمایه جدید اقدامات ضد ایرانی در کنگره امریکا» چنین نوشت:

دو نماینده کنگره امریکا پیش‌نویس قطعنامه‌ای را درباره وضعیت فرقه ضاله بهائیت در ایران تسلیم کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان کرده‌اند که آنچه آن را «سرکوب بهائیان در ایران» خواندند را محکوم می‌کند. قطعنامه پیشنهادی که در صورت تصویب در مجلس نمایندگان باید برای تصویب نهایی به مجلس سنا فرستاده شود این گونه آغاز می‌شود: «ما سرکوب جامعه بهائیان ایران را محکوم می‌کنیم و رهایی آنان را خواستاریم».

مارک کرک یکی از طراحان این قطعنامه به B.B.C گفته است: «هدف این قطعنامه این است که افکار عمومی را به وضعیت حقوق بشر حدود ۳۰۰ هزار تن (!) از پیروان «دین» بهائی در ایران جلب می‌کنیم. گزارش‌های بسیار نگران‌کننده‌ای به ما رسیده که حاکی از تلاشهای جدید حکومت ایران برای تحت فشار گذاشتن بهائیان است».

فرقه ضاله بهائیت از ساخته‌های انگلیسی‌ها در سالهای دور برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان به شمار می‌رود. رسانه‌های غربی بخصوص در امریکا و انگلیس اخیراً در کنار به کارگیری اصطلاح «جامعه» بهائی، از «دین» بهائی سخن می‌گویند که قابل تامل

است» ۷.

پی‌نوشت‌ها

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، شماره ۳۷ (مسلک‌های سیاسی استعمار)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بی‌نا، بی‌تا، ص ۲۲۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، شماره ۳۷ (مسلک‌های سیاسی استعمار)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بینا، بیتا، ص ۱۲، گزارش مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۷۹ (۳۰ خرداد ۱۳۵۸) ۳. همان، صص ۱۹-۴۱۸. همان، ص ۲۱. ۵. بهائیت در ایران، دکتر سید سعید زاهد زاهدانی، صص ۲۷۶-۶۲۷۴. صحیفه نور، جلد ۱۷، ص ۲۶۶ ۲۶۷. ۷. همت، سال ۱، ش ۲۷، ص ۲.

روابط با سیا و کاخ سفید

روابط با سیا و کاخ سفید

در تاریخ و حتی در کتب و نشریات خود بهائیان، شواهدی زیادی دال بر پیوند و همکاری آنان با مقامات دولتی و حتی امنیتی امریکا وجود دارد، که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) ارتباط با مستشاران امریکایی در ایران: در این باره، نمونه وار به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱. همراهی و مهمانداری بهائیان از مستشاران امریکایی در ایران، نظیر میزبانی و پذیرایی هوشمند فتح اعظم (عضو بعدی بینت‌العدل بهائیان در اسرائیل) در دهه ۱۳۲۰ش از رابرت لی کیولیک. ۱.

۲. حضور ادوار شلسینگر (مبلغ یهودی تبار بهائی امریکایی و عضو هیات مستشاری نظامی آن کشور در صنایع الکترونیک ایران عصر پهلوی) پس از بازنشستگی در کلاسهای تبلیغی بهائیان در ایران.

ب) پیوند با ارتش امریکا: مجله اخبار امری، ارگان بهائیان، در سال ۱۳۵۱ش تحت عنوان «فعالیت‌های ایالات متحده امریکا» گزارش می‌دهد که: «در کتابی که به زودی از طرف ارتش ایالات متحده امریکا چاپ می‌شود مطلبی در باره دیانت بهائی درج خواهد شد» مجله مزبور در ادامه خاطر نشان می‌سازد که: «این پیشرفتی است بسیار بزرگ، زیرا اطلاعاتی صحیح درباره امر بهائی در اختیار خوانندگان می‌گذارد». ۲. همین مجله در پاییز ۱۳۴۰ تحت عنوان «درباره یک مشاور بهائی» می‌نویسد: «نشریه (مریلند) در شماره فوریه ۱۹۶۰ خود مقاله‌ای درباره توسعه برنامه‌های شعبه دانشگاه (مریلند) در شهر (سئول) پایتخت کره جنوبی منتشر و آقای (ویلیام. ه. ماکسول) را یکی از چهار متصدی عمده این شعبه معرفی و ذکر کرده است که آقای (ماکسول) یک مبلغ بهائی و مشاور فرهنگی ارتش هشتم امریکا است». ۳.

ج) پیوند با مقامات کشوری امریکا: در جلسه جوانان بهائی امریکا که در ایام کنفرانس جهانی بهائیان در امریکا (سنت لوئیز میسوری، اوت ۱۹۷۴) برگزار شد، در کنار تلگرافهای تبریک محافل ملی بهائیان نقاط مختلف جهان (از جمله ایران)، فرماندار ایالت (کانزاس) نیز «تلگراف تبریکی مخابره کرده و متذکر شده بود امیدوارم کنفرانس آینده بهائیان امریکا در (کانزاس) تشکیل شود». ۴.

د) پیوند با سفارت امریکا و سازمان سیا: اخبار امری (سال ۱۳۵۱، ش ۱۵، ص ۴۸۱۹) تحت عنوان «چاد» می‌نویسد: «دوشیزه یزدی درباره سفرشان به چاد نیز گزارش می‌دهند: من به اتفاق مهاجرین برای یک مدت پیشنهادی ۱۳ روزه به مسافرت رفتم. درست قبل از عزیمت با سفیر امریکا و رئیس گروه صلح در چاد ملاقات کردم. هر دو درباره امر اطلاع داشتند و شخص دوم درباره عادات و سنن و معتقدات ده‌نشینان مناطق اطلاعات مختصری به من داد که برایم بسیار مفید بود و مرا در موقعیت محکمی قرارداد. به یاد

می‌آورم که حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] به مهاجرین توصیه می‌فرمودند که با السنه و عادات و سنن مناطق مهاجرتی خود آشنا شوند تا از آن راه با شرایط محلی شیوه تبلیغ را تطبیق دهند. حکمت این نکته را بعداً به رای العین دیدم. هنگامی که به گروهی از اهالی ده کمک می‌کردیم که به اولیای ده رای بدهند زنها از دادن رای امتناع می‌کردند. آنها بیسواد بودند و ما چند نفر مرد را مأمور کرده بودیم که رای آنان را برایشان بنویسند. کاشف به عمل آمد که یک زن نمی‌تواند نام یک مرد، خصوصاً نام شوهر خود، را در حضور مردان دیگر بر زبان راند. این نکته جزئی از اطلاعاتی بود که نماینده اداره اطلاعات امریکا در فوت لامی در اختیارم گذارد و لذا من نقش نویسنده را برای زنان ایفا کردم...».

همین مجله از سفر روحیه ماکسول (همسر شوقی و از رهبران بهائیت پس از او) در مارس ۱۹۷۱ به آفریقا سخن می‌گوید که در ۳ مارس «به (مونرویا) وارد شدند و بهائیان جنوب و غرب منطقه (لیبریا) حضور یافتند و با وجود این که دو ماه از کنفرانس لیبریا نگذشته بود دو مرتبه برنامه‌ای رادیویی و تلویزیونی راجع به امر مبارک برگزار گردید. در یکی از این مصاحبه‌های تلویزیونی، حضرت خانم [ماکسول] با سفیر امریکا در صفحه تلویزیون ظاهر شدند». ۵.

سپهد عبدالکریم ایادی، پزشک مخصوص محمدرضا، نیز از کسانی بود که شدیداً به ارتباط با سیا مظنون بود. در سال ۱۳۵۸ مقارن با اولین سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کشورمان شاهد تنبه و بازگشت جمعی از بهائیان به اسلام و اقدام آنها به تاسیس گروهی تحت عنوان جنبش آزادی بخش بهائیان ایران (جابا) و انتشار نشریه‌ای به نام احرار علیه بهائیت بود. گروه یاد شده «ضمن انتقاد از تشکیلات بهائیت قبل از انقلاب، از همه کسانی که در دوران شاه برای بیگانگان جاسوسی کرده و در پستهای حساس آب به آسیاب دشمنان ایران ریخته‌اند انتقاد نمود. مثلاً در شماره یکم تیرماه [۵۸، ص ۶ نشریه احرار] خبری را از زبان اسدالله مبشری وزیر دادگستری وقت منتشر کرد که می‌گوید: تیمسار ایادی پزشک خصوصی شاه برای سازمان سیا جاسوسی می‌کرده است و مأموریت داشته اگر شاه قدمی برخلاف منافع امریکا بردارد او را به قتل برساند». ۶.

ه) پیوند با کاخ سفید: در این زمینه میتوان به حضور بهائیان شاخصی چون فیروز کاظم زاده در کسوت مشاوران فرهنگ کاخ سفید و فراتر از آن، حمایت آشکار روسای جمهور امریکا (نظیر لیندن جانسون و رونالد ریگان) از این فرقه در سالهای پیش و پس از انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد.

مجله اخبار امری (مهر ۱۳۴۶، ش ۷، صص ۲۸۷-۲۸۶)، بخش «اخبار جامعه جهانی بهائی امریکا»، از پیام تبریک لیندن جانسون به محفل بهائیان امریکا به مناسبت صدمین سالگرد تاسیس بهائیت یاد می‌کند. جانسون، که رقیب کندی بود و پس از قتل «مشکوک» وی روی کار آمد، در زمان خود ارتباط امریکا با اسرائیل را به نقطه عطف رساند و استیون گرین، مورخ امریکایی، در کتاب «جانبداری؛ روابط سری امریکا و اسرائیل» (ترجمه سهیل روحانی) نقش فعال و موثر دولت جانسون در همکاری با اسرائیل بر ضد اعراب در جنگ شش روزه را بوضوح ترسیم کرده است. پیام تبریک جانسون نیز در همان دوران صادر شده است. نکته جالب توجه در این پیام آن است که رئیس جمهور صهیونیست امریکا خطاب به محفل بهائیان امریکا تصریح می‌کند: «هدف شما با هدف امریکا یکی است!» متن گزارش اخبار امری چنین است:

«پیام رئیس جمهور امریکا به محفل ملی امریکا به مناسبت جشن صدمین سال اعلان عمومی امر که در شهر شیکاگو، ایالت ایلینوی از تاریخ ۵ تا ۱۸ اکتبر منعقد بوده است، پیام ذیل از پرزیدنت لیندون جانسون واصل و در جلسه عمومی قرائت گردید. محل انعقاد جشن تالار (پالمر هاوس) و ناطقین جلسه آن شب جنابان اسقف جمیز پایک و دکتر فیروز کاظم زاده بوده‌اند.

کاخ سفید واشنگتن

۱۶ اکتبر ۱۹۶۷

خطاب به اعضای محفل ملی بهائیان ایالات متحده امریکا

خرسندم کہ صدمین سالگرد یکی از وقایع تاریخ پر حادثہ امر بہائی را تہنیت گویم و اذعان کنم کہ مساعی شما موجب ترویج خیر می گردد. مقصد شما محبت است و بذر حق و عدالتی کہ افشاندہ اید عالم بشریت را بہرہای وافر از ثمرات مساعی شما خواهد بود. ہدف شما با ہدف امریکا یکی است و آرزوی شما آرزوی ہمہ افراد خیرخواہ است. ملت امریکا در جمیع جہات برای ایجاد دنیایی تلاش می کند تا در آن جایی جہت بغض و عناد نباشد و ہمہ ابناء بشر، راہ صلح پویند و در آزادی، تفاہم و عزت، زندگی کنند. ہمہ افراد متفکر و دوراندیش، رسالت دین بہائی را تکریم و تجلیل می کنند. زیرا ہر یک از ما در انتظار روزی است کہ کرہ ارض یک وطن شود و کلیہ ابناء بشر ساکنان آن. لیندن جانسون».

بہ ہمین نمط باید بہ حمایت صریح ریگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از جاسوسان بہائی در ایران اشارہ کرد، کہ با پرخاش قاطع امام خمینی مواجہ شد و شرح آن مجالی دیگر می طلبد.

پی نوشتہا:

۱. آہنگ بدیع، سال دوم (۱۳۲۶)، ش ۱۵ و ۱۶، صص ۱۶۵ و ۲۱۶. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۵، ص ۳۱۵۱. همان، سال چہلم، مہر ۱۳۴۰، ش ۷، ص ۴۳۹۰. همان، سال ۱۳۵۳، ش ۱۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۸. همان، سال ۱۳۵۰، ش ۱۴، ص ۶۴۹۷. بہائیت در ایران، دکتر سید سعید زاہد زاہدانی، ص ۲۷۴ و ۲۷۳.

بہائیت و اسرائیل

بہائیت و اسرائیل

بہائیت و اسرائیل

پس از سقوط و تجزیہ امپراطوری عثمانی، فلسطین تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت تا چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس کہ خود را «یک صہیونیست ریشہ دار» می خواند) بہ عنوان کمک بہ ایجاد «کانون ملی یہود» در فلسطین، مقدمات تأسیس دولت اسرائیل را فراہم سازد.

در دوران قیمومت نیز تشکیلات بہائیت در فلسطین از تسہیلات و امتیازات ویژه ای برخوردار بود. بہ نوشتہ شوقی افندی: در آن دوران، «شعبہ ای بہ نام موقوفات بہائی در فلسطین دایر گشت» و «ہر چیزی کہ بہ نام مقام متبرکہ بہائی از اطراف عالم بہ اراضی مقدسہ می رسید، از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی معاف بود و همچنین موقوفات بہائی از پرداخت مالیات معاف بودند...» ۱.

پیدا است کہ استعمار «سوداگر و فزونخواہ» بریتانیا این امتیازات را رایگان در اختیار بہائیت قرار نمی دہد. طبعاً سران بہائیت خدمت شایان توجہی برای انگلستان و صہیونیسم انجام دادہ بودند کہ مستحق این ہمہ عنایت و توجہ ویژه شدہ بودند. برای درک بیشتر این خدمات باید کمی بہ عقب برگردیم:

ہر تزل می کوشد کہ موافقت سلطان عبدالحمید را برای ایجاد یک مستعمرہ نشین صہیونیستی در فلسطین جلب کند، ولی او مخالفت می کند و حتی از پذیرش ہیئت صہیونیستی بہ ریاست «مزراحی قاصو» کہ بہ ہمین منظور (ہمراہ پیشنہادہای جذاب و فریبندہ) عازم باب عالی است تن می زند.

او «همچنین یہودیہ را مجبور می سازد کہ بہ جای اجازہ نامہ های معمولی، اجازہ نامہ های سرخ رنگ حمل کنند تا از ورود قاچاقی آنان و سکونتشان در سرزمین فلسطین جلوگیری شود». ۲. و سرانجام بہ دلیل ہمین مخالفتها است کہ بہ قول صلاح زواوی (سفیر

سابق فلسطین در تهران):

«سلطان عبدالحمید... تخت خود را به بهای موضع خویش در قبال فلسطین از دست داد». ۳ سالها بعد در اواخر جنگ جهانی اول با شکست عثمانی، زمینه رخنه صهیونیسم به فلسطین فراهم شد و لذا در اواخر جنگ (نوامبر ۱۹۱۷) جیمز بالفور، وزیر خارجه لندن، مساعدت بریتانیا به طرح تشکیل کانون ملی یهود در فلسطین را به صهیونیستها می‌دهد (اعلامیه مشهور بالفور به روچیلد).

در این حال فرمانده کل قوای عثمانی که از نقشه‌های بریتانیا و صهیونیسم در مورد منطقه فلسطین اطلاع دارد، و عباس افندی و یاران وی را نیز در شامات و عراق و... دست اندر کار کمک به ارتش بریتانیا می‌بیند، تصمیم به قتل وی و انهدام مراکز بهائی در حيفا و عکا می‌گیرد، چرا که از نقش این فرقه و رهبر آن در تحقق توطئه‌ها آگاه است. شوقی افندی رهبر بهائیان در این زمینه در کتاب قرن بدیع به صراحت خاطر نشان می‌سازد که: جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی) تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند. ۴.

دولت انگلستان نیز متقابلاً به حمایت جدی از پیشوای بهائیان برمی‌خیزد و لرد بالفور تلگرافی به ژنرال آلنبی فرمانده ارتش بریتانیا (در جنگ با جمال پاشا در منطقه فلسطین) دستور می‌دهد که در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستانش بکوشد و امپراتوری بریتانیا، در تکمیل این اقدامات، توسط همین ژنرال آلنبی به عباس افندی لقب سر (Sir) و نشان شوالیه‌گری (Knighthood) اعطا می‌کند. ۶.

چندی بعد عباس افندی از دنیا می‌رود و در حيفا به خاک سپرده می‌شود.

با انتشار خبر مرگ او سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای انگلیس در خاورمیانه اظهار تأسف و همدردی کرده و چرچیل (وزیر مستعمرات انگلیس) تلگرامی برای سر هربرت ساموئل (صهیونیست سرشناس و کمیسر عالی انگلیس در فلسطین) صادر می‌کند و از او می‌خواهد مراتب همدردی و تسلیت حکومت انگلیس را به خانواده عباس افندی ابلاغ کند. ۷. ساموئل خود با دستیارانش در تشییع جنازه عبدالبهاء حاضر شده و مقدم بر همه شرکت کنندگان حرکت می‌کند.

تأسیس اسرائیل و منافع مشترک «بهاء صهیون»

تشکیل رژیم اشغالگر قدس سال ۱۹۴۸ در زمان حیات شوقی افندی اتفاق افتاد. قبل از آن در سال ۱۹۴۷، سازمان ملل کمیته‌ای را برای رسیدگی به مسئله فلسطین تشکیل داد.

شوقی در ۱۴ جولای ۱۹۴۷، طی نامه‌ای به رئیس کمیته مزبور بر مطالب جالب توجهی از منافع مشترک بهائیت و صهیونیسم تأکید ورزید و ضمن مقایسه منافع بهائیت با مسلمانان و مسیحیها و یهودیها در فلسطین نتیجه گرفت که:

«تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم، بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است...» ۸.

۱۴ می ۱۹۴۸ انگلستان به قیمومت فلسطین پایان داد و همان روز شورای ملی یهود در تل‌آویو تشکیل شد و تأسیس دولت اسرائیل را اعلام کرد. پس از آن شوقی افندی در پیام نوروز سال ۱۰۸ بدیع (۱۳۳۰ش) نظر مثبت خود و قاطبه بهائیان را پیرامون تأسیس اسرائیل این چنین تصریح کرد:

«...مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس، مستقر و به استقلال و اصالت آیین بهائی «مقر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات» بهائی در عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای» مرقد باب «از رسوم» یعنی عوارض و مالیات «دولت» و «اقرار به رسمیت ایام» تعطیلی بهائیان «موفق و مؤید» شده است... ۹.

وی همچنین در تلگراف مربوط به تشکیل هیئت بین‌المللی بهائی (بیت‌العدل بعدی) مورخ ۹ ژانویه ۱۹۵۱ (۱۳۲۹ش) تأسیس اسرائیل را تحقق پیشگوییهای حسینعلی بهاء و عباس افندی شمرد ۱۰ و سپس بین ایجاد این هیئت و تأسیس اسرائیل ارتباط مستقیم

برقرار کرد و سه علت برای تأسیس این هیئت بیان داشت که در راس آنها، تأسیس اسرائیل بود. ۱۱.

این مطلب بسیار عجیب و قابل توجه است، زیرا چه رابطه‌ای است میان مؤسسه‌ای که قرار است به عنوان بیت‌العدل، رهبری بهائیان را بر عهده گیرد با تأسیس یک رژیم نامشروع و جعلی؟! شوقی سه وظیفه را برای آن هیئت برمی‌شمارد که در راس آنها: ایجاد روابط با اولیای حکومت اسرائیل قرار دارد و وظیفه سوم نیز «ورود در مذاکره با اولیای امور کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه» است.

۱۲ او در جای دیگر «استحکام روابط با امنای دولت جدید التأسیس [=اسرائیل] در این ارض» را جزء وظایف هیئت بین‌المللی بهائی می‌داند و عنوان می‌کند که

این هیئت «مقدمه تشکیل اولین محکمه رسمی... و منتهی به تأسیس دیوان عدل الهی... خواهد گشت». ۱۳ بدین ترتیب، شوقی افندی به عنوان «مبتکر ارتباط صمیمانه با اسرائیل» ۱۴ پس از تأسیس این رژیم، روابطی را با آن بنا می‌نهد که فصل مشترک آن، حمایت و اعتماد دوجانبه می‌باشد زیرا او تأسیس اسرائیل را «مصدق و عده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر» می‌خواند. ۱۵ هیئت بین‌المللی بهائی (جنین بیت‌العدل) در نامه‌ای که ۱ ژوئیه ۱۹۵۲ برای محفل ملی بهائیان ایران ارسال کرد به رابطه صمیمانه شوقی با دولت اشغالگر صهیونیستی اذعان می‌کند:

«روابط حکومت [اسرائیل] با حضرت ولی امرالله [=شوقی افندی] و هیأت بین‌المللی بهائی، دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر [=بهائیت] در ارض اقدس [=فلسطین اشغالی] موفقیت‌هایی حاصل گردیده است». ۱۶.

اما بشنوید از بن‌گوریون (نخست‌وزیر اسرائیل، و رئیس جناح تندرو و به اصطلاح «بازها» ی آن کشور). بن‌گوریون این صمیمت را میان رژیم اسرائیل و قاطبه بهائیان، گسترده می‌داند. در نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران می‌خوانیم:

«با نهایت افتخار و مسرت، بسط و گسترش روابط بهائیت با اولیای امور دولت اسرائیل را به اطلاع بهائیان می‌رسانیم و در ملاقات با بن‌گوریون نخست‌وزیر اسرائیل، احساسات صمیمانه بهائیان را برای پیشرفت دولت مزبور به او نمودند و او در جواب گفته است: از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت اسرائیل داشته‌اند». ۱۷.

در همین راستا، اسرائیل امکانات ویژه‌ای در اختیار فرقه ضاله قرار می‌دهد که شوقی در پیام آوریل ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) گوشه‌ای از آن را برشمرد. از جمله اینکه،

دولت اسرائیل شعبه‌های محافل ملی بهائیان بعضی کشورها (نظیر انگلیس و ایران و کانادا) در فلسطین اشغالی را نیز به رسمیت شناخت تا امکان فعالیت مستقل داشته باشند. ۱۸.

وی سپس مطالبی را بیان داشت که نشانگر آن است که شاید رژیم صهیونیستی برای هیچ گروه دیگری این قدر اهتمام نداشته و این از ارزش و اهمیت بهائیت برای آنان حکایت دارد:

«با رئیس جمهور اسرائیل و نخست‌وزیر و ۵ تن از وزرای کابینه و همچنین رئیس پارلمان آن کشور تماس و ارتباط حاصل گردید و در نتیجه اداره مخصوصی به نام اداره بهائی در وزارت ادیان تأسیس گردید و وزیر ادیان بیانات رسمی در پارلمان ایراد [کرد] و جنبه بین‌المللی امر و اهمیت مرکز جهانی بهائی را تصریح نمود و در اثر این جریان، رئیس جمهور اسرائیل مصمم گردید در اوایل عید رضوان رسماً مقام مقدس اعلی را زیارت نماید». ۱۹.

بتدریج نتایج ملاقاتهای سیاسی، جنبه‌های ملموس و عینی خود را نشان داد. یکی از نزدیکان شوقی پس از ذکر حمایت‌های حاکم انگلیسی فلسطین از بهائیان، به عنایات صهیونیستها اشاره کرده و می‌گوید: «الان هم دولت اسرائیل همان روش را اتخاذ نموده و دستور رسمی داده شده است که از کلیه عوارض و مالیاتها معاف باشند». ۲۰.

البته دامنه حمایتها تنها بدینجا محدود نمی‌شد، بلکه معافیت از مالیات، «بعداً شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافر خانه شرقی و غربی نیز گردید... عقدنامه بهائی به رسمیت شناخته شد، وزارت ادیان، قصر مزرعه را تسلیم نمود و وزارت معارف اسرائیل، ایام متبرکه که بهائی را به رسمیت شناخت».^{۲۱}

گفتنی است که حکومت اسرائیل قصر مزرعه را برای سازمانهای دیگری در نظر گرفته بود، اما با پیگیریهای شوقی و مراجعه مستقیمش به روسای حکومت اسرائیل، به این فرقه اختصاص یافت.^{۲۲}

در تقویت بهائیت، البته سران رژیم صهیونیستی نیز نقش داشتند و مثلاً پروفیسور نرمان نیویچ، از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل و دادستان اسبق حکومت فلسطینی، در زمان مسئولیتش، بهائیت را در شمار سه دین ابراهیمی (اسلام مسیحیت و یهودی) به رسمیت شناخت.^{۲۳}

در ۳۰ سال اخیر نیز بهائیان و رژیم صهیونیستی روابط خود را ادامه داده و نسبت به گذشته، عمق و گستردگی بیشتری بخشیده‌اند که بحث از آن مجال دیگری می‌طلبد.

شواهد فراوان فوق، به روشنی و به نحوی غیر قابل تردید، از ارتباط عمیق و گسترده میان بهائیت و صهیونیسم، بویژه رژیم اشغالگر فلسطین، حکایت دارد.

عجیب است که بهائیان در سایتها و رسانه‌های مربوط به خویش، در مقابل سؤال (یا اعتراض) نسبت به پیوند این فرقه با اسرائیل، با جسارت «کبک‌وار»! ادعا می‌کنند که هیچ رابطه‌ای بین این فرقه با صهیونیسم و اشغالگران فلسطین وجود ندارد و تمرکز بیت العدل اعظم بهائیان در اسرائیل پدیده‌ای کاملاً تصادفی است! و هیچ ارتباطی به علائق و منافع مشترک طرفین ندارد!

این شواهد بیش و پیش از همه، حجت را بر افراد عادی بهائیت تمام می‌کند که حکم پیاده‌نظام، سپر، خاکریز و گوشت دم توپ را برای سران فرقه بازی می‌کنند. آنان باید بدانند که رهبران آنها چه وابستگی و پیوستگی عمیقی با صهیونیستهای غاصب و خون‌آشام دارند؟ و از تشکیلات خود بخواهند که بابت این همه وابستگی به جنایتکاران اشغالگر، توضیح قانع کننده بدهند.

با توجه به روابط وسیع و صمیمانه و اعتماد مشترکی که میان صهیونیسم و بهائیت وجود دارد، طبیعی است که جهان اسلام و آزادگان عالم، به حضور عناصر این تشکیلات در بین خود با دیده سوءظن نگرسته و با آنان برخورد طردآمیز پیش بگیرند و متقابلاً بدیهی است که وقتی بهائیت، کاکل خود را این گونه محکم به زلف صهیونیسم گره می‌زند، نمی‌تواند ادعا کند که استقرار مرکزیت این تشکیلات در اسرائیل، صرفاً به دلیل قرار داشتن قبور سران فرقه در فلسطین اشغالی بوده و به این دلیل است که اسرائیل به عنوان قبله اهل بهاء برگزیده شده است.

با وجود این پیوند عمیق، بدیهی است که بهائیان باید در هزینه‌هایی که اسرائیل و صهیونیسم جهانی (در برابر خروش انقلابی مظلومان و محرومان جهان) می‌پردازند، سهم و شریک باشند.

پی‌نوشت‌ها:

- همان، فروردین ۱۳۲۹، ش ۱۲، ص ۵۴۰؛ آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۰، ش ۳، ص ۵۳. ۲. اطلاعات سیاسی دیپلماتیک، سال ۱، ش ۱۲، ۲۸ خرداد ۶۵، ص ۳۶. همان، ص ۴۶. شوقی‌افندی، قرن بدیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳۳/۵. همان، ص ۲۹۷. همان، ۲/۲۱۴. همان، ۳/۳۲۱. ۸. اخبار امری، آبان ۱۳۲۶، ص ۱۳۰ و بهائی نیوز، سپتامبر ۱۹۴۷ و همچنین نگاه کنید به: سید محمدباقر نجفی، بهائیان، چاپ اول، طهوری، ۱۳۵۷، صص ۶۸۹-۶۹۱. ۹. شوقی‌افندی، توفیعات مبارکه، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع ۱۲۵، ص ۲۹۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۱۱۷. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۱۲۷. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۳، ص ۱۳۷. همان، سال ۱۳۲۳، ش ۳، ص ۱۴۸. اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت...، مؤسسه تحقیقاتی رائین، ص ۱۶۹

۱۵. شوقی افندی، توقیعات مبارکه، همان، ص ۲۹۰. اخبار امری، شهریور ۱۳۳۱، ش ۵، ص ۱۶ ۱۷. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱/۳۳۲ به نقل از: اخبار امری، سال ۱۳۳۰، ش ۵، صفحات ۸ و ۱۴

۱۸. اخبار امری، مرداد شهریور ۱۳۳۳، ش ۴-۵، صص ۲-۵. همان، مرداد شهریور ۱۳۳۳، ش ۴-۵، صص ۲-۵. همان، فروردین ۱۳۲۹، ش ۱۲، ص ۵۴۰. سالنامه جوانان بهائی ایران، ج ۳ (۱۰۸-۱۰۹ بدیع)، ص ۱۳۰ ۲۲. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۸-۱۰ (ویژه‌نامه شوقی افندی)، ص ۲۱۹ ۲۳. رائین، همان، صص ۱۷۰-۱۷۱. به نقل از قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۱۶۲.

دادگاههای اسرائیل پشتیبان شوقی افندی

دادگاههای اسرائیل پشتیبان شوقی افندی

گروه‌های بهائی مخالف عباس افندی (که بعداً مخالفان شوقی نیز بدانان اضافه شدند) در فلسطین حضور داشتند و عباس و شوقی را مستحق رهبری فرقه پس از حسینعلی بهاء نمی‌دانستند. اینان (ناقضین) مدت‌ها بر اماکن بهائی در فلسطین تسلط داشته و اسباب رنج و دردسر برای شوقی بودند، ولی دولت اسرائیل به محض تأسیس، از جناح شوقی حمایت کرد و از مخالفان وی خلع ید نمود. شوقی در نامه ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ (کمتر از ۲ ماه پس از ملاقات بهائیان امریکا با بن‌گوریون نخست وزیر اسرائیل در جریان سفرش به ایالات متحده) به بهائیان بشارتهایی می‌دهد، از جمله: «سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقضین میثاق که هنوز به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت می‌ورزند». سپس اشاره می‌کند که بهائیان «خانه مخروبه‌ای» متعلق به مخالفان را که در جوار اماکن بهائی بوده منهدم کرده‌اند و آنها نیز در اعتراض به این اقدام به محاکم اسرائیل شکایت برده‌اند ولی «دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد». اما مخالفان شوقی بی‌خبر از توافقات پشت پرده «بعداً تهدید نمودند که از رای دولت به محکمه عالی، استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند». در این هنگام شوقی با اغتنام فرصت، خود مستقیماً وارد عمل شد و در نتیجه، «مأمورین مزبور بر اثر مراجعه» وی «به نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل، اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند». به اذعان شوقی، این اقدام مخالفان وی که به عصبانیت مقامات اسرائیل منجر شده بود «سبب شد که از مزایایی که در طی مدت ۶۰ سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می‌کردند به کلی محروم گشتند».^۱

وقتی رژیم اشغالگر فلسطین پایش را کنار کشیده و به شوقی چراغ سبز نشان می‌دهد، او نیز از اقدامات خشونت‌بار در حق رقیبان دریغ نمی‌کند: «در جنب روضه مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین [طرفداران محمدعلی برادر عباس افندی و مدعی جانشینی او] و محل کار او بود، بر طبق دستور هیکل مبارک، دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد». ۲. شوقی در تلگرافی به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ بر حمایت دولت اسرائیل در نزاع بین او و مخالفان تصریح می‌کند و به محافل ملی بهائیان ایران می‌گوید: «به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از ۵۰ سال، کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید».^۳

با حمایت کامل دولت اسرائیل، شوقی امتیازهای گوناگونی گرفته بر مخالفان خویش فائق می‌آید: «قصر مبارک حضرت بهاءالله... را از دست ناقض عهد... میرزا محمدعلی خارج و آن را تبدیل به موزه و مکانی مقدس فرمودند، جمیع املاک و متعلقات بهائی را از پرداخت مالیات بلدی و حکومتی معاف فرمودند. ازدواج بهائی را به عنوان نکاح قانونی شناساندند و حقیقت، عمومیت و جامعیت امر بهائی را نخست به تصدیق حکومت بریتانیا و سپس به نحوی محکمتر به تصویب دولت اسرائیل رسانید[ند]...».^۴

بدین ترتیب، دولت اسرائیل از بین همه نحلّه‌های منشعب از بهائیت، تنها جناح شوقی را به «رسمیت تامه» شناخته و در کلیه دعاوی

و اختلافات موجود بین بهائیان نیز، «امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پرکین را محکوم می‌نمایند». ۶. از آن پس، تمام اماکنی که در اختیار مخالفان عباس افندی یا به قول بهائیان: ناقضین قرار داشت، حتی خانه مسکونیشان، از آنان ستانده و به تشکیلات جناح شوقی تحویل شد. ۷. سایر موارد اختلاف بین شاخه‌های مختلف فرقه نیز با «توصیه» مسئولان اسرائیلی، یک یک به نفع جناح شوقی حل گشت و شوقی از اینکه به «توصیه صهیونیستها» اشاره کند، ابایی نداشت. او در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴ طی پیامی به بهائیان جهان نوشت: «بر حسب توصیه شهردار حيفا، وزیر مالیه حکومت اسرائیل قراردادی امضا نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ مترمربع متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و میثاق الهی ۸ خلع ید فوری به عمل آید. این اقدام تاریخی، مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی که حال، مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد، انتقال یابد». ۹.

کم کم کار حمایت دولت اسرائیل از بهائیان چنان بالا- گرفت که به گفته یکی از بهائیان ساکن اسرائیل به نام حسین اقبال: «هر دستوری که حضرت ولی امرالله [= شوقی افندی] بفرمایند و یا هر تقاضایی بنمایند، دولت اسرائیل فوراً برآورده می‌نمایند و در نتیجه ما بهائیان ساکنین فلسطین، به نهایت روح و ریحان زندگی می‌نماییم...». ۱۰.

ضمناً این حمایت و اطمینان فوق‌العاده اسرائیل تنها به شوقی و سران فرقه ضاله محدود نمی‌شد، بلکه تمامی نفوس بهائی در جهان را فرا می‌گرفت. عبدالله رفیعی، از بهائیان ایران که در اسفند ۱۳۳۹ به همراه جمعی از هم‌مسلمان خود برای دیدار از مرکز بهائیت به اسرائیل رفته، در بخشی از گزارش سفرش می‌نویسد: «در گمرک تل‌آویو همین که خود را بهائی معرفی نمودیم، با کمال احترام، بدون تفتیش ما را فوراً مرخص نمودند، در صورتی که سایرین را به دقت رسیدگی و تفتیش می‌نمودند...». ۱۱.

این مسئله مقطعی نیز نبود و در مدتی طولانی استمرار داشت، تا جایی که مردم عادی اسرائیل را نیز به اعتراض واداشته بود! به گزارش ساواک، یکی دیگر از بهائیان به نام فریدون رامش فر پس از دیدار از اسرائیل در جلسه هفتگی بهائیان (مورخ ۴ بهمن ۴۹) گفت: «دولت اسرائیل آن قدر به بهائیان خوشین است که در فرودگاه خود، احبا [= بهائیان] را بازرسی نمی‌کنند و وقتی رئیس کاروان به پلیس اظهار می‌دارد: اینها بهائی هستند، حتی یک چمدان را باز نمی‌کنند ولی بقیه مسافری را حتی کلیمها را بازرسی می‌کنند به طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود: چرا ایرانیها را بازرسی نمی‌کنید و ما را که اینجا موطنمان هست، مورد بازرسی قرار می‌دهید». ۱۲.

براستی، راز این همه حمایت صهیونیستها از بهائیت در چیست؟ آیا صهیونیستهای «خودپرست و سوداگر»، به اصطلاح فی سبیل‌الله! و بدون چشمداشت، این گونه برای این فرقه سینه چاک می‌دهند؟!

پیرامون اهمیت بهائیان برای رژیم صهیونیستی، وابسته سفارت آن دولت اشغالگر در اروگوئه سخنی دارد که تلویحاً و با اشاره نشان می‌دهد بهائیت نه فقط به دلایلی همچون جذب توریست و... بلکه به عللی بسیار مهم‌تر از این امور برای صهیونیستها ارزش دارد. مجله اخبار امری، ارگان بهائیان، در این زمینه به نقل از او می‌نویسد: «در اسرائیل گروه کوچکی از بهائیان وجود دارند که اکثر آنها ایرانی هستند. اگرچه این عده از ۲۵۰ نفر تجاوز نمی‌کند، مع‌ذکک در اسرائیل اهمیت و مقام فوق‌العاده‌ای دارند». ۱۳.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اخبار امری، خرداد تیر ۱۳۳۱. برای شرح ماجرا ر.ک، نامه مفصل هیئت بین‌المللی بهائی، مورخ ۱ ژوئیه ۱۹۵۲ (۱۰ تیر ۱۳۳۱) به محفل روحانی ملی بهائیان ایران. (اخبار امری، سال ۱۳۳۱، ش ۵ (شهریور ماه) ۲. همان، سال ۱۳۳۱، ش ۵ (شهریور ماه) ۳. همان، سال ۱۳۲۹، ش ۸-۹ (آذر دی)، به نقل از ۴. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۸-۱۰ (ویژه‌نامه شوقی)، ص ۲۱۹. ۵. اخبار امری، آذر ۱۳۳۸، ش ۹، ص ۲۵۹. ۶. همان، مرداد ۱۳۳۱، ش ۴، ص ۷۴. ۷. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۴، ص ۹۶. ۸. خواهر عباس افندی که

دشمن وی بود ۹. اخبار امری، سال ۱۳۳۳، ش ۸-۹ (آذر دی)، ص ۱۰۵. همان، فروردین ۱۳۲۹، ش ۱۲، ص ۱۱۶. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۰، ش ۱۰، ص ۱۲۲۵۲. جواد منصور، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، سند شماره ۹۰/۲ و ص ۱۳۳۳۰. اخبار امری، مرداد شهریور ۱۳۴۰، ش ۵-۶، ص ۳۰۳.

دیدار با مسئولان تراز اول اسرائیل

دیدار با مسئولان تراز اول اسرائیل

مهدی ابوطالبی

از جلوه‌های آشکار پیوند بهائیت با صهیونیسم، دیدار و تعامل سران آن دو با یکدیگر است که ذیلاً با استناد به منابع خود بهائیان به گوشه‌هایی از این امر اشاره می‌شود:

۱. روز شنبه ۱۹ مه ۱۹۵۱ (۲۹/۲/۱۳۳۰) زمانی که بن‌گوریون (صهیونیست مشهور و نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی) به امریکا رفت، ۴ تن از بهائیان: خانم امیلیا کالینز (نایب رئیس شورای بین‌المللی بهائی) و ۳ تن از اعضای محفل روحانی ملی بهائیان امریکا به نامهای خانم ادناترو و آقایان لروی آیواس و هوراس هولی به دستور شوقی افندی در شیکاگو با وی دیدار کردند. به نوشته مجله اخبار امری امریکا، ش ۲۴۵ «در این ملاقات نمایندگان بهائی مراتب امتنان جامعه را نسبت به رویه محبت‌آمیز روسای حکومت جدید التأسیس اسرائیل و احترامی که نسبت به امر بهائی مرعی می‌دارند، بیان نمودند.» این گزارش می‌افزاید این ملاقات به دستور شوقی افندی صورت گرفت تا «احساسات بهائیان امریکا را نسبت به اسرائیل به معظم‌له اظهار دارند.» بر اساس این خبر، بن‌گوریون نیز نمایندگان بهائی را «با کمال محبت و ملاحظت پذیرفتند.» و «مسرت خویش را نسبت به افکار عالیه و نوایای سامیه دیانت بهائی و تعالیم مقدسه آن بیان داشتند.»

نمایندگان بهائی نیز دیدگاه خود پیرامون بن‌گوریون را این‌گونه اظهار داشتند: «معظم‌له دارای افکار باز و نظر دوراندیش‌اند و به خوبی لزوم برادری دینی و تحمل و شکیبایی را احساس می‌نمایند.» سپس نماینده مطبوعاتی بن‌گوریون به مناسبت این ملاقات بیانیه‌ای مطبوعاتی صادر و تصریح کرد که نمایندگان بهائی در این ملاقات: «مکتوبی مشعر بر مراتب تقدیر و امتنان خویش نسبت به توجهی که حکومت اسرائیل در فهم قضایا و امور بهائی مبذول می‌دارد، حاوی عواطف بهائیان از برای خیر و تقدم اسرائیل تقدیم داشتند.» ۱.

۲. در ژانویه ۱۹۵۴، رئیس و نایب رئیس و منشی کل هیأت بین‌المللی بهائی، برای عرض تبریک، تقاضای «شرفیابی به حضور رئیس جمهور» را نمودند. رئیس جمهور اسرائیل نیز در اول ماه فوریه اعضای عامله هیأت را به حضور پذیرفتند. در ضمن این ملاقات،

رئیس جمهور اظهار تمایل کرد تا ضمن ملاقات با شوقی از مرکز بهائیت نیز دیدار کند که شوقی «صمیمانه» از او دعوت کرد. ۲. به این ترتیب زمینه دیدار رئیس جمهور رژیم صهیونیستی از اماکن بهائی فراهم می‌آید تا معلوم شود این رابطه دوسویه بوده و بر بنیاد علائق مشترک طرفین بنا شده است. البته ملاقات مسئولان دوطرف تا قبل از دیدار رئیس رژیم صهیونیستی از تأسیسات بهائی در آن کشور در سطوح بالا ادامه داشت. به نوشته نشریه رسمی بهائیان ایران: سرانجام در تحقق این وعده روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴ (۶ اردیبهشت ۱۳۳۳) بن‌زوی رئیس جمهور اسرائیل و همسرش از مراکز و مراقد بهائیان در اسرائیل دیدار کردند. او نخستین رئیس دولتی بود که به این عمل مبادرت می‌کرد. شوقی افندی بلافاصله در ۴ مه (۱۴ اردیبهشت) ضمن برشمردن موفقیت‌های اخیر جامعه بهائیت، بشارت این خبر را نیز به همه بهائیان عالم داد: «این زیارت، اولین تشرف رسمی است که از طرف یکی از روسای دول مستقله... به عمل آمده است» ۳ و لروی آیواس، منشی کل شورای بین‌المللی بهائی و مسئول ارتباط بهائیت با دولتمردان

اسرائیل، نیز در گزارشی پرآب و تاب، این خبر را بازتاب داد. به نوشته او: رئیس جمهور اسرائیل، «هنگام تودیع، از مهمان‌نوازی و محبتی که از طرف حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] ابراز شده بود، اظهار تشکر و امتنان نموده، در ضمن تقدیر از اقدامات و مجهودات بهائیان در کشور اسرائیل، ادعیه قلبیه خود را برای موفقیت جامعه بهائی در اسرائیل و سراسر جهان ابراز داشتند!»^۴

دیدار یادشده، در مطبوعات اسرائیل (نظیر روزنامه جروزالم پست) نیز انعکاس داده شد. ۵ در گزارش آن روزنامه بخشهای دیگری از مذاکرات شوقی و رئیس رژیم صهیونیستی (افزون بر مطالب مندرج در گزارش آیواس) درج شده که میزان صمیمیت و اعتماد متقابل آن دو به یکدیگر را بهتر ترسیم می‌کند: «در این ملاقات، رئیس جمهور و ولی امر بهائی راجع به تأثیر دیانت در جامعه بشری با یکدیگر صحبت نمودند و حضرت شوقی ربانی اظهار فرمودند: امید است مرکز جهانی بهائی در اسرائیل بتواند در ترقی و تعالی مملکت و سعادت اهالی مستمراً متزایداً مؤثر واقع شود و نیز به این نکته اشاره فرمودند که از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه با دولت و بلدیة [= شهرداری] حیفا داشته‌اند.»^۶

ضمناً چون دیدار رئیس جمهور اسرائیل از مرکز بهائیان و قبور سران آن با آغاز دومین سال «جهاد روحانی» بهائیان همزمان شده بود، به همین دلیل شورای بین‌المللی بهائی در روز ۲۷ آوریل (یک روز پس از دیدار رئیس رژیم صهیونیستی) این تقارن را به فال نیک! گرفته و می‌گوید: سال دوم جهاد روحانی با تشریف رئیس جمهور محترم دولت اسرائیل به مقام مقدس اعلی [= قبر علی محمد باب] ... به مبارکی و میمنت آغاز گردید.^۷

این ملاقاتها و بحث و تبادل نظرها آنقدر در سطوح بالا ادامه یافت که هماهنگی و همدلی گسترده‌ای را در اهداف دو طرف موجب شد به همین دلیل هیأت بین‌المللی بهائی در حیفا تصریح می‌کند که: «هر قدر اشخاص در دوائر دولتی [در اسرائیل] مقامشان بالاتر است، حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر [= بهائیت] بیشتر است به همین طریق، مقامات عالیه در انجام امور، نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از کمک مضایقه نمی‌کنند.»^۸

این حسن روابط و دید و بازدیدهای متقابل باعث سرور فراوان بهائیان شده و آنان را چنان از مشاهده قدرت پوشالی رژیم صهیونیستی سرمست ساخته بود که بی‌محابا به حمایت از آن رژیم در نشریات بهائیان می‌پرداختند، که به عنوان نمونه می‌توان به مقاله باهر فرقانی در مجله آهنگ بدیع (سال ۱۳۴۰، ش ۵، ص ۱۳۸) اشاره کرد.

دیدارهای سران رژیم صهیونیستی و بهائی که نقش مهمی در تسهیل و گسترش فعالیت‌های فرقه بازی می‌کند، به همین محدود نشد و ده سال بعد در روز ۱۸ فروردین ۱۳۴۳ ژالمان شازار رئیس جمهور بعدی اسرائیل نیز در راس هیئتی از مرکز بهائیان در حیفا دیدار کرد. مشروح این دیدار و تعبیری که بهائیان برای گزارش آن انتخاب کرده‌اند، میزان علائق طرفین به یکدیگر را نشان می‌دهد. شرح این ملاقات به نقل از نشریه رسمی بهائیان ایران خواندنی است:

«حضرت ژالمان شازار رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق خانمشان و شهردار حیفا و خانمش و جمعی دیگر از اولیای امور کشور اسرائیل در تاریخ هفتم آوریل ۱۹۶۴ از مرکز عالم بهائی به طور رسمی دیدن کردند. حضرت رئیس جمهور و همراهان از طرف اعضای بیت‌العدل «استقبال شده... و به این مناسبت حضرت رئیس جمهور تحیات و ادعیه خالصانه خود را برای عموم احبا [= بهائیان] در سراسر عالم ابلاغ نمودند و چندی بعد به یادبود این دیدار یک آلبوم عکس... به مشارالیه هدیه گردید... حضرت رئیس جمهور پس از دریافت این هدیه در ضمن نامه‌ای، تشکرات قلبی خود را اظهار و مجدداً پیام دوستی و حسن نیت خود را برای جامعه جهانی بهائی فرستاده‌اند.»^۹

در کنار این دیدارهای رسمی، بهائیان نیز به طور مرتب به دیدار صهیونیست‌ها شتافته و گزارش لحظه به لحظه از تحولات امور را به آنان ارائه می‌کردند. فی‌المثل سال ۱۳۴۷ اندکی قبل از جنگ اعراب و اسرائیل و اشغال بخش وسیعی از سرزمینهای اسلامی در جریان دومین دوره انتخاب کادر مرکزی بهائیان جهان که به بیت‌العدل موسوم است و هر ۵ سال یک بار در اسرائیل و با حضور

نمایندگان بهائیان سراسر جهان برگزار می‌شود در روز سوم همایش، درست هنگام اعلام اسامی اعضای جدید کادر مرکزی بهائیان جهان، یکی از سران بهائیت به نام اولینگا و چند نفر دیگر از سران فرقه به دیدار رئیس جمهور اسرائیل لوی اشکول می‌روند که این امر از اهمیت این انتخابات برای رهبران اسرائیل حکایت می‌کند. ۱۰

رادیو اسرائیل گزارش این اجلاس بهائیان را به شکلی وسیع، هم در بخش عبری و هم به سایر زبانها (من جمله عربی) پخش کرد و مطبوعات معروف اسرائیل همچون جروزالم پست نیز شرح مفصلی پیرامون اهداف این نشست را چاپ کردند. ۱۱

در اینجا بی‌مناسب نیست که به جلوه‌های دیگری از روابط فرقه و صهیونیسم که همدلی و همسویی دو طرف را در مقابل یکدیگر نشان می‌دهد، پردازیم، از جمله این تعاملات، حضور اعضای هیئت نمایندگی اسرائیل در سایر کشورها در مجامع مختلف بهائی است که در زیر بعضی از موارد آن را به نقل از نشریات بهائیت ذکر می‌کنیم:

۱. هنگامی که شوقی افندی آخرین رهبر بهائیان در لندن از دنیا رفت و قرار شد در همان شهر دفن شود، دولت اسرائیل به سفارت خود در انگلستان دستور داد در این مراسم حضور فعالانه داشته باشد. لذا در غیاب سفیر کبیر اسرائیل در لندن، کاردار سفارت به نام «گیرشون اولر» در مراسم تشییع شرکت جست. ۱۲

به نوشته منابع بهائی در طول مراسم تشییع و تدفین، کاردار اسرائیل همچون یک صاحب‌عزا با قدم آهسته و گردنی خمیده، پا به پای سران بهائیت حضور داشت و از چهره‌اش غم و تأثر می‌بارید. ۱۳

۲. به گزارش نشریه رسمی بهائیان ایران، در ماه جولای سال ۱۹۶۰ (تیرماه ۱۳۳۹) تعداد ۱۷ هزار نفر از ساختمان بهائیان در امریکا بازدید کردند. در این گزارش به عنوان چهره‌های سرشناس بازدیدکننده از موشه اتریونی ساکن اسرائیل و نماینده دولت اسرائیل برای شرکت در یک کمیته اداری نیز نام برده می‌شود تا شاید اسباب تجدید روحیه برای بهائیان سرخورده و مأیوس باشد. ۱۴

۳. بهائیان امریکا برای غرس نوعی گل سرخ به نام ماریان آندرسون در محوطه ساختمان مرکزی خود در آن کشور مراسمی برگزار کردند، در این مراسم جمعی از شخصیتها، از جمله ژنرال کنسول اسرائیل حضور داشت و به ایراد سخن نیز پرداخت: «آقای «جاکوب بارمور» ژنرال کنسول اسرائیل در ضمن بیانات خود آرزو کرد که گل سرخ ماریان آندرسون به زودی در مقامات مقدسه بهائی در جبل کرم‌ل نیز که شهرت جهانی یافته‌اند، غرس شود». ۱۵

۴. در اردیبهشت ۱۳۴۲ اجلاس تعیین کادر مرکزی بهائیان جهان در حیفا برگزار شد. در این مراسم کلیه حاضران به مناسبت فوت رئیس جمهور اسرائیل اسحاق بن‌زاوی یک دقیقه سکوت کردند و پیام تسلیت فرستادند. نشریه جروزالم پست همچنین تسلیت مربوطه را نیز درج کرده است. ۱۶

پی‌نوشت ها:

۱. متن کامل خبر در اخبار امری امریکا، ش ۲۴۵ و ترجمه آن توسط ذکرالله خادم در اخبار امری ایران درج شده است ۲. اخبار امری، سال ۱۳۳۳، ش ۳ (تیرماه)، صص ۸-۹. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۱-۲ (اردیبهشت خرداد)، صفحات اولیه ۴. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۳ (تیرماه)، صص ۸-۹. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۱ و ۲ (اردیبهشت خرداد)، ص ۱۵. همان، سال ۱۳۳۳، ش ۱ و ۲ (اردیبهشت خرداد)، ص ۱۵. همان، سال ۱۳۳۱، ش ۵ (شهریور) ۹. همان، آبان ۱۳۴۳، ش ۸، صص ۴۰۵-۴۰۶. همان، خرداد ۱۳۴۷، ش ۳، ص ۱۳۷ و آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۸.
- آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۱ و ۲، ص ۱۳. همان، سال ۱۳۳۹، ش ۸-۱۰، ص ۲۶۳. همان، سال ۱۳۳۹، ش ۸ تا ۱۰، ص ۲۶۸. اخبار امری، سال ۱۳۴۰، ش ۳ و ۴، ص ۱۷۸. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۴، ش ۲، ص ۱۶۶۰. اخبار امری، ۱۳۴۲، ش ۸ و ۹، (آبان آذر)، ص ۵۰۵.

بہائیت و صہیونیسیم

بہائیت و صہیونیسیم

بیوند دیرین

روابط سران بہائیت با صہیونیسیم، سابقہ ای درازتر از عمر «رژیم اسرائیل» دارد.

می دانیم کہ اسرائیل یکبارہ در سال ۱۹۴۸ بہ وجود نیامد بلکہ مقدمات انجام آن از دهہا سال قبل توسط صہیونیستہا و با ہمکاری بریتانیا فراہم شدہ بود. چنانکہ وقتی ہرتزل (تئوریسین صہیونیسیم) در اواخر قرن ۱۹ کتاب «یک دولت یہودی» را نوشت، گفت: من دولت یہودی را پی افکندم! و بویژہ اندیشہ تأسیس دولت یہود در فلسطین، و سوق یہودیان جہان بہ آنجا، دست کم از همان قرن ۱۹ ذہن دانشوران صہیون را بہ خود مشغول، و برای تحقق آن، بہ تکاپو واداشته بود کہ نمونہ ای از آن را در نقش خاندان جہود / سرمایہ دار «روچیلد» (شاخہ فرانسه و لندن) و عناصری نظیر دیسرائیلی در خرید سهام کانال سوئز، می بینیم کہ جای شرحش اینجا نیست.

با توجہ بہ این سوابق، بسیار معنی دار است کہ می بینیم حسینعلی بہاء (مؤسس بہائیت، زندانی عکای فلسطین، و متوفی ۱۳۰۹ ق) مژدہ تجمع و عزت یابی یہودیان در ارض موعود را مطرح می سازد، بہ طوری کہ دهہا سال بعد، بشارتہای او بہ تأسیس اسرائیل (با زمینہ چینی اتباع او) در مطبوعات غربی (نظیر ایتالیا) منعکس می شود. ۱.

نیز عباس افندی (متوفی آذر ۱۳۰۰ ش / نوامبر ۱۹۲۱) کہ دست کم از آغاز قرن ۲۰، در اثر ملاقات با سران صہیونیسیم (ہمچون بن زوی) از طرحہای نہان و آشکار صہیونیسیم جہانی نسبت بہ فلسطین بی خبر نبود، در ۱۹۰۷ برای حبیب مؤید (کہ بہ گفتہ استاد شہبازی: بہ یکی از خاندانہای یہودی بہائی شدہ تعلق داشت) تشکیل اسرائیل را این گونہ پیشگویی می کند: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسہ است. عن قریب قوم یہود بہ این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحہ الہیہ است و شک و تردید ندارد. قوم یہود عزیز می شود... و تمامی این اراضی بایر آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکنندگان یہود جمع می شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می شود و تردیدی در آن نیست.» ۲.

بن زوی (از فعالان صہیونیسیم، و رئیس جمہور بعدی اسرائیل) خود بہ ملاقاتش (ہمراہ ہمسر خویش) با عباس افندی تصریح دارد ۳ و تاریخ این دیدار را نیز در سالہای ۱۹۰۹، ۱۹۱۰، ۱۹۱۱، یعنی حدود ۴۰ سال قبل از تأسیس اسرائیل (۱۹۴۸ م) می داند، کہ نشانگر عمق استراتژیک روابط بین سران بہائیت و صہیونیستہا است. شواہد تاریخی ہمچنین از ارتباط سران فرقہ با اعضای خاندان روچیلد، گردانندگان و سرمایہ گذاران اصلی در طرح استقرار یہودیان در فلسطین، حکایت دارد. شواہد این مطلب، سخن خود عباس افندی بہ حبیب مؤید است کہ می گوید: «مستر روچلد آلمانی نقاش ماہری است. تمثال مبارک را با قلم نقش در آورده و بہ حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمہ در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند تا بہ آلمانی ترجمہ و نوشته شود...» ۵.

پی نوشتہا:

۱. آہنگ بدیع، نشریہ جوانان بہائی ایران، سال ۱۳۴۷، ش ۷ و ۸، ص ۲۰۹. ۲. خاطرات حبیب. ص ۲۰؛ آہنگ بدیع، سال ۱۳۳۰، ش ۳، ص ۵۳. ۳. اخبار امری (نشریہ رسمی محفل ملی بہائیان ایران)، تیر ۱۳۳۳، ش ۳، صص ۸-۹. ۴. همان، بہمن اسفند ۱۳۴۰، ش ۱۱-۱۲، صص ۶۲۰-۶۲۱. ۵. خاطرات حبیب، ص ۲۳۹. برای توضیح بیشتر ر.ک، مقالہ «جستارہایی از تاریخ بہائیگری در ایران»، عبد اللہ شہبازی، تاریخ معاصر ایران، سال ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲.

حضور در انجمنهای ماسونی و شبه ماسونی

حضور در انجمنهای ماسونی و شبه ماسونی

علی رجبی

با دستگیری و اعدام باب و وقوع حوادث خونین در ایران (در خلال سالهای ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ق) نظیر ترور آیت الله شهید ثالث و آشوب در نقاط مختلف ایران (مازندران، زنجان و نیریز) مقارن با سالهای نخست سلطنت ناصرالدین شاه، اوضاع کشور بسیار آشفته شد و حمایت پنهان و آشکار بیگانگان از عناصر شورشی، بر پیچیدگی اوضاع افزود. اما اقدامات قاطع امیرکبیر در سرکوب غائله، عرصه را بر آنها تنگ کرد و توانست موج ناآرامی‌های ناشی از شورش مسلحانه بایان را مهار کند. اتباع باب که بعد از اعدام او بر سر جانشینی دچار درگیریهایی شده بودند در ۱۲۶۸ق ناصرالدین شاه را با هماهنگی برخی از سران حکومت نظیر میرزا آقاخان نوری ترور کردند که البته به جایی نرسید و توطئه گران (از جمله حسینعلی بهاء) دستگیر شدند. حمایت جدی سفارت روسیه و شخص سفیر، پرنس دالگوروکی، از بهاء باعث شد که او همچون یک تحت‌الحمایه روس از زندان و اعدام نجات یافته و در ۱۲۶۹ تحت‌الحفظ به بغداد منتقل شود. بهاء با همکاری برادرش (یحیی صبح‌ازل) که او نیز خود را به بغداد رسانده بود موفق شد بایان را گرد خود جمع کند و به فعالیت‌های سوء خویش ادامه دهد. در فاصله ۱۲۸۰ تا ۱۲۷۰ق اتفاقات مهمی در ایران رخ داد که از جمله آنها می‌توان به واقعه تجزیه هرات و افغانستان از ایران، تأسیس فراموشخانه فراماسونری ملکم خان و انحلال آن، ورود مانکجی لیمجی هاتریا (رئیس سازمان اطلاعاتی انگلیس در ایران) به کشورمان در ۱۲۷۰ق و ملاقاتش در ۱۲۸۰ق با حسینعلی بهاء در بغداد اشاره کرد.

با سرخوردگی بایان از عدم موفقیت در سرنگونی قاجاریه و آشنایی آنها با افکار و تحرکات اعضای محفل فرهنگی مانکجی نظیر شاهزاده جلال‌الدین میرزا، آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزا حسین‌خان سپهسالار و...، تغییراتی در روش فکری ایشان به وجود آمد و آنها با افکار ماسونی و لیبرالی آشنا شدند. بایان در ادرنه با افکار آخوندزاده (یعنی همان بالگونیک فتحعلی آخوندوف: دستیار نایب السلطنه روسیه در قفقاز اشغالی، و یکی از مروجین فراماسونری در ایران) آشنا شدند. آنان با دیدن مکاتیب جلال‌الدوله و کمال‌الدوله اثر آخوندوف پی بردند غیر از دعاوی باب، حرفهای دیگری نیز از جمله افکار ضددینی آخوندوف و ملکم وجود دارد که در ایران رواج یافته است. نفوذ سپهسالار و ملکم در حلقه اطرافیان ناصرالدین شاه به آنان آموخت که اگر راه شورش مسلحانه مسدود است، از راه دیگر هم می‌توان به مقصود رسید.

آنان با تدوین کتاب «تاریخ جدید» که صورت اصلاح شده «تاریخ قدیم» بایان بود و اثره‌های تند بر ضد شاه قاجار و برخی عوامل حکومت را حذف یا تعدیل کردند و در عوض، همصدا با امثال آخوندوف، حملات پیشین خود به روحانیت را شدت بخشیدند. آنها با استفاده از روش ملکم و آخوندزاده، دست به تألیف رساله‌های جدیدی مانند مقاله سیاح یا رسالات دیگری به تقلید از روش رساله «شیخ و رفیق» زدند. ملکم خان مؤسس فراموشخانه در ایران با حسینعلی بهاء ارتباطاتی داشت. بر طبق گزارش رکن‌الدوله به امین‌السلطان در ۱۳۰۸ق، ملکم در عکا با بهاء دیدار و مذاکره داشته است. ۱. عباس افندی نیز بعدها طی نوشته‌ای تلویحاً از زحمات ملکم تقدیر و از اینکه دوستانش حق او را پاس نداشتند اظهار تأسف می‌کند. ۲.

ارتباط بهاء با مانکجی، که یکی از مهمترین پله‌های ارتباط بین بهائیان با فراماسونها و دولت بریتانیا بود، بسیار مهم است. جایگاه سیاسی / اطلاعاتی مانکجی در تحولات ایران، عضویتش در لژهای ماسونی هندوستان و راه‌اندازی فراموشخانه توسط و به تشویق اعضای محفل او در ایران و حضور برخی از بایان در این سازمان مخفی و فوق‌سری جاسوسی، حکایت از تجمع همه براندازان فعال، در تشکیلاتی مخفی می‌کرد که مبارزه با ادیان وحیانی و نفوذ در شئون سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ملت‌های مسلمان را با

ادبیاتی جدید و نوین مبتنی بر اومانیسیم، وحدت عالم انسانی، حکومت واحده بشری و... تعقیب می‌کردند. نقش مانکجی در تدوین تاریخ باب و بهاء و اشتغال بهائیان در تجارتخانه او، ارتباط سران بهائیت را با مانکجی، چهره شاخص فراماسونری در ایران، ثابت می‌کند. (ایام: بحث راجع به مانکجی و روابط او با بهائیان، قبلا در مقاله‌ای جداگانه گذشت).

حضور تعدادی از بایان در انجمنهای مخفی در کنار چهره‌های شاخص فراماسونری و عضویت تعدادی از آنها در فراموشخانه ملکم و لژ بیداری در دوره قاجار و در آستانه مشروطه، حکایت از هم‌نوایی این دو جریان با هم دارد. حیب ثابت از چهره‌های مطرح بهائیت، در کتابچه‌ای تحت عنوان سجن اعظم سخنی دارد که درخور تعمق و پیگیری است. او مدعی است که اکثریت اعضای انجمنی که قبل از طلوع آفتاب در دوره مشروطه تشکیل می‌شد از بایها تشکیل می‌شدند. ۳ احتمالاً منظور او انجمن بین‌الطلوعین است که افرادی نظیر ابراهیم حکیمی، ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، اردشیر جی و... عضو آن بودند.

حضور جدی بایان در لژهای ماسونی و انجمنهای مخفی شبه‌ماسونی حکایت از ارتباط عمیق شاخه ازلی باییت با فراماسونری دارد. حضور افرادی نظیر یحیی دولت‌آبادی، علی محمد دولت‌آبادی، سید جمال واعظ اصفهانی، ملک‌المتکلمین و... در لژ بیداری مؤید این نظر است. یکی دیگر از بهائیان که عضو فراماسونری و دارای درجه ۳۳ فراماسونری بود، علیقلی خان نبیل‌الدوله بود که در لژهای آمریکا عضویت داشت. وی جایگاهی ویژه در نزد بهائیان داشت و مدتی در سفارت ایران در واشنگتن مشغول کار بود. تعلق خاطر سران بهائیت به فراماسونری، با سفرهای عباس افندی به اروپا و آمریکا جلوه آشکارتری به خود گرفت. حضور رهبر بهائیان (سر عباس افندی) در لژهای ماسونی آمریکا و ایراد سخنرانی در لژهای ماسونی و انجمنهای شبه‌ماسونی تئوسوفی ۴، گواهی دیگر بر وجوه و اهداف مشترک این دو فرقه است. این امر در عملکرد سایر بهائیان نیز مشاهده می‌شود، که ذیلاً به اختصار به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

ابوالفضل گلپایگانی، از یاران عباس افندی و از نویسندگان بهائی، در سفر به آمریکا در مجامع فراماسونری حاضر شد و به ایراد سخنرانی پرداخت. ۵. میرزا محمدرضا شیرازی معروف به پروفیسور شیرازی، عضو انجمن تئوسوفی هندوستان، در ۱۹۱۴ با عباس افندی در فلسطین ملاقات کرد و شرح ملاقات و گفتگویش را در بازگشت برای اعضای انجمن تشریح کرد. ۶. روحیه ماکسول (بیوه شوقی افندی سومین رهبر بهائیان) در سفر به برزیل از سوی جمعیت‌های وابسته به فراماسونری لاینز، روتاری و تسلیح اخلاقی مورد استقبال واقع شد. ۷ و با اعضای روتاری و لاینز ملاقات نمود. ۸.

علی‌اکبر فروتن (از سران شاخص و فعال بهائیت) به عنوان نماینده بیت‌العدل در سفر به هنگ‌کنگ در کلوب روتاری حاضر و سخنرانی کرد. ۹. اولینگا از دیگر سران بهائیت در سفر به جامائیکا در باشگاه لاینز سخن گفت. ۱۰. بهائیان می‌کوشیدند اعضای فراماسونری و تئوسوفی را به بهائیت جذب کنند، از جمله «هارلان اوبر» موفق شد دکتر هرمان گروسمن عضو مجمع تئوسونی را به عضویت بهائیت در آورد. ۱۱. بهائیان شهر ساورک برزیل نیز آثار بهائی را در کلوبهای روتاری و لاینز پخش می‌کردند. ۱۲. در سفر جمعی از بهائیان به آفریقا، آنان در کلوب روتاری شهر آروشا حضور یافته و با اعضاء [درباره بهائیت] صحبت کردند. ۱۳. در ۱۳۳۲ بهائیان جشن صد سالگی فرقه خود را در اقدامی معنادار در سالن بزرگ لژ فراماسونری آمریکا به نام «معبد مدینه» برگزار کردند. ۱۴. مجله روتاری اسرائیل به مناسبت صدمین سال تأسیس خود پشت جلد مجله، عکس حسینعلی نوری را چاپ کرد و قسمتی از آثار او را نیز در مجله درج نمود. ۱۵.

در سالهای نهضت ملی شدن نفت، شاهد تشکیل لژ همایون در ایران هستیم که یکی از کارکردهای اصلی آن مقابله با نهضت ضد استعماری نفت، و جاسوسی برای انگلیس بود. یکی از اعضای این لژ دکتر ذبیح قربان از اعضای فرقه بهائیت بود که نفوذ فراوانی در شیراز داشت. او رئیس دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز و عضو مؤسس لژ دیگری به نام حافظ نیز بود. ۱۶. قربان در رژیم پهلوی، تا ریاست دانشگاه شیراز نیز بالا رفت. او دارای پنجاه سمت رسمی و غیررسمی در کشور بود. وابستگی وی به بریتانیا به قدری

آشکار بود که مردم شیراز هنگامی که کنسولگری انگلیس در شیراز مدتی تعطیل شد می‌گفتند: احمق آن کس است که با بودن قربان از تعطیل کنسول خانه خوشحال شود! ۱۷ ذبیح قربان با همکاری مستر شارپ انگلیسی (کشیش کلیسای شمعون غیور شیراز) آرم دانشگاه شیراز را با استفاده از علائم مسیحیت صهیونیستی (سپر عیسویان در جنگهای صلیبی علیه مسلمانان) سفارش داد که استاد محیط طباطبایی از آن پرده برداشت. ۱۸.

امیرعباس هویدا، بهائی دیگری است که به عضویت لژهای ماسونی در آمد و بیش از ۱۳ سال نخست‌وزیری رژیم پهلوی را عهده‌دار بود. جد و پدرش از بهائیان مشهور بودند (جدش محرم راز بهاء و عباس افندی بود). هویدا نیز در لژ فروغی عضویت داشت. ۱۹. در دوره نخست‌وزیری او بهائیت توانست ارکان دولت و نظام را در چنگ خود گیرد و عضو لژ بزرگ ایران و موقعیت خود را تقویت کند. منصور روحانی، عضو کابینه هویدا، و وزیر آب و برق و کشاورزی و منابع طبیعی، دیگر بهائی ماسن آن روزگار بود. او عضو لژهای مولوی، سعدی و مشعل بود و در کلپ روتاری نیز عضویت داشت. ۲۰. همچنین، دارای رابطه نامشروع با وقیحترین خواننده زن عصر پهلوی (عهدیه) بود، که از بازگو کردن اسناد تکان دهنده آن شرم داریم. منوچهر تسلیمی، دیگر بهائی فراماسون و عضو لژ ابن سینا بود که در آن لژ به مقام سرپرست اول و قائم مقام استاد اعظم رسید. وی، که در ۱۳۳۹ دبیر لژ مولوی نیز شد، در کابینه هویدا عهده‌دار وزارت بازرگانی و اطلاعات بود. عباس آرام وزیر خارجه کابینه، دیگر بهائی فراماسون دستگاه پهلوی بود که در لژ ستاره سحر عضویت داشت. ۲۱. این موارد، شمه‌ای از ارتباط بهائیت و فراماسونری در ایران بود که به آن پرداختیم.

ارتباط سران بهائیت با فراماسونری در جهان، موضوعی است که تحقیق و تعمق بیشتری می‌طلبد. فراماسونری و بهائیت در ایران و جهان اسلام، دارای اهداف مشترک بوده و از منشاء مشترکی نیز حمایت می‌شوند. خاستگاه اصلی فراماسونری، اندیشه‌های (در گوهر) صهیونیستی و آرمان‌های صلیب صهیون و به اصطلاح رایج: مسیحیت صهیونیستی است. از سوی دیگر، پیوند عمیق سران بهائیت با صهیونیسم و خدمات آنان به مسیحیت صهیونیستی، باعث نزدیکی این دو جریان به یکدیگر شده است. استعمار می‌کوشد از این دو، به مثابه ابزاری جهت شکستن اقتدار و صلابت فرهنگی جهان اسلام، و نفوذ در ارکان حکومت‌های سرزمینهای اسلامی، سود جوید واقعیت تلخی که، مقابله با آن، هوشیاری نخبگان سیاسی و فرهنگی جهان اسلام را طلب می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابراهیم صفایی، پنجاه نامه تاریخی، دوران قاجاریه، ص ۱۲۱. ۲. مائده‌های آسمانی، ۹/۱۴۴. ۳. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد حبیب ثابت ۴. آهنگ بدیع، سال سوم، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۱۶. ۵. آهنگ بدیع، سال هشتم، ش ۶ و ۷، ص ۱۲۸. ۶. آهنگ بدیع، ش ۷ و ۸، ص ۲۰۸. ۷. اخبار امری، سال ۱۳۴۷، ش ۳، صص ۱۸۶-۱۸۷. ۸. اخبار امری، سال ۱۳۴۷، ش ۶ و ۷، ص ۴۴۷. ۹. اخبار امری، سال ۱۳۵۶، ش ۲، ص ۷۷. ۱۰. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۲، صص ۳۳۲-۳۳۳. ۱۱. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۲، ش ۱، ص ۲۷. ۱۲. اخبار امری، سال ۱۳۴۷، ش ۶ و ۷، ص ۴۵۷. ۱۳. اخبار امری، سال ۱۳۵۳، ش ۶، صص ۱۷۶-۱۷۷. ۱۴. آهنگ بدیع، سال هشتم (۱۳۳۲)، ش ۶ و ۷، ص ۱۱۴. ۱۵. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۱۶. ۱۶. راین. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، ص ۳۸۰. ۱۷. همان، ص ۳۸۵. ۱۸. همان، ص ۳۸۵. ۱۹. راین، همان، ص ۶۸۰. ۲۰. همان، ص ۳۷۵ و اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ۲۱. راین، ج ۳، ص ۵۲۷.

شادی از پیروزی تل آویو

شادی از پیروزی تل آویو

تقی صوفی نیارکی

الف) جنگ شش روزه: در ژوئن ۱۹۶۷ (خرداد ۱۳۴۶) با حمله سریع و سنگین ارتش اسرائیل سومین جنگ میان اعراب و اسرائیل در گرفت که با حمایت دول امپریالیستی، به شکست ارتشهای عربی منجر شد و بخش وسیعی از اراضی اسلامی همچون صحرای سینا، ارتفاعات جولان، کرانه باختری رود اردن و قدس به اشغال صهیونیستها درآمد.

بهائیان در خلال این جنگ برخلاف شعارشان مبنی بر «صلح جهانی»، به جای محکوم کردن صهیونیستها به عنوان «آغازگر جنگ و متجاوز»، در کنار ارتش اسرائیل قرار گرفتند و همه گونه حمایت را از صهیونیستها به عمل آوردند و از آن جمله به گزارش ساواک در تاریخ ۱۰/۵/۴۶ مبلغی در حدود ۱۲۰ میلیون تومان (که آن موقع رقم بسیار هنگفتی بود) به وسیله بهائیان ایران جمع آوری گردید که به ظاهر برای بیت‌العدل در حیفا ارسال شود «ولی منظور اصلی آنها از ارسال این مبلغ، کمک به ارتش اسرائیل می‌باشد». ساواک در ادامه می‌افزاید: «مقدار قابل ملاحظه‌ای از این پول به وسیله حبیب ثابت تعهد و پرداخت شده است.» ۱

ب) نبرد رمضان: در اکتبر سال ۱۹۷۳ که مقارن با ماه مبارک رمضان بود، ارتش کشورهای اسلامی در عملیاتی برق‌آسا همچون صاعقه بر صهیونیستها فرود آمدند، تا اراضی خود را باز پس گیرند. نیروهای مصری در مدتی کوتاه از کانال سوئز عبور کردند و دیوار عظیم بارلو را که از سوی صهیونیستها تسخیر ناپذیر خوانده می‌شد، پشت سر گذاردند. در سایر جبهه‌ها نیز سوریه و اردن صهیونیستها را گوشمالی دادند و برای نخستین بار افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل را باطل ساختند. در این اوضاع، نشریات بهائیان به تکاپو افتادند و علیه جنگ و ویرانی! به مبارزه برخاستند. آنان که در طول جنگ سال ۱۹۶۷ سکوت اختیار کرده بودند، این بار به قلمفرسایی پرداختند و در سر مقاله نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران با عنوان: «نزاع و جدال منفور در گاه کبریاست» چنین نوشتند:

بشر غافل خیلی زود اثرات شدید جنگهای گذشته را از نظر دور داشته و تحت عناوین مختلفه به بهانه‌جویی پرداخته و می‌کوشد تا برای اطفای آتش اغراض خویش، دوباره هوا را مسموم سازد و ابناء نوع خود را به دیار نیستی و هلاکت رهسپار نماید.

و در ادامه مقاله، فصل مشبعی در مذمت جنگ سخن گفتند. ۲

بهائیان چنان از شکست صهیونیستها سرخورده و ناراحت شده بودند که حتی مجله ورقا، نشریه ویژه نونهالان بهائی، را نیز از مویه‌های خویش بی‌نصیب نگذاشتند و در شماره آبان ۵۲ (اولین شماره پس از جنگ) در مقاله‌ای مفصل که ظاهراً یک دختر بچه بهائی به نام سویدا معانی (از بهائیان ایرانی تبار ساکن اسرائیل) فرستاده است، شدیداً برای خانواده‌های صهیونیست که فرزندانشان را به میدانهای جنگ فرستاده‌اند، نوحه‌سرایی کرد و با استفاده از عبارات عاطفی کوشیدند احساسات اطفال بهائی را به نفع صهیونیستها تحریک کند و این کودکان را از ابتدا با محبت صهیونیستها و کینه مسلمانان پرورش دهد. در بخشی از این مقاله می‌خوانیم:

در این چند روزه جنگ، وضع مردم خیلی رقت‌بار بود، مادرها و بچه‌هایشان نگران و پریشان، منتظر وصول اخبار جنگ بودند... وقتی خبر قتل کشته‌شدگان و شماره آنها منتشر می‌گردید، اشکها سرازیر می‌شد و همگی داغدار بودند... و غروبها که مادران دست فرزندانشان را گرفته تنهایی به گردش می‌رفتند، حالت محزونی از چهره همگی نمودار بود. ۳

ممنوعیت بهائیت در سال ۱۹۶۲ در مصر توسط جمال عبدالناصر

دقیقاً به خاطر همین همسویی و همدلی میان صهیونیستها و بهائیان، و تلاش عناصر بهائی در کسب اطلاعات در کشورهای اسلامی، بود که مسلمانان به این فرقه حساس شدند و اقدامات زیر را سامان دادند:

۱. در سال ۱۹۶۰ در خلال مجمع عمومی مؤتمر اسلامی بیت‌المقدس، یکی از شرکت‌کنندگان ایرانی از نقش اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل سخن گفت که البته کشورهای عربی مسئله را جدی نگرفتند.

۲. پس از شکستهای سنگین اعراب از اسرائیل و روشن شدن نقش بهائیان در کشورهای اسلامی مبنی بر کسب اطلاعات به نفع رژیم صهیونیستی، اتحادیه عرب در برابر این فرقه موضعگیری کرد و موضوع بهائیت در دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» قرار گرفت. این دفتر مأموریت داشت که تمام شرکتها و مجتمعهای صنعتی و اقتصادی خارجی را که با اسرائیل منافع مشترک دارند شناسایی و نام آنها را برای تحریم در اختیار کشورهای عربی قرار دهد.

خبرگزاری رویتر در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ از دمشق به نقل از محمد محبوب مسئول دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل، اعلام کرد که در کنفرانس ماه آینده، مبارزه با گروه بهائی از سوی این دفتر به طور جدی بررسی خواهد شد و به طور رسمی این فرقه را یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم خواند. ۴ همین مضمون را خبرگزاری خاورمیانه، همان روز به نقل از محبوب مخابره کرد. کنفرانس مزبور روز ۲۳ فوریه در قاهره برگزار شد و تصمیمات آن، در ۲۵ فوریه منتشر شد. اجلاس مزبور پیرامون بهائیت تصمیم مهم زیر را اتخاذ کرد:

و قرر المكتب ايضاً فرض حظر على نشاط البهائيين في الدول العربية و اغلال محافلهم بعد ان ثبت ان الصهيونية تستر ورائهم. ۵. یعنی: همچنین دفتر [تحریم اعراب علیه اسرائیل] مقرر داشت که دولتهای عربی باید از تحرکات بهائیه و تشکیل محافل آنها شدیداً جلوگیری کنند زیرا [برای اعضا مسلم شد که] صهیونیسم پشت آنان پنهان شده است.

ج) مجمع الفقه الاسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی بالاترین مرجع دینی در جهان اسلام است که فقهای ۵۷ کشور اسلامی از تمامی مذاهب و فرق حتی وهابیت در آن عضویت دارند. این مجمع در جلسات ۱۸ تا ۲۳ بهمن ۱۳۶۶/۶ تا ۱۱ فوریه ۱۹۸۸ خود طی مصوبه‌ای، «ادعای رسالت بهاءالله و نزول وحی بر وی» و دیگر معتقدات بهائیان را مصداق «انکار ضروریات دین» شمرد. ۶ در ۲۶ ژانویه ۱۹۸۷ مطابق با ۲۹ جمادی الاول ۱۴۰۷ نیز قطعنامه‌ای به امضای فقهای شیعه و سنی عضو مجمع منتشر کرد که بهائیان را به اجماع مسلمانان، کافر و خارج از دین اسلام شمرد و خواستار برخورد مقتضی با آنان از سوی دولتها و ملت‌های اسلامی می‌شد. ۷.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۳۲ و سند ۲/۹۶. ۲. اخبار امری، سال ۱۳۵۲، ش ۱۳، سخن ماه (نزاع و جدال منفور در گاه کبریاست)، صص ۳۷۷-۳۸۰. ۳. ورقا، نشریه نونهالان بهائی ایران، سال ۱۳۵۲، ش ۸ (آبان)، صص ۲۰-۲۲. ۴. محمدرضا نصوری، پیوند و همکاری متقابل بهائیت و صهیونیسم. مندرج در: فصلنامه انتظار موعود، ش ۱۸، ص ۲۴۷ به نقل از بولتن خبری سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، دفتر مرکزی. خبر ۲۳۲، ۲۱ دی ۱۳۵۳. ۵. همان ۶. مجمع فقه اسلامی، مصوبه‌ها و توصیه‌ها: از دومین تا پایان نهمین نشست، ترجمه محمد مقدس، قم ۱۴۱۸، صص ۸۴-۸۵. ۷. مع مؤتمرات مجمع الفقه الاسلامی (المؤتمرات الفقهیه)، محمد علی تسخیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱/۳۲۶۳۲۷.

موج بیداری اسلامی، و افول فرقه ضاله

موج بیداری اسلامی، و افول فرقه ضاله

دکتر علی اکبر ولایتی، محقق، نویسنده، پزشک و سیاستمدار برجسته و صاحب‌نام معاصر است که اهل نظر، گذشته از سمت‌های مهم سیاسی، با آثار و تألیفات ارزشمند وی در رشته‌های مختلف آشنایند. شناخت و تبیین حقایق تاریخی ایران، اسلام و جهان، از جمله دغدغه‌ها

و دل مشغولی‌های اساسی و دیرین او است که به تدوین کتب و مقالات و برگزاری کلاسها، سخنرانی‌ها و گفتگوهای بسیار توسط

ایشان انجامیده است و به عنوان یکی از آخرین و مهمترین آنها می‌توان به دوره چند جلدی «پویایی فرهنگ و تمدن اسلامی ایران» اشاره کرد که اخیراً منتشر شده است. در زیر، گفتگوی ما را با استاد پیرامون فرقه‌های ضاله باییت و بهائیت می‌خوانید: جناب دکتر ولایتی، با تشکر از قبول زحمتی که جهت انجام مصاحبه فرمودید، اولین سؤال را آغاز می‌کنم: ما در قرن ۱۳ هجری (برابر ۱۹ میلادی) در جهان اسلام از ایران تا شبه قاره هند شاهد پیدایش مسلکها و فرقه‌های خاصی هستیم که ادعاهای شگفتی دارند: ادعای نبوت و قائمیت می‌کنند، دین اسلام را از اساس منسوخ می‌شمرند و حتی بعضاً حکم به قتل مسلمانان و سوزاندن آثار و کتب آنان می‌کنند، و با این کار، بین امت اسلام انشقاق دینی، و به تبع آن، تفرقه و کشمکش اجتماعی و سیاسی و حتی نظامی پدید می‌آورند.

پیش از آن تاریخ، البته ما در بین مسلمانان، اختلافات فکری و حتی سیاسی و نظامی کم نداشته‌ایم، ولی به نظر می‌رسد که این مسلکها و عناصر ایجاد کننده آن، اختلافشان با مسلمانان، از سنخ اختلافات معمول پیشین (مثلاً چالشهای کلامی «اشاعره» و «معتزله» و امثال آن) نیست؛ بلکه اولاً با «کل مسلمانان» درگیری دارند، نه با گروه و مشربی خاص. ثانیاً درگیریشان جنبه «براندازی» و «نابودی» اساس اسلام را دارد. یعنی، افراد و جریانهایی هستند که نسبت به کلیت اسلام و مسلمانان، موضع منفی، آن هم بسیار خصمانه و براندازانه دارند.

باییت و بهائیت در ایران، و قادیانی‌گری در هند و پاکستان، نمونه‌های بارز این امرند. فکر می‌کنید در آن برهه از تاریخ، چه اتفاقی در جهان اسلام رخ داده بود که اینگونه عناصر و مسلکهای «برانداز» از بین جوامع اسلامی سر برمی‌آورند و رابطه و نسبتشان با حوادث روز جهان، و مسائل و مشکلاتی که از بیرون توسط قدرتهای استکباری برای امت اسلام پیش آمده بود، چیست؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. ببینید قرن ۱۹ دوران اوج اقتدار بعضی از امپراتوریهای استعماری است که در راس آنها باید از انگلیس، روسیه و فرانسه نام برد و هر سه هم با جهان اسلام درگیری دارند. بریتانیا یک منطقه مهم و پهناور از جهان اسلام را که شبه قاره هند (شامل بنگلادش، هند و پاکستان امروزی) باشد اشغال کرده و به افغانستان هم دست اندازی می‌کند. فرانسه به شمال آفریقا (از مصر تا مراکش و الجزایر) چشم طمع دوخته و کشورهای چون الجزایر را به اشغال خود در می‌آورد. روسها هم ایران و آسیای مرکزی را هدف گرفته‌اند و می‌کوشند از طریق ایران و افغانستان، به هند و آبهای گرم خلیج فارس دست یابند. تصرف قسطنطنیه، مرکز خلافت عثمانی، هم از جمله اهدافشان بود.

بله، و بخشهایی از امپراتوری عثمانی، که نبرد بین روسها و عثمانیها در کریمه، از نقاط عطف درگیری آن دو بود. یعنی، کل دریای سیاه، یک زمانی متعلق به مسلمانان بود و بخشی از آن در اختیار ایران و بخش همیشه در اختیار عثمانی قرار داشت. ولی روسها بتدریج با نیروی نظامی جلو آمدند و بخش قابل توجهی از سواحل دریای سیاه و از جمله، مهمترین آنها، شبه جزیره کریمه، را گرفتند، که بعدها استالین، مسلمان‌های ساکن کریمه را که تاتارهای مسلمان بودند به جاهای دیگر نظیر تاتارستان تبعید کرد. خوب، استعمارگران (که در پی اشغال و استثمار ممالک شرقی و اسلامی بودند) در مقابل خود با یک مقاومتی در بین مردم مواجه شدند. یافتن ریشه‌ها و موجبات این مقاومت هم برای آنان چندان مشکل نبود. همه آنها به این نتیجه واحد رسیدند که: باورها و اعتقادات دینی اسلامی بین مسلمین، موجب چنین مقاومتی در برابر نفوذ و تجاوز استعمارگران شده است. زیرا می‌دیدند که چنین مقاومتی، یا چنین حدی از مقاومت، در نقاط غیرمسلمان نشین (مثل بخش مهمی از آفریقا و امریکای لاتین) وجود ندارد. برای آنکه بتوانند این مانع را که اسلام و باورهای حیاتبخش آن باشد به طور ریشه‌ای و بنیادین، از سر راهشان بردارند، دست به اقدامات گوناگون زدند، که یکی از مهمترین و خطرناکترین آنها، ایجاد اختلالات فکری و اعتقادی در ذهنیت مسلمانان بود که از جمله، به صورت ایجاد و شکل‌دهی مسلکها و مذاهب ساختگی بروز یافت.

پیدا است، اگر استعمارگران بیایند با همان فرهنگ و ادبیاتی که مسلمانان با آن آشنا و مأنوسند، یک مسلک جعلی و مذهب

دروغین ایجاد کنند، این توطئه بیشتر نزد مسلمان‌ها مقبولیت می‌یابد، تا یک فرایندی که برای مسلمان‌ها غریب و ناآشنا است. فرض بفرمایید اگر این مهدی‌ها و پیامبران دروغین، مثلاً در روسیه یا انگلیس ظاهر می‌شدند، یعنی مثلاً میرزا علی محمد باب رسماً در هیئت یک لرد انگلیسی یا کنت روسی و فرانسوی ظاهر می‌شد در حالی که، خوب، نفوذ روسها یا انگلیسی‌ها در کشور خودشان خیلی بیشتر بود تا ایران و دیگر کشورهای اسلامی این به اصطلاح پیغمبر یا خدای جعلی! هیچ، کاربردی در بین مسلمان‌ها نداشت. یعنی مسلمان‌ها به عنوان اجنبی به او نگاه می‌کردند...

تازه در آن صورت هم، باید یک شجره‌نامه ایرانی و شرقی برایش دست و پا می‌کردند...!

بله. اما اگر استعمارگران بیایند و بعضی از افرادی را که اعتقادات صحیح یا حتی تعادل روانی درستی ندارند چون بعضی از این مدعیان قرن نوزدهمی، این طور بودند! پیش بیاندازند و یک عده مرید برایشان جمع کنند و بالاخره یک مذهبی را با التقاطها و سرقتهایی از اسلام و فرهنگ اسلامی ایجاد کنند، این کار غیرممکن و بی‌نتیجه نخواهد بود و لذا است که در ایران، بایه و بهائیه را درست کردند و در هند، قادیانی‌ها را. و همین طور، هر قدرت استعماری هم، به قدر وسعش از این خوانی که گسترده شده بود بهره‌ای برد؛ هم انگلیسی‌ها و هم روسها. شاید پایه گذار اولیه بابت در ایران، بیشتر، روسها باشند تا انگلیسی‌ها. خوب، علتش هم مشخص است. روسها در پی بلع ایران بودند و به همین منظور به قفقاز لشکر کشیدند و مردم ایران هم، در برابرشان مقاومت کردند. «رساله جهادیه» که در زمان میرزا بزرگ فراهانی (پدر قائم مقام معروف) با امضای بیش از ۱۰۰ نفر از علمای بزرگ وقت شیعه منتشر شد، مردم را به مبارزه با ارتش متجاوز روس تشویق کرد و آنان واقعاً جنگیدند و حتی در ابتدای دوره دوم جنگهای ایران و روس پیروز هم شدند، که البته به دلیل ضعف و بی‌کفایتی حکومت وقت، و خیانت بعضی از سرداران، دوام نیافت...

خوب، دربار تزار در جریان آن جنگ، به مقاومت «دینی» این ملت پی‌برد و دید مادامی که تشیع، که مذهب مبارزه با ظلم و نفی طواغیت است، با قوت در جامعه ایران نفوذ دارد مزاحم آنها و دیگر سلطه‌گران زر و زور است. لذا بیش از هر چیز، هدف حمله شان را تشیع و روحانیت پاسدار آن، قراردادند و برای این امر نیز (مزورانه) از همین فرهنگ شیعه بهره جستند. در واقع، از بستری که موجود بود، برای اهداف شومشان استفاده کردند. بدین گونه که، مهمترین چیزی که در بین شیعه مطرح بود موضوع مهدویت و انتظار ظهور حضرت ولی عصر عجل بود و می‌خواستند بگویند که: «بله! آئی که منتظرش بودید، آمد!» کاری که برای نابودی این باور حیاتبخش، از آن راحت‌تر نمی‌شود!

تصور کنید، مردم منتظرند کسی از در برسد و در رکاب او علیه ظلم و استکبار قیام کنند. یک مرتبه کسی در صحنه ظاهر شده و مدعی گردد که او همان موعود منتظر است. بعد پایش را بالاتر نهاده و ادعا کند که اصلاً دوران اسلام به پایان رسیده است! بعد هم با خواری، دستگیر و به قتل برسد و پرونده مهدویت که یاد و نام آن، خواب خوش مستکبران را برمی‌آشوبد برای همیشه مخومه اعلام گردد!

که البته، وجود این افراد در تاریخ اسلام، خود از جهتی، گویای «اصالت» مهدویت است، چون هیچ کس به اصطلاح، اسکناس هفت تومانی جعل نمی‌کند، یک اسکناس واقعی را می‌سازد! ضمناً به نظر می‌رسد که نسبت به اصل مهدویت، دو نوع حمله صورت می‌گیرد: ۱. حمله مستقیم به این اصل در قالب «انکار» آن، که فکر می‌کنم گلدزیهر (خاورشناس جهود) و دیگران همین راه را انتخاب کرده و اساساً مقوله مهدویت را چیزی ساختگی و جعلی می‌شمارند! ۲. حمله غیر مستقیم، که مهدویت را انکار نمی‌کنند، اما واقعیتش را به شکلهای مختلف تحریف می‌کنند و احیاناً همچون بابت و بهائیت با ادعای اینکه مهدی آمده و رفته است، موضوع را «سالبه به انتفاء موضوع»! جلوه می‌دهند!

همین طور است. و می‌دانید که داستان متمدیان (مهدیهای دروغین) در تاریخ اسلام، داستانی دراز است و تعداد زیادی از افراد، با ادعای مهدویت در تاریخ اسلام ظاهر شده‌اند، اما پس از چندی تکاپوی بی‌حاصل، زیر آوار تاریخ دفن گردیده‌اند...

بهر حال از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که پیدایش مسلک‌هایی نظیر بابیه، بهائیه و قادیانیه در قرن نوزدهم قرن نفوذ و سلطه استکبار در جهان اسلام را عمدتاً بایستی در ربط با تلاش استعمارگران جهت سلطه بر مقدرات کشورهای شرقی و اسلامی مورد بررسی و کندوکاو قرار داد، که البته، نقصها و نارضایتی‌های موجود در جوامع آن روز اسلامی، در کمک غیر مستقیم به پیشبرد این جریانهای استعماری بی‌تأثیر نبوده است...

پیشوایان مسلک بابت و بهائیت (هر چند دین اسلام را از اساس، منسوخ شمرده و با اصول و فروع آن مخالفند، اما به نظر می‌رسد که بیشترین هجمه آنها، متوجه اصل «مهدویت» در اسلام است و برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری اصلی‌شان، معطوف به بمباران و انهدام این اصل اصیل است، و احیاناً سوء استفاده و استفاده ایزاری از آن. فکر می‌کنید علت حمله آنها به این اصل چیست و اصولاً جایگاه اصل مهدویت در تفکر اسلامی بویژه شیعی کجاست؟ اهمیت آن چه مقدار است و این اصل، چه نقش و تأثیری را در تاریخ اسلام داشته و دارد؟

ببینید خود این فرقه‌ها که، از عنوان مهدویت، و در واقع از این ظرفیت، سوء استفاده کردند و آن را به صورت کاذب اشغال نمودند. خوب، با توجه به این امر، اگر بپذیرند که هنوز جایی برای انتظار حضرت صاحب عج باقی مانده که، این امر، نفی خودشان است! چون می‌خواهند بگویند آن شخصیتی که شما منتظرش بودید، آمده است و دیگر منتظر چه‌اید؟! لذا طبیعی است که با اصل مهدویت و انتظار ظهور مخالفت کنند.

می‌رسیم به استعمارگران که این فرقه‌ها را ساخته و پرداخته‌اند. باید دید که آنها چرا به این اصل حمله می‌کنند و اساساً چرا وقتی که قرار شد از یک اصلی برای پیشبرد اهداف و مطامعشان سوء استفاده کنند سراغ این اصل رفتند؟ پاسخ این پرسش نیز با اندکی دقت روشن است: اعتقاد به اصل شورانگیز و امید انگیز «مهدویت»، در واقع، یک دنیا بسیجی ایجاد می‌کند؛ شور و نشوری که این اصل در دلها می‌افکند، به قیام و تحرک ملتها می‌انجامد، یعنی همین چیزی که در سراسر تاریخ شیعه مشهود است. اهل نظر می‌دانند که بخش مهمی از قیامهای تاریخ اسلام، مربوط به شیعه است، و شیعیان، از امامانشان دستور دارند، که همواره برای نبرد در رکاب حضرت حجت سلام‌الله علیه آماده باشند. باور مهدویت، و امید و انتظار استقرار حاکمیت جهانی عدل در آخرالزمان توسط حضرت عج و یارانش، آدمی می‌سازد که نسبت به «وضع موجود»، معترض بوده و در طریق تحقق «وضع مطلوب» نیز، پذیرای جهاد و پیکار است. پیدا است که چنین عقیده‌ای، خواب استعمارگران را برمی‌آشوبد و مانع پیشروی و سلطه‌شان می‌شود. لذا به انحاء گوناگون، می‌کوشند این باور حیاتبخش را مسخ یا نابود کنند.

جالب است بدانید، در اوایل پیروزی انقلاب، صهیونیستها در فلسطین اشغالی کنفرانسی گذاشتند و کارشناسان استعماری را گرد آوردند تا پیرامون ریشه‌های پیدایش و پایداری انقلاب اسلامی، و نسبت این انقلاب با آموزه‌های تشیع، به بحث و کنکاش پردازند. آنها به این نتیجه رسیدند که دو عنصر «عاشورا» و «مهدویت» (عزاداری سالار شهیدان ع و انتظار فرج) عامل پویایی و پایداری انقلاب اسلامی است!

نکته بعدی که می‌خواهیم از محضرتان استفاده کنیم، پیوند بابت و بهائیت با استعمار است. راجع به پیوند این فرقه‌ها با استعمار، نقش آنها در بهم زدن «وحدت ملی» ایران و انحراف جنبشهای ملی و اسلامی این دیار از راست راه اصیل آن توضیح دهید و بفرمایید که نقش اینها در جریانهای استعماری مثل کودتای سوم اسفند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

وقتی تاریخ را ورق می‌زنیم می‌بینیم که حمایت سفارتخانه‌های روس و انگلیس از اینها، آشکار و قابل ردیابی است. مثلاً بابیه‌ها به ناصرالدین‌شاه در تجریش سوء قصد کردند که البته نافرجام ماند. مرتکبین را گرفتند و معلوم شد که از فرقه بابیه‌اند. چند تن از سران بابیه (از جمله: حسینعلی بهاء) را به اتهام همکاری با آنها دستگیر، و پس از محاکمه و زندان، کشتند. آن وقت، از بینشان، تنها حسینعلی بهاء به قتل نرسید، که علت آن هم، حمایت جدی و صریح سفیر روسیه (پرنس دالگوروی) بود و جالب است بدانیم که

بهاء، در بدو امر نیز به خانه منشی سفیر روس در زرگنده گریخت که فامیل نزدیکش بود! اصلاً چند تن از بستگان نزدیک او در سفارت روس کار می‌کردند! بی‌جهت نیست که همه سران دستگیر شده را کشتند، اما جناب ایشان (با کمک سفیر) از زندان رهایی یافت و «تحت الحفظ» غلامان سفارت، خاک ایران را به سوی بغداد ترک گفت.

لوطی نباخته!

دکتر ولایتی: آقای اولمرت، نخست‌وزیر اسرائیل می‌گوید: ما به خاطر بهائیان، به ایران حمله نمی‌کنیم! جالب است که این حرف را یک آدمی می‌زند که هم نزد مسلمانان «منفور» است و هم صهیونیست‌ها به علت شکست فضاحت بارش از حزب‌الله لبنان او را «بی‌عرضه» می‌دانند!

سران بهائیت، جنگ و جهاد را مطلقاً نفی می‌کنند و می‌گویند: ما در دنیا طرفدار «صلح عمومی» و «وحدت عالم انسانی» هستیم! ظاهراً شعارهای جالبی است، اما باید دید این صلح و وحدت، قرار است بین چه کسانی، و آن هم با چه راهکاری و به چه قیمتی، انجام گیرد؟! خوب، یک کسی که به سمت شما تفنگ گرفته و در صدد استعمار و استثمار شما است، شما به او می‌گویید ما با تو می‌خواهیم صلح بکنیم! بعد هم او به حرفتان اعتنا نمی‌کند و می‌آید به ضرب تفنگ، سرزمینتان را اشغال می‌کند. تو هم سالها است که از مرکز تشکیلات جهانی (بیت العدل) داری این حرفها را می‌زنی و این حرفها، اگر موجب تحکیم بنیان استعمار و صهیونیسم نشده باشد، دست کم موجب آزادی حتی یک وجب از اراضی تحت اشغال هیچ کشور اسلامی نشده است. نفی عملی جهاد و مبارزه با کفار محارب و بیگانگان سلطه‌جوی، مطلب بسیار مهمی است که ماهیت و مقصد اینها را برملا می‌کند!

همکاری آشکار و گسترده بهائیان با رژیم فاسد و وابسته پهلوی، نشانه دیگری از ماهیت استعماری این فرقه است. یادمان نرفته که اعضای اینها، بویژه در زمان شاه مخلوع، با تلاش سازمان یافته و حمایت امریکا و اسرائیل، چگونه درون رژیم نفوذ کردند و حتی زمام کابینه (هویدا) و سکان ساواک (پرویز ثابتی) را در چنگ گرفتند. پدر هویدا، عین‌الملک، در آستانه طلوع رضاخان، کنسول ایران در مناطق حساس خاورمیانه عربی بود و در کودتای ۱۲۹۹، نقش مرموزی را در معرفی رضاخان برای کودتا به انگلیسی‌ها ایفا کرد. خود هویدا هم که تکلیفش معلوم است: حدود ۱۴ سال در قالب «نخست‌وزیر بله قربان‌گوی» شاه، در جنایتها و خیانت‌های وی شریک بود و بعد هم که در اثر انقلاب، محاکمه و محکوم به اعدام شد، محافل استعماری غرب (نظیر فراماسونری) درخواست کردند که بخشیده شود.

اجازه بدهید آخرین سؤال را مطرح کنم: به نظر حضرت عالی، تکلیف ملت ایران، بلکه جهان اسلام و بشریت، در مقابل این فرقه و مسلک، مخصوصاً تشکیلات مرموز آنها، چیست و چه موضعی باید اتخاذ کنند؟

خوشبختانه زمینه رشد اینها در سالهای اخیر نسبت به قبل، کم شده و علتش هم آن است که فضای فکری حاکم بر جهان اسلام، دیگر فضای «سازش» و «تقلید» از فرنگ نیست؛ فضای «خودباوری» و «ایستادگی» و «جهاد» فکری و عملی در برابر امپریالیسم و صهیونیسم است.

فوکویاما (صاحب نظریه مشهور «پایان تاریخ») ظاهراً در مقاله‌ای که اخیراً نوشته می‌گوید: «اشتباه ما در ارزیابی کشورهای اسلامی این بود که غافل بودیم از اینکه متفکرین اسلامی الان دارند نسخه بازگشت به ارزشهای اسلامی را توصیه می‌کنند»، و می‌داند که بازگشت به ارزشهای اسلامی هم مستلزم جهاد و مبارزه با مستکبران است. با این حساب، حنای امثال فرقه ضاله دیگر رنگی ندارد. چون فضا طوری است که اگر کسی بخواهد ساز دیگری بزند خلاف جریان آب شنا کرده است.

الان دیگر در جوامع اسلامی، عصر جذایت «لیبرال دموکراسی» و سکولاریسم و این گونه ایدئولوژیها نیست که بهائیان از آن بهره جسته و خود را مثلاً طرفدار صلح جهانی و حقوق بشر و غیره جا بزنند و عده‌ای را بفریبند. حرفهایی که در جای خود، و به معنای

درست خود، صحیح است، اما وقتی امریکا و دیگر کانونهای استکباری و اذناشان این شعارها را مطرح می‌کنند همه می‌فهمند که یک ابزار سیاسی برای پیشبرد اهداف سیاسی است (ادامه جنگ سرد «دالس» و مصداق «کلمه حق یُرادُ بِهَا الباطل»). و گرنه چرا (بر خلاف اصول دموکراسی) رسماً در فرایند طبیعی رشد مردم سالاری در ترکیه و الجزایر و فلسطین و عراق و لبنان که به حاکمیت اسلام گرایان و عناصر اصولگرا می‌انجامد اخلال می‌کنند و دولتهای بریده از مردم را به زور اسلحه و دلار بر آنان تحمیل می‌کنند (نمونه لبنان) یا به جای سپردن کار به دست دولتهای برآمده از اراده ملت، اشغال نظامی کشور را ادامه می‌دهند (نمونه عراق)؟! تسلیحات مرگبار اتمی در اسرائیل را می‌بینند و دم بر نمی‌آورند بلکه کمک هم می‌کنند، ولی عراق را به بهانه تسلیحات کشتار جمعی که هیچ گاه پیدا نشد! به خون می‌کشند و تأسیسات هسته‌ای صلح آمیز ایران را بر نمی‌تابند. ظاهراً حقوق بشر خوب است، اما نه برای امریکا و اسرائیل!

آری، الان دیگر متفکرین بزرگ جهان اسلام، بازگشت به ارزشهای اسلامی را توصیه می‌کنند که یکی از مهمترین آنها، مبارزه برای گرفتن حق و دفع ظلم و استکبار است. این امر، وجهه همت آنها بوده و اصلاً فضای عمومی جهان اسلام چنین است. به این دلیل، شما می‌بینید که در لبنان و فلسطین و عراق و ترکیه و... هر کجا که بیداری اسلام نضجی گرفته، عملاً فضا برای پذیرفتن سیستمها و ایدئولوژیهای وارداتی غربی تنگ شده است.

بازگشت به ارزشهای اسلامی، بازگشت به پایداری و مقاومت در برابر بیگانه است، و نفی دیدگاهی که به اشکال گوناگون (شبه مذهبی یا سکولار)، تسلیم و وادادگی در برابر بیگانه را توصیه می‌کند. لذا زمینه، چندان مناسب برای تبلیغ بهائیت و نظایر آن نیست و با گسترش موج بیداری ملتها، وضع از این هم که هست برایشان بدتر می‌شود. ضمن اینکه، حمایت آشکار قدرتهای استکباری از این فرقه، هرگونه تردید نسبت به وابستگی آنها به نظام سلطه را از ذهنها می‌زداید، و این نیز به ضرر آنها است. یادم هست آقای ریگان، رئیس جمهور اسبق امریکا، در یکی از اظهاراتش از ما می‌خواست که به بهاییها آزادی بدهید...

که با خروش قاطع و پاسخ کوبنده مرحوم امام خمینی روبرو شد که فرمودند: اگر تا کنون شک داشتیم در اینکه سران این فرقه، وابسته به امریکانند حالا دیگر شکمان کاملاً برطرف شد! اخیراً هم می‌دانید، آن گونه که در جراید منتشر شد، جناب اولمرت (نخست وزیر اسرائیل) از اینها دفاع کرد و با این کار، عملاً بستگی اینها را به اسرائیل ثابت کرد...

البته دفاع که چه عرض کنم؟! بیشتر، منتی سر اینها گذاشت و گفت: ما به خاطر بهائیان، به ایران حمله نمی‌کنیم... که آن هم مصداق ضرب‌المثل مشهور است که فردوسی مطرح می‌کند: «به دشت، آهوی ناگرفته مبخش!» در واقع، آهوی ناگرفته را به اینها بخشید!

جالب هم آن است که این حرف را یک آدم بی‌کفایت و منفوری می‌زند! اگر اولمرت، فرض کنید در جنگ با مسلمین (لبنان)، یک پیروزی به دست آورده بود باز این حرف او جا داشت. مثل موشه دایان. موشه دایان در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، وزیر دفاع بود و عملاً نشان داد که دشمن با قدرتی برای مسلمانان است. (هرچند آنجا نیز اگر حمایت امریکا و دول غربی، و خیانت برخی از عناصر عرب، و اغفال عبدالناصر و اینها نبود، نمی‌توانستند آن فتح را بکنند. نشانه‌اش هم جنگ کانال سوئز و نیز اکتبر ۱۹۷۳ بود که برای صهیونیست‌ها پیروزی را دربر نداشت. اما بهر حال، موشه دایان ظاهراً جنگ را برد و لذا اگر او، این منت را سر بهائیان می‌گذاشت، می‌گفتیم هرچند خبیث است، اما بالاخره یک جسارت و توانایی‌ای دارد. اما این جناب اولمرت، هم نزد مسلمانان منفور است و هم به اعتراف خود صهیونیستها، بی‌عرضه است، یعنی در بین مردم خودش هم محلی از اعراب ندارد! آن وقت چنین آدم بدنام و آلوده‌ای می‌آید از بهائیان دفاع می‌کند! اگر آنها عقل داشته باشند باید اعلام بکنند: بابا، اولمرت بیخودی دارد این کار را می‌کند، ما او را قبول نداریم، چون حمایت چنین کسی، کردیت (اعتبار) نیست، ضد کردیت است! خیلی ممنون جناب آقای دکتر، لطف فرمودید.

من هم از شما متشکرم.

پی‌نوشت

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، سال ۲۸، ش ۷۹۶۲، چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۵، ص ۲.

بهائیت و رژیم پهلوی

بهائیت و رژیم پهلوی

بهائیت و رژیم پهلوی

علی حقیقت‌جو

پیوند و همکاری بهائیت با رژیم پهلوی که تاریخ، آن را به دو ویژگی «فساد» و «وابستگی» می‌شناسد از واقعیات آشکار تاریخ است. این همکاری و تعامل، که به نحو «فزاینده» تا آخرین لحظات عمر آن رژیم ادامه داشت، سابقه‌ای حتی بیش از عمر سلطنت پهلوی داشت و به سالها پیش از کودتای ۱۲۹۹ می‌رسید.

۱. بهائیت و کودتای انگلیسی ۱۲۹۹

اسناد و مدارک تاریخی حاکی است که، محفل بهائیت در ایران، مدتها پیش از کودتای «انگلیسی» سوم اسفند ۱۲۹۹، توسط مهره نشاندار خویش: حبیب‌الله عین‌الملک (پدر هویدا نخست وزیر مشهور عصر پهلوی)، رضاخان را کشف و به سر جاسوس بریتانیا در ایران (سر اردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای انجام کودتا معرفی کرد. جز این، عوامل دیگری نیز از بهائیان با کودتاچیان همکاری داشتند که پس از پیروزی کودتا حتی به کابینه سیدضیاء (رهبر سیاسی کودتا) راه یافتند. پاره‌ای گزارش‌ها حاکی است که رضاخان نیز متقابلاً (در تعهداتش به انگلیسی‌ها) وعده‌هایی درباره میدان دادن به این فرقه در ایران، داده بود. در زیر به معرفی عناصر بهائی ذینقش در کودتا می‌پردازیم:

الف) حبیب‌الله عین‌الملک: عین‌الملک (پدر عباس هویدا) از بهائیان سرشناس است که پدرش (میرزا رضا قنناد شیرازی) «از حواریون عباس افندی» ۱ یعنی سر عبدالبهاء (پیشوای بهائیان) و اصحاب سر‌وی بود و تا دم مرگ به وی ارادت داشت. ۲ ادوارد براون می‌نویسد: «محمد رضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء است که پس از وی عهده دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود». ۳ او یکی از ۹ تن بهائینی است که عباس افندی، دو روز پس از مرگ بهاء وصیتنامه (دست کاری شده) بهاء را در حضور آنان گشود و امر به خواندن آن کرد. ۴

پیوستگی و تقرب خاص میرزا رضا قنناد به پیشوای بهائیت، به پسرش عین‌الملک امکان داد که مدتی در جوانی، منشی و مباشر عبدالبهاء باشد. ۵ عین‌الملک در اثر تمریناتی که کرده بود، خطی نزدیک به خط عباس افندی داشت. ۶ فاضل مازندرانی (از مبلغان مشهور بهائی) می‌نویسد: «آقا محمد رضا قنناد... از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت [عباس افندی] شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا ۷ است و از پسرانش: میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت، صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً شغل دولتی و ماموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مآل باسعادت و رضایتی بروز نکرد!» ۸!

یادداشت کوتاهی از عباس افندی در دست است که طی آن از پیروانش در تهران می‌خواهد برای عین‌الملک کاری دست و پا

کنند و برای این کار، به دلیل انتساب عین‌الملک به میرزا رضا قناد، «اهمیت» قائل می‌شود. ۹۰ ظاهراً با همین سفارشها و حمایتها است که عین‌الملک «وارد کادر وزارت خارجه» گردیده و «مدت مدیدی» در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) کنسول می‌شود و تا پیش از جنگ جهانی (دوم) فعالانه به این کار ادامه می‌دهد و در عین حال «به او ماموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ بهائیت پردازد». ۱۰ با این بستگی و پیوستگی، صحت شایعاتی نظیر این که: نام فرزند عین‌الملک (امیرعباس هویدا) را عباس افندی برگزیده ۱۱ و حتی نام وی در اصل: غلام عباس، بوده است، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. عین‌الملک، تحصیل کرده «مدرسه امریکایی‌های بیروت» بود که «همانجا زبانهای عربی، انگلیسی و فرانسه را آموخت». ۱۲ سپس راهی پاریس شد و در آنجا با سردار اسعد بختیاری (از سرداران مشروطه سکولار) ملاقات کرد. پس از چندی معلم فرزندان اسعد شد و به دستگیری او از احمد شاه لقب عین‌الملک گرفت. چندی بعد، نقشی تاریخی (به زیان اسلام و ایران و سود استعمار) ایفا کرد: کشف و معرفی رضاخان به سرجاسوس بریتانیا (سر اردشیر ریپورتر یا اردشیر جی) برای رهبری نظامی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹.

محمدرضا آشتیانی‌زاده، وکیل پراطلاع مجلس شورای ملی در عصر پهلوی، می‌گوید: حبیب‌الله رشیدیان (مستخدم سفارت انگلیس و عامل مشهور بریتانیا در ایران) برایم نقل کرد که چند سال قبل از کودتای ۱۲۹۹، به دستور کلنل فریزر انگلیسی، بیشتر روزهای هفته صبح به «منزل عین‌الملک که از متنفذین و کاملین فرقه بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم» می‌رفتم. در آنجا با اردشیر جی آشنا شدم و اردشیر جی روزی به عین‌الملک گفت: «از شما خواهشمندم که با محفل بهائیان به مشورت بنشینید و از آنها بخواهید تا صاحب منصبی بلند قامت و خوش قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب منصب را با من آشنا کنید، اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب منصب نباید صاحب منصب ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه اثنی عشری خالص نباشد که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که آن صاحب منصب نباید شیعه اثنی عشری خالص باشد. رشیدیان گفت: پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر وسیله آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی‌های دست‌اندر کار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر کنسول انگلیس در بوشهر معرفی می‌نماید». ۱۳

گفتنی است: عین‌الملک که زمان نخست وزیری سیدضیاء جنرال قنصل ایران در شامات بود، روز ششم فروردین ۱۳۰۰ شمسی (یعنی ۱۲ روز پس از کودتا) با روزنامه لسان العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹ ق) مصاحبه‌ای به عمل آورد و ضمن ستایش کودتا، از سیدضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه رفاقت و معاشرت «۱۲ ساله» دارد. ۱۴ (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سیدضیاء دوست و معاشر است). ۱۵ همین جا بیفزاییم که: ادیب السلطنه رادسر، رئیس شهربانی سفاک رضاخان، نیز که ترور مشهور و نافرجام شهید مدرس در اوایل سلطنت رضاخان را منتسب به او می‌دانند، برادر برادر زن همین جناب عین‌الملک، یعنی دایی عباس هویدا بود. ۱۶

ب) موقرال‌دوله: بهائی سرشناس دیگری که در کودتای سوم اسفند نقش داشت و پس از انجام آن نیز در کابینه برآمده از کودتا (به ریاست ضیاء‌الدین طباطبایی) عضویت داشت، میرزا علی محمد خان موقرال‌دوله بود که از «افنان» یعنی خویشاوندان مادری علی محمد باب محسوب می‌شد. ۱۷ موقرال‌دوله، که اندکی پس از کودتای ۱۲۹۹ درگذشت، قبلاً سرکنسول ایران در بمبئی (در سال ۱۸۹۸)، نماینده وزارت خارجه در فارس (۱۹۰۰) و حاکم بوشهر ۱۸ (۱۹۱۱ - ۱۹۱۵) بود و در کابینه سیدضیاء نیز وزارت فواید عامه و تجارت و فلاحت را بر عهده داشت و علاوه بر خویشاوندی با باب، با عباس افندی و شوقی نیز خویشی داشت؛ میرزا هادی، داماد عباس و پدر شوقی، پسردایی موقرال‌دوله بود. ۱۹ اهمیت موقرال‌دوله بین بهائیان تا آنجا است که عباس افندی در

مکاتیب خود ۲۰ فصلی را به وی اختصاص داده است.

موقرالذوله ضمنا پدر حسن موقر افنان بالیوزی (۱۹۸۰-۱۹۰۸م) از گویندگان سابق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی لندن ۲۱ (و به قولی، بنیادگذار این بخش) و از سران طراز اول بهائیت است که ریاست محفل ملی روحانی بریتانیا را در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۳۷ برعهده داشت و در ۱۹۵۷ توسط شوقی افندی، رهبر بهائیان، به عنوان یکی از «ایادی امرالله» منصوب شد ۲۲ و پس از مرگ شوقی نیز «چند سال عضو هیات ایادی امرالله مقیم» فلسطین اشغالی بود. ۲۳

حسن موقر، همچنین، از نویسندگان مشهور بهائیت است و آثار متعددی در تاریخ زندگانی باب و بهاء و عبدالبهاء و مسائل مربوط به آنان (همچون کتاب ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی، طبع ۱۹۷۰) دارد و افزون بر این، مشوق برخی از کتب مشهور و معاصر این فرقه بوده است. ۲۴

ج) افراد دیگر: همکاری بهائیان با کودتاجیان سوم اسفند، به افراد فوق محدود نمی‌شود و حسن نیکو (مبلغ پیشین بهائی که به اسلام گروید و کتابی بر ضد فرقه نوشت) پس از شرحی راجع به ضدیت ارامنه دانشناک با مسلمانان در ایران و عثمانی می‌نویسد: «وقتی سید ضیاءالدین [طباطبایی نخست وزیر کودتا] مصدر کار شد و خواست بلدیة [شهرداری] تأسیس کند، ایپکیان [همکار دیرین سیدضیاء در روزنامه رعد و شهردار منصوب از جانب سید در دوران نخست وزیری] ... فوری بهائیان را که از معارف اخراج شده بودند به روی کار آورد و به علاوه، چندین نفر دیگر را هم در بلدیة وارد نمود، در صورتی که هزاران نفر دیگر بالیاقت تر بودند و حق تقدم داشتند». ۲۵

سیدمحمد کمره‌ای (لیدر دموکراتهای ضد تشکیلی و از مخالفان قرارداد وثوق‌الدوله)، به سابقه همکاری ایپکیان با بهائیان در وزارت معارف زمان وثوق‌الدوله اشاره دارد: «...منتصرالدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: کاسپار ایپکیان، مقاله نویس [روزنامه] رعد ۲۶، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف وثوق‌الدوله] مثل نوکر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من جمله اشراقه خانم زن ابن‌اصدق یا ابهی ۲۷ و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بایها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان می‌گویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است». ۲۸

۲. ماه عسل رژیم پهلوی و بهائیت

پیوند بهائیت با رژیم پهلوی، خصوصا در زمان محمدرضا و سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، به اوج خود رسید و در دو دهه آخر سلطنت وی، آنان به بالاترین مقامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ایران دست یافتند.

سپهبد عبدالکریم ایادی، عنصر مشهور بهائی، در مقام پزشک مخصوص شاه و رئیس بهداری ارتش نفوذی تام در دربار پهلوی یافت و پست مهم نخست وزیری نیز به مدت نزدیک به ۱۴ سال در اختیار عباس هویدا (فرزند همان عین‌الملک) قرار گرفت. افزون بر این دو، می‌توان سیاهه‌ای بلند از مقامات مهم سیاسی و نظامی و امنیتی رژیم در نیمه دوم سلطنت محمدرضا ارائه داد که توسط اعضای این فرقه اشغال شده است. همچون: منصور روحانی (وزیر آب و برق و نیز کشاورزی)، عباس آرام (وزیر خارجه)، سپهبد اسد صنیعی (آجودان مخصوص محمدرضا در زمان ولیعهدی و وزیر جنگ و نیز وزیر تولیدات کشاورزی و مواد مصرفی در زمان سلطنت وی)، غلامرضا کیان‌پور (وزیر دادگستری)، منوچهر تسلیمی (وزیر بازرگانی و اطلاعات)، دکتر منوچهر شاهقلی پسر سرهنگ شاهقلی موذن بهائیان (وزیر بهداری و علوم)، هوشنگ نهاوندی (وزیر علوم)، رئیس دانشگاه تهران و شیراز، رئیس دفتر فرح و یکی از ارکان حزب شه ساخته رستاخیز)، فرخ‌رو پارسای (وزیر آموزش و پرورش)، سپهبد پرویز خسروانی (فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز در جریان کشتار ۱۵ خرداد ۴۲، آجودان فرح، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان تربیت بدنی و مدیر عامل باشگاه تاج بعد از بازنشستگی)، دکتر شاپور راسخ (رئیس سازمان برنامه و بودجه)، پرویز ثابتی (معاون سازمان امنیت و «مقام امنیتی» مشهور)،

ارتشبد جعفر شفقت (رئیس ستاد ارتش)، سپهبد علی محمد خادمی (رئیس هیات مدیره و مدیر عامل هواپیمایی ملی ایران «هما») و در رده‌های پایینتر: مهتدی، از بهائیان کاشان (عضو دفتر مخصوص فرح پهلوی)، ایرج آهی (رئیس دفتر شهرام سپهری نیا پسر اشرف)، نویدی (معاون دکتر اقبال رئیس شرکت نفت)، ایرج وحیدی، (معاون شهرسازی و مسکن)، منوچهر وحیدی برادر وی (معاون شهرسازی و مسکن)، مهندس مجد (معاون فنی وزارت کار)، پرتو اعظم (مدیر کل امور اجتماعی وزارت کار)، خانم نبیل (عضو دفتر دکتر نهانندی) و...

اظهار عبودیت و جان‌نثاری!

قربان حضور مبارکت شوم. مدتی قبل... یک جعبه... شیرینی، کار شام و باقلوای بیروت تقدیم حضور مبارک نمودم. اگرچه تا به حال که چند ماه می‌گذرد هنوز از وصول آن اطلاعی ندارم، لکن به مناسبت نزدیکی عید نوروز اینک... یک صندوق امانت محتوی دو قوتی [کذا] راحت الحلقوم مغز پسته و بادام و دو قوطی شیرینی متنوع کار شام و دو قوطی راحت الحلقوم بی مغز تقدیم آستان مبارکت می‌نمایم که نوش جان فرمایید. به احساسات رعیت پروری و مرحمت گستری حضرت اشرف عالی اعتماد کامل دارم که غمض عین از حقارت تقدیمی این حقیر فرموده، به صرف لطف و عنایت و ذره‌پروری مقبول حضور مبارک خواهد آمد. زیرا هدیه اگرچه حقیر و قابل حضور مبارکت نیست، اما تقدیم کننده را دل و جان سرشار به احساسات عبودیت و جان‌نثاری به آن وجود مقدس است... در مقابل امر و اراده مبارکت تفویض صرف هستم. چاکر [امضا: حبیب الله هویدا]. ۱۰

نامه تملق آمیز و خاکسارانه عین‌الملک (پدر عباس هویدا و دخیل در مقدمات کودتای ۱۲۹۹) به تیمورتاش، وزیر دربار رضاخان، در آستانه نوروز ۱۳۰۷ ش، گویای «عبودیت و جان‌نثاری» او به پیشگاه دیکتاتوری است:

بر آنچه گفتیم، باید ارتباط دیرین و تنگاتنگ میان برخی از نخست وزیران عصر پهلوی نظیر حسین علاء و اسدالله علم با بهائیان و محافل آنها را افزود و چهره‌هایی چون هژبر یزدانی (سرمایه‌دار «لمپن‌مآب» مشهور)، حبیب ثابت میلیونر مشهور، مشهور به ثابت پاسال (رئیس محفل ملی بهائیان ایران، صاحب پیشین رادیو تلویزیون و نیز مالک کارخانه پیسی کولا)، مهندس ارجمند (رئیس کارخانه ارج)، عباس رادمهر (رئیس کارگزینی بانک پارس) و مهدی میثاقیه (سرمایه‌دار و صاحب استودیو میثاقیه) را نیز که بر شریانهای اقتصادی و هنری کشور در آن روزگار چنگ انداخته بودند بدان اضافه کرد.

در آن میان، مناصب و مقامات فرهنگی کشور آماج حمله خاص بهائیان قرار داشت و در این باره، علاوه بر وزارت پیشگانی چون: دکتر منوچهر شاهقلی (وزیر علوم)، هوشنگ نهانندی (وزیر علوم و رئیس دانشگاههای شیراز و تهران) و فرخرو پارسای (وزیر آموزش و پرورش) که فوقاً از آنها یاد شد، می‌توان به اسامی زیر اشاره کرد: ذبیح قربان، بهائی فراماسون (رئیس دانشگاه شیراز)، مهندس هوشنگ سیحون (رئیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران)، دکتر علی محمد ورقا (مدیر گروه جغرافی دانشگاه تربیت معلم)، دکتر ایرج ایمن، رئیس موسسه تحقیقات تربیتی همان دانشگاه، دکتر علی توانگر و دکتر منجذب (استادان دانشکده اراک در زمان پهلوی) و...

حضور وابستگان به فرقه در مصادر مهم و حساس سیاسی، فرهنگی، نظامی و... ضمناً بستر مساعدی را برای گسترش فعالیت تبلیغی آنان در مهد تشیع ایجاد کرد که از آن تا می‌توانستند سود جستند.

پی‌نوشت‌ها

. معمای هویدا، عباس میلانی، ص ۵۳. ۲. ظهور الحق، فاضل مازندرانی، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸. ۳. تاریخ جامع بهائیت (نو ماسونی)، بهرام افراسیابی، به نقل از: ۲۰ Material for study the Babi Religion. P۴ کشف الحیل، عبدالحسین آیتی:

چ ۴: ج ۳، ص ۱۲۶. ۵. تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، صص ۷۲۳-۷۲۲؛ کشف الحیل، آیتی،... ص ۲۱۱. ۶. برای مشاهده خط عین‌الملک ر.ک، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، رضا آذری شهرضایی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۲. ۷. مرکز سابق بهائیت در فلسطین اشغالی ۸. ظهور الحق، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸. تعریض به میرزا جلیل خیاط (=جلیل افندی: برادر عین‌الملک و از بهائیان حيفا) در نوشته فوق از آن رو است که وی از بهائیت برگشت. ر.ک، کشف الحیل، چ ۴: ۳/۲۲۴. ۹. معمای هویدا، صص ۵۳ ۵۴. ۱۰. مجله چهره نما، شماره ۲۹، رمضان ۱۳۵۰. ۱۱. الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج ۴: خاندان هویدا، گماشته صهیونیسم و امپریالیسم، ابوالفضل قاسمی، ص ۱۲۸۵. معمای هویدا، ص ۱۳۵۲. ر.ک، «سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹»، محمدرضا آشتیانی زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، ص ۱۰۷. ۱۴. اسناد موسسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۱۱۳۹-۲۸ ک ۱۵. اسناد و مکاتبات تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه (۱۳۱۲-۱۳۰۴ ه. ش)، تهیه و تنظیم: مرکز اسناد ریاست جمهوری...، به کوشش عیسی عبدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۳، ص ۱۶۵۶. ر.ک، الیگارش‌ی...، ابوالفضل قاسمی، همان، ۱۷/۴/۸۰. سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۹۹. ۱۸. و به قول آهنگ بدیع، ارگان بهائیان [سال ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵]: «سالها حاکم بنادر و ولایات خلیج فارس بوده» است ۱۹. جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...، عبدالله شهبازی، همان، ص ۱۸. ۲۰. ج ۳، صص ۲۴۱-۲۳۸. ۲۱. گوهر، سال ۲، ش ۱۱ و ۱۲، بهمین و اسفند ۱۳۵۳، مقاله استاد محیط طباطبایی؛ بهائیان، محمدباقر نجفی، کتابخانه طهوری، ص ۳۷۹. ۲۲. ر.ک، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۸؛ آهنگ بدیع، سال ۱۶ (۱۳۴۰ش)، ش ۳، ص ۷۲؛ ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵. ۲۳. آهنگ بدیع، ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵. ۲۴. در باره آثار بالیوزی و اهمیت آن نزد بهائیان، ر.ک، مقاله هوشنگ رافت، مندرج در مجله آهنگ بدیع، سال ۱۳۵۳، ش ۳۳۰، ص ۳۵-۳۷. ۲۵. فلسفه نیکو، چاپ ۲: موسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۹۸/۲. ۲۶. متعلق به سیدضیاء الدین طباطبایی، عامل کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ شمسی ۲۷. از ایادی چهارگانه عباس افندی در تهران ۲۸. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی نیا، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۸۲، ۲/۸۴۷.

امپریالیسم خبری و بهائیت

امپریالیسم خبری و بهائیت

ماشاله حشمتی

نقش راهبردی و تاثیرگذار وسائل ارتباط جمعی بویژه رسانه‌های جهانی و همچنین ماهیت استکباری آنها بر اهل نظر پوشیده نیست چرا که با گسترش ارتباطات و تبدیل کره ارض به دهکده جهانی وضعیت عالم به شکلی درآمده که هر کس بر جریان اطلاعات سیطره داشته باشد، بر جهان سیطره پیدا می‌کند و دقیقاً به همین دلیل، استکبار جهانی کوشیده است با ایجاد رسانه‌های وابسته به خود و یا با نفوذ در رسانه‌های مستقل، به تدریج سلطه خبری خود را به همه جهان دیکته کند، تا آنجا که می‌توان از مخالفت یا موافقت امپریالیسم خبری با جنبش‌ها و جریان‌های معاصر به خوبی اصالت یا وابستگی آنها را به کانون‌های استکباری دریافت. به عنوان نمونه می‌توان از مخالفت هماهنگ آنها با دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای، حمایت یکپارچه از جریان‌های صهیونیستی در برابر جنبش مقاومت اسلامی (حماس) و حمایت از دولت وابسته فؤاد سینیوره در لبنان و موارد فراوان دیگر یاد کرد. در حقیقت بخش عمده‌ای از نبرد نظام سلطه با ممالک شرقی و اسلامی و جنبش‌های اصیل آن، نبرد و تهاجم فرهنگی است که در این معرکه، رسانه‌ها بار عظیمی از حملات سیاسی و تبلیغاتی را بر دوش می‌کشند.

وابستگی بهائیت به قدرتهای استکباری از این منظر می‌تواند مورد بررسی و دقت قرار گیرد چرا که در کنار حمایت‌های صریح روسای جمهور امریکا (همچون لیندون جانسون، ریگان و...) و سران رژیم صهیونیستی (همچون بن گوریون، اسحاق بن زواری، ژالمان شازار، آریل شارون، ایهود اولمرت و...) از بهائیت، رسانه‌ای استکباری هم به پشتیبانی گسترده از این فرقه پرداخته‌اند که در این مقال و با مجال اندک، صرفاً به بیان جلوه‌هایی از این حمایت‌ها بسنده می‌کنیم. البته شایسته است که محققان عالم و حقیقت‌جو، گام همت فرا پیش نهند و تحقیقی جامع و عمیق را در باب ماهیت این مطبوعات و ارتباط آنها با نظام سلطه غرب، سامان دهند.

۱. رسانه‌های انگلیسی: این رسانه‌ها همپای سیاستمداران این کشور استعمارگر، از حامیان دیرین بهائیت به شمار می‌روند که به ذکر یکی دو مورد اکتفا می‌کنیم:

الف) در اردیبهشت سال ۱۳۴۲ آن که اعضای نخستین دور بیت‌العدل بهائیان در اسرائیل انتخاب شدند، کنفرانس مفصلی در لندن (محل دفن شوقی افندی) برگزار کردند که در مطبوعات آن کشور انعکاس فراوان یافت. از جمله در یکی از جلسات این کنفرانس دو مبلغ بهائی به نام‌های «هینزورث» و «ویلیام سیرز» به ایراد سخن پرداختند که به نوشته نشریه بهائیان: «روزنامه معروف تایمز که از جراید درجه اول انگلستان است، قسمت اعظم بیانات دو ناطق فوق‌الذکر را نقل کرد.» ۱

همچنین فردی به نام بهیه مظفری نژاد (افلاطونی) که در اجلاس مزبور شرکت کرده بود، می‌نویسد: «چند روزنامه انگلیسی از جمله «تایمز»، «ابزرور» و «ساندی تایمز» اخباری راجع به کنگره درج می‌کردند ولی تنها روزنامه‌ای که مشتری پر و پا قرص کنگره بود، روزنامه «ایوینینگ نیوز» بود که هر روز اخبار کنگره را به قول خودمان «با عکس و تفصیلات» درج می‌کرد... ۲

البته حمایت‌های رسانه‌ای انگلیسی از بهائیت فقط به جراید، آن هم در ایام برگزاری این کنفرانس محدود نمی‌شود و همه رسانه‌ها حتی رادیویی بی‌بی‌سی نیز به هر بهانه‌ای به تعریف و تمجید از آن فرقه می‌پردازند از جمله به نوشته نشریه محفل ملی بهائیان ایران: در یک برنامه رادیویی که در بنگاه سخن‌پراکنی بی.بی.سی انگلستان انعقاد یافت... تحت عنوان «پیامی از لندن به موریس»... خانم مهرانگیز منصف یکی از احبای [= بهائیان] ساکن لندن موکداً موضوع عدالت اجتماعی و جهانی و رفع تعصبات و تبعیضات را که بهائیان سراسر جهان برای نیل به استقرار جهانی آن، شب و روز می‌کوشند گوشزد کرد و در آخر، پیام تحیات خود را به دوستان [= بهائیان] شرکت کننده در کنفرانس موریس از طریق فرستنده رادیو بی.بی.سی فرستاد. ۳

صحنه‌هایی از قبر باب و مرکز جهانی بهائیت به چشم می‌خورد. ۴ این امر نمونه‌ای از تبلیغ غیرمستقیم بهائیت در رسانه‌های امریکایی به شمار می‌رود و آن قدر شاخص است که بهائیان را به بیان آن واداشته است.

ب) در جریان کنفرانس بهائیان در شهر شیکاگو، رسانه‌های آن کشور به طور یکپارچه و باهماهنگی کامل به پوشش خبری آن مراسم پرداختند تا آنجا که به نوشته فردی به نام جلال صحیحی از بهائیان شرکت کننده در آن اجلاس: اخبار مربوط به کنفرانس در قریب چهارصد روزنامه منتشر گردید. ۵

اما این حمایت‌ها آنجا شکل علنی‌تری به خود می‌گیرد که نشریه کنگره امریکا به حمایت از این فرقه برمی‌خیزد آن هم در مقاله‌ای به قلم سناتور کیتینگ. به نوشته نشریه رسمی بهائیان ایران در ۱۸ فوریه سال ۱۹۶۳ سناتور مزبور در مقاله‌ای به حمایت از بهائیان برخاسته که در آن ایام در مراکش دستگیر و به جرم اقدامات سوء خود به اعدام محکوم شده بودند. ۶

ج) نشریات مهم امریکایی همچون تایم، لس‌آنجلس تایمز، دیلی نیوز و خبرگزاری‌هایی همچون آسوشیتد پرس نیز به هر بهانه‌ای به تبلیغ بهائیت می‌پردازند. به عنوان مثال روزنامه تایم در شماره ۲۶ آوریل ۱۹۶۳ در مقاله مشروحی که دو ثلث یک صفحه را اشغال کرده بود به معرفی این فرقه و درج مصاحبه‌ای با روحیه ماکسول (همسر شوقی) می‌پردازد. ۷ همچنین در زمستان سال ۱۳۴۶ یکی از سران بهائیت به نام طراز الله سمندری برای تبلیغ به امریکا سفر کرد و چهار ماه در آن مناطق حضور داشت که با انعکاس رسانه‌ای

مفصلی همراه بود از جمله روزنامه دیلی نیوز شیکاگو مصاحبه‌ای از او چاپ زد که عنوان جانبدارانه «پیام دیانت بهائی، صلح و عدالت» را بر آن نهاده بود. همچنین به نوشته نشریه بهائیان: «علاوه بر اعلانات و اخباری که در این مورد در روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌ها انتشار یافت و طی آن شمه‌ای از شرح حال... جناب سمندری... پخش گردید، شرح مبسوطی نیز به وسیله «جورج کورنل» سردبیر مذهبی خبرگزاری آسوشیتدپرس انتشار یافت»، این نشریه سپس می‌افزاید که جورج کورنل مصاحبه‌ای با سمندری ترتیب داد که: «در بیش از ۴۰۰۰ روزنامه مختلف در سراسر آمریکا و کشورهای مجاور از جمله پاناما منتشر گردید.» ۸ به راستی آیا این پوشش وسیع جز با هماهنگی کامل امپریالیسم خبری ممکن است؟

۲. رسانه‌های فرانسوی: در فرانسه نیز همچون انگلیس و آمریکا شاهد پوشش تبلیغی گسترده‌ای برای بهائیت هستیم. در این زمینه ذکر یک مثال ما را در نیل به مقصود یاری، و از بیان سایر مصادیق تا حدی بی‌نیاز سازد.

در مرداد ۱۳۵۵ کنفرانس بین‌المللی بهائیان در پاریس برگزار شد. در مورد بازتاب‌های این کنفرانس، در نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران چنین آمده است: «مطالب بسیاری است که در حاشیه اخبار مربوط به کنفرانس باید به عرض خوانندگان عزیز برسد. اولین مطلب، انعکاس کنفرانس از وسائل ارتباط جمعی فرانسه بود. در کلیه جلسات کنفرانس، مخبرین جراید و رادیو و تلویزیون حاضر بودند و اخبار کنفرانس را پخش می‌کردند و تلویزیون فرانسه فیلم کنفرانس را نشان می‌داد. جراید معتبر فرانسه مانند لوموند، سوسو اکسپرس، فیگارو چند شماره مقالات و مطالبی درباره کنفرانس و تعالیم بهائی درج کردند.» ۹

۳. دیگر رسانه‌ها: در سایر کشورهای اروپایی نیز این حمایت‌ها به اشکال مختلف مشاهده می‌شود که به دلیل جلوگیری از تطویل کلام از بیان آن درمی‌گذریم و تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که مواردی از گشاده‌دستی و سخاوت‌های غیرمعمول دولتهای غربی نسبت به این فرقه در خلال اسناد و مدارک موجود مشاهده می‌شود که برای آشنایان با دیپلماسی «سوداگر» حاکم بر کشورهای ماورای بحار، دقیقا بدهستان‌های پشت پرده را نشان می‌دهد. به عنوان مثال به کنفرانس بهائیان در لوکزامبورگ اشاره می‌کنیم که شهریور ۱۳۳۱ برگزار شد و به گفته منابع بهائی «بزرگترین کنفرانس سالیانه اروپا» بود. پیرامون بازتاب رسانه‌ای این اجلاس در نشریه بهائیان می‌خوانیم: «... هر شب در جراید لوکزامبورگ تفصیل کنفرانس را مفصلا درج می‌نمودند... و همچنین در رادیو لوکزامبورگ که قوی‌ترین فرستنده رادیویی اروپاست و برای هر دقیقه وقت آن مبلغ هنگفتی باید پرداخت، مجاناً و رسماً مصاحبه رادیویی با ۳ نفر از نمایندگان بهائی در کنفرانس لوکزامبورگ به عمل آوردند که در روز جمعه ۱۴ شهریور ۳۱، بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر به وقت محل در رادیوی مزبور انتشار یافت و صوت آن را نیز در صفحه [=گرامافون] ضبط نمودند.» ۱۰

در پایان به عنوان حسن ختام این مقال به ذکر موردی می‌پردازیم که کاملاً از حمایت‌های پشت پرده و زد و بندهای امپریالیسم رسانه‌ای غرب با فرقه حکایت دارد و اتفاقاً، خبر آن را نیز منابع بهائی لو داده‌اند.

جریان از این قرار است که مقرر بوده در روز ۲۱ ژانویه ۱۹۶۸ (اول بهمن ۱۳۴۶) اجتماعی از بهائیان در سوئد برگزار شود. اما جالب این که اخبار مربوط به همایش، یک روز قبل از برگزاری آن یعنی در روز ۳۰ دی ماه از رادیو پخش شده است. یعنی گزارش همایش از قبل تهیه و با هماهنگی‌های لازم در اختیار رادیو سوئد قرار گرفته بود و آنها نیز به دلیل اشتباهی که رخ داده، خبر آن را یک روز قبل از وقوع، منتشر کرده‌اند. نشریه رسمی بهائیان ایران در این زمینه می‌نویسد: «یک اجتماع عمومی که در روز ۲۱ ژانویه منعقد می‌شد در دو روزنامه که صبح منتشر می‌شوند، اعلان گردید. اعلانات این اجتماع به کلیه روزنامه‌های صبح منطقه و همچنین برای برنامه اخبار محلی رادیو ارسال گردید... با نهایت تعجب متوجه شدیم که اخبار، یک روز قبل از اجتماع در رادیو پخش شده بود!» ۱۱

۱. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۲، ش ۳ تا ۶، صص ۱۸۰، ۱۸۷ و ۲۱۹۰. همان، سال ۱۳۴۲، ش ۳ تا ۶، صص ۲۲۵، ۲۲۸ و ۳۲۲۹. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۰، صص ۲۸۶ - ۴۲۸۵. همان، تیر ۱۳۴۴، ش ۴، ص ۵۲۴۴. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۲، ش ۷ - ۶، ص ۶۱۲۳. اخبار امری، آبان آذر ۱۳۴۲، ش ۸ و ۹، ص ۷۵۰۴. همان ۸. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۷، ش ۵ و ۶، صص ۱۵۱ - ۹۱۵۰. اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱۱، صص ۳۰۳ - ۱۰۳۰۲. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۱، ش ۹، ص ۱۱۶. اخبار امری، شهریور مهر ۱۳۴۷، ش ۶ و ۷، ص ۴۴۱

گرنش به دیکتاتوری!

گرنش به دیکتاتوری!

داوود مهدوی زادگان

در طول سالهای سیاه پس از جنگ دوم جهانی که دنیا به دو بلوک شرق و غرب به رهبری امریکا و شوروی تقسیم شده بود، ابرقدرتها برای حفظ رژیم‌های متمایل به خود در کشورهای مختلف از هیچ کوششی دریغ نداشتند و حکام این کشورها نیز برای حفظ خود، از اهرمهای خشونت و جنایت و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی و تحمیق مردم به راحتی و وفور بهره می‌گرفتند. در این شرایط، بهائیت در این کشورها وارد شد و تحت حمایت دستگاههای حاکم، با آزادی و امکانات فراوان به تبلیغ پرداخت، چرا که آن رژیمها می‌دانستند که با دو شعار بهائیان: «عدم دخالت در سیاست» و «اطاعت از حکومت»، هر فرد که بهائی شود، از میدان مبارزات آزادیخواهانه خارج گردیده و به صف طرفداران دیکتاتوری حاکم می‌پیوندد.

بهائیت در این زمینه کارنامه عبرت‌انگیزی دارد که وی را در نظر آزادگان جهان در حد عمال رژیم‌های دیکتاتوری پایین می‌آورد. در این مقاله برآنیم تا با استفاده از منابع بهائی، شواهد گویایی را از قاره‌های مختلف به خوانندگان هوشمند و منصف تقدیم داریم: الف) امریکای لاتین: این منطقه در طول جنگ سرد به «حیات خلوت امریکا» معروف بود زیرا هیچ رژیمی در آنجا بدون دخالت ایالات متحده بر سر کار نمی‌آمد و سران آن رژیمها باید در همه زمینه‌ها خود را با امریکا هماهنگ می‌کردند اگر کسی نیز همچون سالوادور آلنده رئیس جمهور مردمی شیلی از این قانون نانوشته تخطی می‌کرد به اشد مجازات محکوم می‌شد. در زیر تحرکات بهائیان در شیلی، نیکاراگوئه، آرژانتین و بولیوی را به صورت بسیار مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. شیلی: وقتی در سپتامبر ۱۹۷۰ دکتر سالوادور آلنده در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید، دولت وحدت ملی را با مشارکت همه گروههای مردم تشکیل داد و به اجرای سیاست‌های خود که مورد پسند امریکا نبود، پرداخت اما ایالات متحده بیکار نشست و با طراحی کودتایی وحشیانه که در نوع خود از بدنام‌ترین آنها در امریکای لاتین شمرده می‌شد. ۱ با بمباران کاخ ریاست جمهوری و قتل رئیس جمهور منتخب و مردمی، دیکتاتوری به نام ژنرال پینوشه را بر سر کار آورد که تا سال ۱۹۹۰ با خفقان فراوان بر این کشور حکومت کرد و در طول این دوران سیاه با راه‌اندازی عملیاتی موسوم به «کاروان مرگ» بسیاری از مخالفان خود را به شکل فجیعی سر به نیست کرد. ۲

تیرماه سال ۱۳۵۷ که مبارزات مردم مسلمان ایران اوج گرفته بود و نفرت عمومی از دیکتاتورهای هم‌چون محمدرضا پهلوی و پینوشه زبانه می‌کشید، نشریه اخبار امری ارگان رسمی محفل روحانی ملی بهائیان ایران عکس روی جلد خویش را با ذوق زدگی به دیدار نمایندگان جامعه بهائی شیلی و امریکای جنوبی با پینوشه اختصاص داد و در صفحه دوم جلد نوشت:

«چندی قبل، نمایندگان جامعه بهائی شیلی با حضرت رئیس جمهور آن کشور جناب پینوچیو ملاقات کردند. در این ملاقات... حضرت رئیس جمهور، نمایندگان جامعه بهائی را با گرمی و خوشرویی پذیرفتند و درباره اهداف و مقاصد و خدمات بشر دوستانه

جامعه جهانی بهائی صحبت کرده، آنها را ستودند و موفقیت جامعه بهائی را آرزو کردند... جریان این ملاقات با عکس و تفصیل از وسائل ارتباط جمعی شیلی (رادیو، تلویزیون و مطبوعات) منتشر شد.» ۳

پینوشه که همه صداهای حق جویانه را در گلو خفه و همه گروههای آزادیخواه را سرکوب کرده است، به بهائیان اجازه فعالیت می‌دهد و آنها را «با گرمی و خوشرویی» به حضور می‌پذیرد و مورد ستایش قرار می‌دهد و موفقیت ایشان را آرزو می‌کند. آیا این جز هماهنگی و همدلی بهائیت با او را نشان می‌دهد؟

۲. نیکاراگوئه: وقتی در سال ۱۹۳۴ ساندینو قهرمان ملی نیکاراگوئه با نظر مساعد امریکا توسط آناستازیو سوموزاگاریا به شکلی ناجوانمردانه به قتل رسید، اداره این کشور تا سال ۱۹۷۹ در اختیار خاندان سوموزا قرار گرفت. در این حال مردم به جان آمده از ستم سوموزا در نیکاراگوئه در سال ۱۹۶۱ جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست را تشکیل دادند تا با این رژیم وابسته و ستمگر به مبارزه برخیزند که مبارزات آنها ثمر داد و بالاخره در سال ۱۹۷۹ توانستند به پیروزی برسند.

در اوج اختناق سوموزا، هیأتی از بهائیان نیکاراگوئه از سوموزا درخواست ملاقات می‌کنند، خانم ژاله عهدشوقی که از بهائیان مهاجر به آن کشور است. در گزارش خود که در نشریه رسمی بهائیان ایران به چاپ رسیده است می‌نویسد:

ملاقات با حضرت رئیس جمهوری (ژنرال آنا سیوسوموزا) میسر نگردید ولی ایشان تلگرافی در جواب عریضه محفل روحانی ملی ارسال [کردند] مبنی بر این که منشی رئیس جمهور... باکمال میل مسؤول محفل را به نام رئیس جمهور خواهد پذیرفت. ۴
هیأت نمایندگی ۵ نفره محفل در ۸ فوریه ۱۹۶۹ به ملاقات منشی سوموزا می‌شتابند. در این ملاقات رئیس بهائیان (سلومون اسکالاته) بر نکته‌ای تأکید می‌ورزد که خواست و مطلوب همه دیکتاتورهای عالم است. او می‌گوید:

بهائیان در هر کشوری که زندگی می‌کنند، مطیع دولت و افرادی صلح‌جو و سازنده می‌باشند لذا بدین مناسبت، محفل ملی نیکاراگوئه یک نوع بیانیه‌ای... تقدیم می‌دارد. این هدیه نیز مورد توجه قرار گرفت که عبارت بود از بیانات مبارک حضرت بهاءالله راجع به اطاعت از حکومت و تحت عنوان «وفاداری نسبت به حکومت» نامیده شده بود. ۵

گزارشگر جلسه سپس در توصیف فضای مذاکرات و برخورد مثبت منشی رئیس جمهور می‌نویسد: در تمام طول مصاحبه یک حالت دوستانه و صمیمیت حکمفرما بود و دکتر اینسر بارکرو به مجرد اطلاع از هدف ما بلافاصله عکاس رسمی را خواست و برای ثبت این مراسم دو عکس به آن مناسبت گرفته شد. ۶

سپس خانم عهدشوقی با شوقی فراوان می‌افزاید: «این بدیهی است که حال با ابلاغ کلمه مبارک به رئیس جمهور این کشور، فعالیت‌های امری با اطمینان خاطر بیشتری و با حرارت بیشتری دنبال خواهد شد.» ۷

۳. آرژانتین: این کشور همواره مورد طمع صهیونیست‌ها بوده و این جماعت در آن نفوذ عمیقی دارند که در میان کشورهای امریکای لاتین کم‌نظیر است، برای این منظور مهاجرت گسترده یهودیان به بوئنوس آیرس (پایتخت آرژانتین) صورت پذیرفت به طوری که جمعیت یهودیان این شهر در سال ۱۸۸۷ فقط ۳۶۶ نفر بود در حالی که این جمعیت در سال ۱۹۶۰ یعنی ۷۳ سال بعد به ۲۵۰ هزار نفر رسیده بودند. به این ترتیب ساکنان غیر یهودی در این مدت در بوئنوس آیرس ۱۵ برابر شده در حالی که تعداد یهودیان در همین مدت به بیش از ۶۵۳ برابر رسیده است. ۸

از حیث داخلی نیز تاریخ سیاسی آرژانتین در دو قرن اخیر به چند دوره تقسیم می‌شود که کارشناسان، فاصله سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۳ را «دوران سیاه ترور و وحشت» نام نهاده‌اند زیرا کودتاهای مکرر نظامیان و نفوذ حاکمیت آنها بر کشور، تاریک‌ترین روزها و سالها را برای مردم آرژانتین رقم می‌زند.

در سال ۱۹۶۶ ژنرال اونگانیا به قدرت می‌رسد اما همو در سال ۱۹۷۰ طی کودتایی دیگر توسط ژنرال لانوسه از کار برکنار می‌شود و ژنرال لانوسه ژنرال لونینگستون را به جای او می‌گذارد اما پس از ۷ ماه چون لونینگستون مطابق میل وی رفتار نمی‌کند، او را نیز

برکنار می‌کند. و خود زمام امور را در دست می‌گیرد ۹ و با اقتدار و خشونت بر مردم آرژانتین حکم می‌راند.

در این هنگام محفل ملی بهائیان آرژانتین مطابق معمول برای ابراز وفاداری و اطاعت از «ژنرال» چند نفر از اعضای خود را به دیدار با رئیس جمهور می‌فرستد. مجله رسمی بهائیان ایران نیز عکس این دیدار را با خوشحالی درج می‌کند تا اغنام الهی با مشاهده آن روحیه پیدا کنند. ۱۰

ب) آفریقا: این قاره پهناور، داستانی تلخ و غم‌انگیز از غارت منابع طبیعی و به بردگی کشیدن سیاهان مظلوم آن دارد خوشبختانه پس از جنگ جهانی دوم، با گسترش مبارزات آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه، مردم آفریقا با تقدیم میلیون‌ها کشته و مجروح به تدریج موفق شدند زنجیرهای اسارت را پاره کنند و گوهر استقلال خود را از کف استعمارگران بیرون آورند. اما پس از استقلال هم رژیم‌هایی بر اکثر این کشورها حاکم بودند که در باطن از منافع سلطه‌گران و صهیونیست‌ها، حفاظت و با هر حرکت آزادیخواهانه بشدت مقابله می‌کردند. در این شرایط بهائیان نیز در آفریقا فعال بودند که برای بررسی نقش آنان در کشورهای مختلف، به نمونه‌ها و شواهدی از منابع خودشان استناد می‌کنیم:

۱. اتیوپی: در این کشور که هیچ‌گاه ظاهراً به استعمار در نیامد از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۴ راس تافری ملقب به هایل هایل سلاسی حکومت می‌کرد. در سال ۱۹۳۶ با تهاجم ایتالیا و اشغال این کشور، هایل سلاسی به انگلیس رفت و ۵ سال بعد با شکست ایتالیا توسط نیروهای انگلستان و اتیوپی او مجدداً به قدرت رسید. ۱۱

پیرامون آزادی‌های سیاسی در زمان وی کافی است بدانیم که در طول دوران طولانی حکومت او، هیچ حزب سیاسی در اتیوپی وجود نداشت. ۱۲ هایل سلاسی که خود را امپراتور می‌خواند، به غرب گرایش داشت و متحد امریکا بود. ۱۳ در سال ۱۹۵۳ هایل سلاسی یک ایستگاه مخابراتی را به امریکا اجاره داد که در آن زمان یکی از بزرگ‌ترین ایستگاههای استراق مخابراتی ورله رادیویی در جهان بود و از طریق آن، مخابرات رادیویی شوروی در سراسر منطقه را شنود می‌کردند. این پایگاه توسط ۴۰۰۰ نظامی امریکایی اداره می‌شد. ۱۴ هایل سلاسی روابطی مستحکم با اسرائیل نیز برقرار کرد و ارتش اسرائیل تهیه‌کننده سلاح برای ارتش اتیوپی بود و مستشاران صهیونیست، آموزش دهنده نظامیان اتیوپیایی بودند. پس از سقوط هایل سلاسی در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) توسط منگیستو هایل ماریام و قتل ۵۹ نفر از نزدیکان هایل سلاسی در یک روز و روی کار آمدن رژیم طرفدار شوروی و به ظاهر مخالف با امریکا، باز هم روابط نظامی با اسرائیل ادامه یافت و حتی مشاوران اسرائیلی، آموزش گارد ریاست جمهوری اتیوپی را بر عهده داشتند که این امر از جایگاه اسرائیلیان و اعتمادی که به آنها وجود داشت حکایت می‌کند. در سال ۱۹۸۴ با موافقت دولت اتیوپی در مدت کوتاهی ۱۰ هزار یهودی فلاشه از اتیوپی به اسرائیل منتقل شدند. ۱۵

جالب است بدانیم هایل سلاسی در سال ۱۹۴۴ با صدور حکمی، میسیونهای مسیحی غیرارتدوکس را از تلاش برای تغییر مذهب مسیحیان ارتدوکس منع کرد ۱۶ که می‌تواند به این دلیل باشد که مسیحیان به جای درگیری با یکدیگر باید همه تلاش تبلیغی خود را بر تغییر مذهب مسلمانان متمرکز می‌کردند. در این شرایط به بررسی وضعیت بهائیان در آن کشور می‌پردازیم: در سال ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) مراسم «هشتادمین سالروز تولد اعلیحضرت هیلاسلاسی امپراتور اتیوپی» برگزار شد. قرار بود فردی به نام آقای بهتا به نمایندگی از سوی محفل روحانی ملی بهائیان اتیوپی برای تبریک و اهدای یک کتاب بهائی به محل برگزاری مراسم در گراند هتل برود. به نوشته نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران، فرد مذکور پس از ورود به هتل: «متوجه گردید که با وجود این که نمایندگان بسیاری از دستجات مذهبی در آن جلسه دعوت شده بودند، آجودان اعلیحضرت از نزدیک شدن آنان به امپراتور ممانعت به عمل آورد...» ۱۷

اما در این هنگام اتفاق عجیبی رخ داد که از روابط ویژه محفل بهائیان با امپراتور پرده برداشت: آقای بهتا چنین می‌نگارد: «من از تقدیم هدیه به حضور امپراتور مأیوس شده بودم که ناگهان امپراتور، آجودان خود را احضار و پس از مختصر گفتگو، آجودان

نزد من آمد و مرا به جایگاه امپراطور راهنمایی کرد... به مجرد نزدیک شدن به جایگاه، تبسم بر لبان امپراطور نقش بست و کتاب را به دست خود گرفته و صفحات آن را ورق زدند و این اولین هدیه‌ای بود که امپراطور به دست خود دریافت می‌داشت. امپراطور وعده دادند که کتاب را مطالعه خواهند نمود.» ۱۸

همان‌طور که دیدیم در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) رژیم هائیل سلاسی سرنگون شد و یک دولت کمونیستی روی کار آمد که با وجود مخالفت با امریکا، روابط خود را با اسرائیل حفظ کرد و به تدریج گسترش داد. در جریان این انتقال قدرت خونین، جنگ داخلی در اتیوپی در گرفت اما در همان زمان هیأت‌های بهائی به راحتی به فعالیت مشغول بودند و اگر سوء تفاهمی نیز بروز می‌کرد به سرعت رفع می‌شد. در نشریه رسمی بهائیان ایران آمده است که در جریان درگیری و تیراندازیهای معمول روزانه در اسمره روزی در طبقه پایین خانه‌ای که در آن جلسه تبلیغی بهائی برگزار شده بود تیراندازی در گرفت و مأموران ارتش و پلیس به داخل خانه آمدند و متوجه شدند که در طبقه بالای آن مکان جلسه بهائی برقرار است لذا به سراغ بهائیان آمدند اما: «رئیس پلیس [که] از امر [=بهائیت] خبر داشت، افراد خود را فراخوانده و با عذرخواهی... به ما گفت: می‌توانیم برویم و اظهار داشت او می‌داند بهائیان خطرناک نیستند...» ۱۹

۲. اوگاندا: این کشور تا سال ۱۹۶۲ مستعمره انگلیس بود و پس از استقلال ظاهری تا سال ۱۹۸۳ تحت الحمايه انگلستان به شمار می‌رفت. اسلام در این کشور رشد سریعی داشت لذا استعمارگران، مسلمانان را به عنوان دشمن تلقی کرده و با ترفندهای مختلف همچون تقویت مسیونهای مسیحی، عدم اعطای هرگونه پست سیاسی به مسلمانان، پراکنده ساختن مسلمین در سراسر کشور و قتل عام آنان، می‌کوشیدند پیروان اسلام را نابود کنند. ۲۰

در این کشور، اسرائیل نیز نفوذ فراوان داشت؛ فی‌المثل سال ۱۹۶۳ چند ماه پس از استقلال، ابوته نخستین رئیس کشور اوگاندا به اسرائیل رفت و به دنبال آن مقامات صهیونیست همچون گلدامیر وزیر خارجه (۱۹۶۳)، اشکول نخست‌وزیر (۱۹۶۶) و آبا ابان وزیر خارجه (۱۹۶۹) از اوگاندا دیدار کردند.

سال ۱۹۷۱ یک گروه‌بان ارتش به نام ایدی امین که در اسرائیل تعلیم دیده بود، با کمک رژیم صهیونیستی دست به کودتا زد. ۲۱ مردم اوگاندا که از دیکتاتورهای کودتاگر این کشور جز غارت، چپاول، تجاوز به زنان، شکنجه و قتل، خاطره‌ای نداشتند به امین هم خوشبین نبودند. این سوءظن صحیح بود زیرا در دوران ایدی امین ۲۰۰ هزار نفر از مردم کشته شدند. ۲۲.

حال با این وضعیت که از اوگاندا ترسیم شد به بررسی وضعیت و موقعیت بهائیان در این کشور می‌پردازیم: در ژانویه سال ۱۹۶۱ یعنی در اواخر حضور مستقیم استعمار انگلیس در اوگاندا، ساختمان بهائیان در کامپالا افتتاح شد که مرکزیت این تشکیلات در آفریقا را نیز بر عهده داشته و دارد. این امر از اهمیت اوگاندا برای بهائیت حکایت می‌کند. همچنین این مطلب با توجه به سیاست‌های اسلام‌ستیزانه انگلیس و اسرائیل به عنوان دو کشور با نفوذ در اوگاندا بسیار قابل تامل و دقت می‌باشد بویژه آن که در مراسم افتتاح این مرکز، برادر سلطان محل و نمایندگان رسمی دولت و مقامات عالیه کشور اوگاندا نیز حضور داشتند. ۲۳.

در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) ایدی امین پس از کودتا و به دست گرفتن قدرت، از مذاهب بزرگ اوگاندا درخواست کرد که هر یک دو نماینده به مقر فرماندهی او بفرستند. در این جلسه از فرقه بهائیت نیز به عنوان یک دین، برای حضور در جلسه دعوت به عمل آمد. شایان ذکر است که با این که نمایندگان ادیان بزرگ همچون اسلام و مسیحیت در جلسه حضور داشتند به نوشته نشریه رسمی بهائیان ایران: «بعد از اتمام نطق رئیس جمهور فقط از یک نفر بهائی تقاضا شد بیاناتی ایراد نماید.» آن بهائی نیز فرصت را مغتنم شمرده و: «با صدای بلند یک رساله بهائی را قرائت کرد که متن آن اطاعت از حکومت بود» و رژیم کودتایی ایدی امین نیز از این حُسن سلیقه بهائیان به وجد آمده و: «بعدهاً این متن از رادیو به تمام زبانهای جاری یوگاندا نیز ترجمه و اعلام گردید.» ۲۴

در ۱۲ نوامبر ۱۹۷۱ مراسم جشن تولد حسینعلی بهاء در مرکز بهائیان کامپالا برگزار شد و از ایدی امین برای حضور در این مراسم

دعوت به عمل آمد که او پاسخ مثبت داد و در مراسم شرکت کرد. به نوشته نشریه رسمی بهائیان ایران در این مجلس: «وزیر امور دینی و وزیر اطلاعات هر دو عظمت بیانات و تعالیم حضرت بهاءالله را تمجید و تحسین نمودند.» ۲۵

بنا به همین گزارش در ادامه مراسم جناب ایدی امین به «تمجید و تحسین» بهائیان پرداخت «و به پیروان سایر ادیان در اوگاندا نیز توصیه کرد که آنها نیز مانند بهائیان در بین خود متحد و متفق شوند.» ۲۶ بدیهی است رئیس بهائیان اوگاندا نیز که رمز این همه توجه آقای ایدی امین به این فرقه را نیک در یافته بود: «بعد از اظهار تشکر از مراسم ریاست جمهور، به ایشان اطمینان داد که بهائیان اوگاندا در نهایت وفاداری به دولت و رئیس جمهور، به این مملکت خدمت می‌کنند...» ۲۷ و مطابق روال معمول دولت اوگاندا: «نطق رئیس جمهور و مراسم این جشن توسط تلویزیون و رادیو در سراسر مملکت پخش شد.» ۲۸

با این حمایت‌ها بهائیان در اوگاندا به راحتی به تبلیغ مشغول بودند و از حمایت‌های سیاسی و بویژه رسانه‌ای دولت نیز کاملاً بهره‌مند می‌شدند. از جمله به نوشته مجله اخبار امری یکی از سران بهائیت به نام ایناک اولینگا در غرب اوگاندا به «سیر و سفر پرداخت در این حال، خبر مسافرت ایشان به زبان انگلیسی و زبانهای محلی از رادیو اعلام شد و روسای قبائل از طرف حاکم نامه‌ای دریافت داشتند و در تشکیل مجامع و احتفالات، برای ملاقات ایشان همکاری و اشتراک مساعی کردند.» ۲۹

۳. لسوتو: این کشور در مرکز آفریقای جنوبی قرار دارد. در سال ۱۹۶۶ استقلال یافته و در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد در آمده است، اما به دلیل موقعیت ویژه جغرافیایی، در سیاست خارجی، همواره تحت تأثیر آفریقای جنوبی است ۳۰ که در آن زمان رژیم تبعیض‌نژادی بر آن حاکم بود و با اسرائیل نیز روابط بسیار دوستانه داشت. بهائیان در این کشور نیز به فعالیت پرداختند و برای ایجاد اطمینان و حسن ظن، به ملاقات مسؤلان آن رفتند و از جمله پادشاه لسوتو «بی‌هنگ سی‌سو» ملقب به موشوشوی دوم، جمعی از بهائیان را در ۱۵ فوریه ۱۹۷۲ در قصر سلطنتی به حضور پذیرفت و به گرمی پذیرایی می‌کرد. در این ملاقات که حدود ۵۰ دقیقه به طول انجامید؛ جملاتی بر زبان اعلیحضرت جاری شد که بیشتر به طنز شباهت دارد. به نوشته نشریه رسمی محفل بهائیان ایران: پادشاه لسوتو سؤالات متعدد درباره وضع امر بهائی در لسوتو و هدف دیانت بهائی به طور عموم مطرح کرد. وقتی که به پادشاه درباره اصل وفاداری به حکومت مطالبی گفته شد، پادشاه در جواب گفت: اگر تمام جهان بهائی شوند، برای زمامداران و پادشاهان، حکومت بسیار آسان خواهد بود. ۳۱

۴. لیبیا: این کشور در قرن نوزدهم اعلام استقلال کرد. در خلال جنگ جهانی دوم به پایگاه امریکا در آفریقای سیاه تبدیل شد. ۳۲ در سال ۱۹۴۴ ویلیام توبمن به ریاست جمهوری آن رسید و تا سال ۱۹۷۱ به مدت ۲۷ سال در این مقام باقی ماند و جانشین او ویلیام تولبرت در سال ۱۹۸۰ بایک کودتا برکنار شد.

بنا به گزارشی که در شهریور ۱۳۵۵ در وزارت خارجه ایران تهیه شده است، یکی از سه اصلی که از خصوصیات بارز حیات سیاسی لیبیا به‌شمار می‌رود: «نفوذ فائق ایالات متحده امریکا بر زندگی سیاسی و اقتصادی این کشور» است. بنا به همین گزارش: «لیبیا با جهان غرب روابط سیاسی دارد ولی هرگز در صدد برقراری روابط سیاسی با شوروی یا چین برنیامد» ۳۳ که این امر میزان وابستگی این کشور به امریکا را می‌نمایاند. همچنین کمپانی فایرستون نیز ۴۵۰ هزار هکتار از اراضی درخت کائوچو آن را برای مقاصد خود تصاحب کرده است.

در سیاست داخلی نیز این رژیم، نظام تک حزبی را بر کشور حاکم کرده بود ۳۴ که این مساله نیز از اختناق و عدم وجود آزادی‌های اولیه و اساسی در آن سرزمین حکایت می‌کند.

به دلیل وابستگی عمیق این کشور به غرب، رئیس جمهور آن، ویلیام توبمن سال ۱۹۶۵ سفری رسمی به اسرائیل داشت که در خلال آن از مرکز بهائیان در حیفا نیز دیدار به عمل آورد. ۳۵

بهائیان در لیبیا از آزادی عمل و امکانات بسیار زیادی برخوردار بودند آنچنان که در ژانویه سال ۱۹۷۱ (دی ماه ۱۳۴۹) کنفرانس

بین‌المللی بهائیان در این کشور برگزار شد و اخبار و گزارش‌های آن «از طریق تلویزیون و رادیو و جراید به سراسر کشور اعلان و ابلاغ گردید.» ۳۶

در این کنفرانس معاون رئیس جمهور لیبریا نیز حضور یافت و طی سخنانی از طرف رئیس جمهور به حضار خوش آمد گفت و «از مآرب و مقاصد دیانت بهائی تجلیل نمود و اظهار امیدواری کرد که تعالیم مشتبه بهاء‌الله به زودی در عالم مستقر گردد و از این که این کنفرانس در مونرویا برپا شده است، ابراز مسرت نمود و اظهار کرد: «در انجام هرگونه خدمتی حاضر و مفتخر است...» سپس روحیه ماکسول، بیوه شوقی از «این نطق شیوا و فصیح و دلپذیر عمیقاً تقدیر» کرد. ۳۷

در غروب دومین روز کنفرانس شهردار مونرویا در کنفرانس شرکت کرد و «ضمن عرض خیرمقدم از تمام احباً برای شرکت در ضیافت مجللی که غروب روز سوم در عمارت زیبای شهرداری برپا می‌شد، دعوت نمود و با نهایت خوشرویی، پذیرایی مفصل و مجلل شد.» ۳۸

در خلال این کنفرانس با روحیه ماکسول مصاحبه‌های مختلف رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی برگزار می‌شد ۳۹ و در روز پنجم ژانویه «حضرت رئیس جمهور لیبریا و همسرشان با کمال احترام ایشان را پذیرفته» و در این ملاقات ۳۵ دقیقه‌ای «حضرت توبمن رئیس جمهور لیبریا از خاطرات شیرینش از زیارت مقام اعلی [=قبر باب] در جبل کرمل [در اسرائیل] یاد کرده‌اند.» ۴۰

اندکی بعد به لطف ادعیه زاکیه حضرت بهاء‌الله رئیس جمهور لیبریا یکباره دارفانی را وداع گفت و مرد. در شب یادبود او به نوشته منابع بهائی: «با وجود آن که بسیاری از کلیساها برای گرفتن برنامه در آن شب تلاش کرده و موفق نشده بودند، از جامعه بهائی خواسته شد در برنامه شرکت جویند. از این رو یکی از اعضای محفل روحانی ملی «مناجات بهائی» را در آن سالن خواند و از آنجا که متوفی «نسبت به امر مبارک [=بهائیت] همواره مساعدت داشت»، جلسه تذکری برای او در مرکز بهائیان برگزار گردید و شرحی راجع به او «بیان شد که رئیس جمهور لیبریا... در سفر خود به اسرائیل موفق به زیارت اعتبار مقدسه بهائی شد و پس از زیارت، بی‌محابا اظهار داشت «هرکس این عتبه را زیارت کند وجود خدا را احساس نماید انسان نیست.» ۴۱

جالب است که بهائیان تهیه‌کننده این گزارش نیز که به نظر می‌رسد هنوز در دل خود ایمان به حقانیت حسینعلی بهاء نیاورده‌اند از کلمه «بی‌محابا» برای اظهارات اخیر رئیس جمهور لیبریا استفاده کرده‌اند. ۴۲

تمام این برنامه از رادیو پایتخت لیبریا پخش گردید و جالب آنکه در برنامه‌ای که از طرف رادیو تلویزیون آن کشور به مناسبت مرگ رئیس جمهور تهیه شد فقط مناجات‌های بهائی خوانده شد. ۴۲

پی‌نوشت‌ها

۱. شیلی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۵۷. کیهان، سه‌شنبه ۲۱ آذر ۱۳۸۵، ش ۱۸۶۸۸، ص ۳۱۶. اخبار امری، سال ۱۳۵۷، ش ۶، صفحات اول و دوم جلد ۴. اخبار امری، اردیبهشت ۱۳۴۷، ش ۲، صص ۱۱۵ - ۱۱۱
۵. همان ۶. همان ۷. همان ۸. حسین التریکی، صهیونیزم در آرژانتین، ترجمه علی منتظمی، صص ۱۸ ۹۱۶. آرژانتین، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴، صص ۵۴ ۱۰۵۲. اخبار امری، مهرماه ۱۳۵۱، ش ۱۱، صص ۱۱۳۵۲. اتیوپی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، صص ۱۱ ۱۲۱۰. همان، صص ۱۳۶۳. همان، صص ۱۴۶۸. همان، صص ۱۵۷۴. همان، صص ۸۰ ۱۶۷۸. همان، صص ۱۷۲۵. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۱۴، صص ۴۴۹ - ۱۸۴۴۸. همان، صص ۴۴۹ ۱۹. اوگاندا، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، صص ۱۰ - ۲۰۹. همان، صص ۱۰ - ۲۱۹. همان، ۱۳۷۴، صص ۲۲۴۴. همان، صص ۲۳۴۶. آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۹، ش ۱۱، صص ۳۵۹ - ۲۴۳۵۵. اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۴، صص ۲۵۱۳۹. همان، ش

۱۷، صص ۵۹۵ - ۲۶۵۹۴. همان، صص ۲۷۵۹۵ - ۲۸۵۹۶. همان، ص ۲۹. اخبار امری، سال ۱۳۵۵، ش ۱، صص ۸ - ۳۰۷. اطلاعات کلی درباره کشورهای آفریقایی، اداره ششم سیاسی وزارت خارجه، شهریور ۱۳۵۵، ص ۳۱۹۷. اخبار امری، سال ۱۳۵۱، ش ۵، ص ۳۲۱۵۲. دائره المعارف تاریخ عمومی جهان، ترجمه: محمود بهفروزی، نشر قطره، ج ۳، ص ۳۳۹۶۶. اطلاعات کلی درباره کشورهای آفریقایی، اداره ششم سیاسی وزارت خارجه، شهریور ۱۳۵۵، ص ۳۴۴۷. اطلاعات کلی درباره کشورهای آفریقایی، ص ۴۷ و دائره المعارف تاریخ عمومی جهان، ج ۳، ص ۳۵۹۶۶. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۴، ش ۳۶۴۲۰. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۳۷۴۲۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۹، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۳۸۹. همان، ص ۲۸۹ و اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۳۹۴۲۰. آهنگ بدیع، سال ۱۳۴۹، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۴۰۲۸۹. اخبار امری، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۴۱۴۲۰. اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱، صص ۳۹۳ - ۴۲۳۹۲. اخبار امری، سال ۱۳۵۰، ش ۱۱، صص ۳۹۳ - ۴۳۳۹۲. همان، ص ۳۹۳

کاش همه بهائی می‌شدند!

کاش همه بهائی می‌شدند!

سید احمد بحر العلوم میر دامادی

پس از جنگ جهانی دوم، رژیم‌های وابسته و دیکتاتور در کشورهای مختلف، قدرت را به دست گرفتند و اختناق سنگین را بر مردم خویش حاکم کردند. متقابلاً- آزادیخواهان نیز برای رهایی از یوغ این رژیم‌ها به مقابله پرداختند و در نتیجه زندانها پر از نخبگان و فرزندان آن کشورها شد.

در بررسی عملکرد بهائیت در این کشورها، منابع بهائی ناخواسته به مطالبی اشاره کرده‌اند که حیرت‌انگیز است و پرده از اسرار مگو بر می‌دارد و نقش بهائیت را در خدمت به دیکتاتورهای این کشورها روشن می‌سازد و آن این که یکی از اقدامات بهائیان، عملیات تبلیغ بر روی زندانیان سیاسی بوده است تا بدین ترتیب آنها را از جرگه مخالفان خارج ساخته و در صف وفاداران به حکومت‌ها قرار دهند. در زیر با نحوه اجرای این سیاست در دو کشور چاد (آفریقا) و فیلیپین (آسیا) آشنا می‌شویم:

چاد

این کشور در دوران استعمار، مستعمره فرانسه بوده و به دلیل مقاومت مسلمانان، فرانسه جنایات گسترده‌ای در قتل علما و از بین بردن مساجد، مدارس قرآن و آثار اسلامی مرتکب شد. ۱ سال ۱۹۶۰ این کشور استقلال یافت اما فرانسویان هنگام خروج، اداره چاد را به افراد مسیحی سپردند که این سیطره تا سال ۱۹۹۰ ادامه داشت و از جمله از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۷۵ ژنرال مسیحی تمبل‌بای قدرت را در دست داشت. او در سال ۱۹۶۲ تمام احزاب به استثنای یک حزب را منحل کرد که این امر میزان آزادی و مشارکت سیاسی را در رژیم او نشان می‌دهد. ۲

در دوران ۳۰ ساله (۱۹۹۰ - ۱۹۶۰) به دلیل فشار همه‌جانبه بر مسلمانان و وضع مالیات‌های سنگین، زمینه برای قیام آنها فراهم شد که با مبارزات فراوان و تحمل زندان و شکنجه و سختی‌های فراوان، سرانجام در سال ۱۹۹۰ مسلمانان که در «جنبش نجات ملی» مجتمع شده بودند، قدرت را در دست گرفتند. ۳

اینک ببینیم که عناصر بهائی در دوران پس از استقلال چاد (سال ۱۹۶۰ به بعد) در این کشور چه نقشی را ایفا می‌کردند؟ در این زمینه شاید بیان یک مورد ما را بسنده باشد چرا که در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. به نوشته مجله «اخبار امری» یک معلم بهائی در یکی از شهرهای چاد پس از هماهنگی با مسؤولان زندان برای تبلیغ، میان زندانیان می‌رود. او پس از چند هفته با

ارسال نامه، گزارشی از اقدامات خود و بازخورد آن را برای نشریه مذکور بیان می‌کند: «رئیس زندان شهر بایوکام به من اطلاع داد که یک نفر زندانی می‌خواهد تسجیل [=بهائی] شود» وی سپس ضمن ابراز شادمانی از این خبر بر مقاومت آن فرد در مقابل بازجویان تصریح می‌کند و می‌گوید: «بخصوص که زندانی مذکور هرگز مایل نبوده چیزی را اقرار کند» او وقتی به سراغ زندانی می‌رود، متوجه می‌شود که او در حقیقت به بهائیت ایمان نیاورده و برای فرار از شکنجه، به این فرقه تمسک جسته است. مبلغ بهائی می‌نویسد: «به ملاقاتش رفتم ولی اظهار داشت که از وقتی که یکی از رفقای او بهائی شده، اولیای زندان نسبت به او مهربان شده و دیگر از تهدید و تخویف خبری نیست. رئیس زندان هم تأیید کرد که از وقتی که آنها بهائی شده‌اند، نسبت به آنها سختگیری نمی‌شود.» ۴

در منابع بهائی، مورد مشابه دیگری از فعالیت بهائیان بر زندانیان سیاسی اما هزاران کیلومتر دورتر از چاد یعنی در قاره آسیا و کشور فیلیپین وجود دارد که از یک هماهنگی کامل میان بهائیت با رژیمهای دیکتاتوری برای شکستن روحیه مقاومت در آزادیخواهان حکایت می‌کند که در ادامه به آن می‌پردازیم:

فیلیپین

ابتدا مستعمره اسپانیا بود اما پس از درگیری با آمریکا که به شکست اسپانیا انجامید، این کشور در سال ۱۸۹۸ در برابر ۲۰ میلیون دلار به آمریکا واگذار شد. ۵۰ سال پس از آن تا سال ۱۹۴۶ در استعمار آمریکا قرار داشت. در این دوران امریکاییها به منظور مسخ فرهنگی مسلمانان اقداماتی انجام دادند که تعداد بیشتر کلیساها از مساجد در اکثر شهرهای مسلمان نشین از آن جمله است. فشار زائدالوصف آمریکا بر مسلمانان در دوران استعمار و سپس استقلال ظاهری و ادامه سلطه آمریکا توسط حکومت‌های دست‌نشانده موجب شد که مسلمانان جبهه آزادیبخش مورو را پایه‌گذاری کنند که این جبهه با انشعاباتی که در آن صورت گرفت بعدها نیز به مبارزات خویش ادامه داد.

در اوضاعی که دولت فیلیپین روابط عمیقی با ایالات متحده دارد و سیاست اسلام‌زدایی توسط آمریکا در فیلیپین دنبال می‌شود و مسلمانان مبارزات مستمری را برای حفظ هویت اسلامی و احقاق حقوق مسلم خویش آغاز کرده‌اند بهائیت وارد این کشور می‌شود. توضیح آن که:

هنگامی که رژیم دست‌نشانده آمریکا در فیلیپین با خشونت حکمرانی می‌کرد، هزاران نفر از آزادیخواهان بر ضد آن قیام کردند و به زندان‌های مخوف افتادند، چرا که آنها حضور پایگاه‌های امریکایی را در کشور خود بر نمی‌تافتند.

در این اوضاع بهائیت دست به کار و دولت فیلیپین که می‌دانست آموزه‌های این فرقه چه نقش مهمی در حرکتهای کلی و ضد استعماری دارد، بشدت از آنها حمایت کرد و تمام امکانات را در اختیارشان قرار داد تا به راحتی و با دست باز به فعالیت بپردازند در این میان، مبارزان فیلیپینی بویژه در مناطق مسلمان‌نشین که جزء اصلی‌ترین هدفهای تبلیغی گروههای بهائی بودند به نقش منفی و استعماری این هیاتها پی برده و به مقابله با آنها پرداختند و از جمله در یک عملیات غافلگیرانه و هشدار دهنده، ۳ تن از مبلغان بهائی را که از ایران به آن نواحی رفته بودند، اعدام انقلابی کردند و با این اقدام خود، ضمن وارد آوردن شوک سنگین به تشکیلات بهائیت، پیام خود را نیز به آنها تفهیم نمودند.

برای پی بردن به نقش منفی و مخرب این فرقه در آن کشور کافی است بدانیم در شرایطی که خانواده‌های زندانیان سیاسی امکان ملاقات با عزیزان خود را نداشتند، دولت فیلیپین اجازه داده بود که هیاتهای تبلیغی بهائی به میان زندانیان برود تا با کسب خبر و شکار مبارزان، ضمن ایجاد شکاف در محبوسان، روحیه انقلابی را نیز در آنان بخشکانند. گزارش زیر که در نشریه رسمی بهائیان استخراج شده است، به خوبی نقش مخرب فرقه مذکور را از زبان یک زن بهائی به نام حشمت الله اشراقیان که از سوی بهائیان ایران

برای تبلیغ به آن کشور رفته بود، نشان می‌دهد:

بنابر دعوت محفل مقدس ملی، به مانیلا رفتم. خانمی از مهاجرین امریکایی و... مهماندار من بودند، خیلی محبت و احترام فوق‌العاده نمودند. روز بعد، برنامه صحبت در زندان بود... دکتر مهاجر و اشراقیان هم هفته قبل از زندان دیدن کردند، نمی‌دانم برایتان نوشته‌ام یا نه؟

عده زندانیان ۹ هزار نفر است. آنهایی که محکوم به مجازات سخت یا حبس ابد یا محکوم به مرگ هستند، در این زندان می‌باشند. قریب یک سال و نیم پیش، امر مبارک [=بهاثیت] به داخل زندان نفوذ نمود. هم اکنون ۹۰۰ بهائی در آنجا داریم... رئیس زندان می‌گفت: ای کاش که همه بهائی شوند اما از شر [مبارزین] خلاص شویم. مقامات مربوطه احترام فوق‌العاده به امر می‌گذارند. بهائیان در سر تاسر فیلیپین آزادند که از زندان [بهائی] در آن تشکیل می‌شود.

در میان این نفوس یعنی [زندانیان] دکتر و وکیل و دانشجویان دانشگاه و غیره هستند. وارد شدن به زندان حتی برای اقوام زندانیان کار آسانی نیست. باید اجازه مخصوص از چندین محل بگیرند، آن وقت از پشت میله‌های زندان صحبت کنند، حتی کشیش‌های کاتولیک. ولی برای بهائیان همین که در ماشین از دور گفتیم. بهائی، آنجا اجازه دادند.

خلاصه پس از عبور از درهای آهنین وارد زندان [شدیم] و به محل زندانیان رفتیم... نه تنها بهائی‌ها جمع شدند، غیر بهائی‌ها هم آمدند. معاون ایادی، ۶ پروفیسور سمیناگو، مرا معرفی نمود، پس از آن شروع به صحبت کردم و ایشان ترجمه به زبان محلی می‌نمود برای اشخاصی که انگلیسی نمی‌دانستند.

چندین آسایشگاه مختلف را دیدن کردیم و در هر کجا مطالبی بر ایشان گفتم. در محل مسلمانان، مباحثه با ۲ ملای مسلمان که مدتی است زندانی هستند، خیلی جالب بود، از ۷ صبح تا ۲ بعد از ظهر همین طور حرف زدیم... باری بعد از صرف غذا در رستوران آنجا مجدداً باز گشتیم و تا ساعت ۵ بعد از ظهر آنجا بودیم. خاطرات خوش آن روز همیشه در خاطر من است. ۷.

پی‌نوشت‌ها

۱. چاد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۰. همان، ص ۳۷۰. همان، ص ۴۱۱. اخبار امری، سال ۱۳۵۲، ش ۸، صص ۲۷۱-۵۲۷۰. فیلیپین، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲، ص ۶۱۹. شوقی افندی برای تبلیغ بهائیت شبکه‌ای بین‌المللی ایجاد کرد و ۲۷ نفر را در آن قرار داد و آنها را ایادی امرالله نامید تا هر یک امور مربوطه را در بخشی از جهان بر عهده بگیرد، پس از چندی برای هر یک از آنها چندین معاون در نظر گرفت که به آنها معاون ایادی می‌گفتند ۷. آهنگ بدیع، سال بیست و یکم (۱۳۴۵)، ش ۱، ص ۱۹

امام خمینی و بهائیت

خروش بر توطئه‌ها!

مریم رفیعی

مبارزات حضرت امام خمینی (ره) علیه سیاستهای ضد دینی و ضد فرهنگی رژیم پهلوی در ۱۳۴۱ش در جریان انجمنهای ولایتی و ایالتی به صورت علنی آغاز شد. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در ۱۳۴۰، دستگاه دولت پنداشت فرصتی برای خارج کردن کامل مذهب از امور اجتماعی به دست آمده، لذا حرکت ضد دینی‌اش را شدت بخشید. شاه و دیگر ایادی استعمار (نظیر اسدالله علم) زمزمه الغای بعضی از قوانین اسلام را هر روز به اسم و تحت عنوانی ساز کردند. «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی»، «کنفرانس

آزاد زنان و آزاد مردان»، «انقلاب سفید شاه و ملت»، «لویح ششگانه» و در نہایت «قانون حمایت خانواده» از برنامه‌هایی بود کہ توسط دول امپریالیستی (بویرہ امریکا) برای ریشہ کن ساختن اساس اسلام و استقلال ایران مطرح و توسط شاه بہ اجرا گذشتہ شد. ۱. یکی از این برنامه‌ها، تصویب لایحہ انجمنہای ایالتی و ولایتی بود کہ با حذف قید مسلمان بودن و سوگند بہ قرآن از این قانون، غیرمسلمانان و در راس ایشان بہائیان بدون هیچ گونه منع قانونی می‌توانستند بہ مناصب و پستہای مهم دست یابند. امام با ہشیاری تمام، متوجہ خطر شد و بہ صورت فعال وارد صحنہ سیاست کشور گردید. ۲. ایشان، کہ ہدف این لایحہ را حاکمیت بہائیان بر سرنوشت ایران ارزیابی می‌کرد، علیہ لایحہ مذکور و بہ صورت یک مخالف مقتدر، در مقابل رژیم پهلوی قد برافراشت و در مناسبتہای مختلف با سخنرانی‌های روشنگر خویش، علما و مردم را از توطئہ‌های شوم استعمار مطلع و خطر بہائیان و اسرائیل را برای اسلام و کشور گوشزد کرد. ۳. «... این جانب حسب وظیفہ شرعیہ بہ ملت ایران و مسلمین جہان اعلام خطر می‌کنم، قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در قبضہ صہیونیستہا است کہ در ایران بہ [صورت] حزب بہائی ظاہر شدند...» ۴

امام دست استعمار را در ایجاد این فرقه و رابطہ عمیق آنها با اسرائیل و دشمنی دیرین و مشترکشان با اسلام را می‌دید و بر لزوم مبارزہ با آنها تاکید کرد. ایشان در سال ۴۲ طی پیامی خطاب بہ علمای یزد، صریحا از تسہیلاتی کہ دولت علم برای انجام کنفرانس ضد اسلامی بہائیان در لندن منظور کردہ بود انتقاد و افزود: «بسیاری از پستہای حساس بہ دست این فرقه (بہائیت) است کہ حقیقتا عمال اسرائیل ہستند». ۵. در سخنرانیہای همان سال نیز، ضمن ہشدارہای متعدد بہ مردم و روحانیت، فرمود: «... این سکوت مرگبار اسباب این می‌شود کہ زیر چکمہ اسرائیل بہ دست ہمین بہائی‌ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود...». ۶. امام دربارہ اصول انقلاب سفید! شاہنشاهی نیز معتقد بود کہ برخی از اصول آن نظیر تساوی مطلق حقوق زن و مرد نشأت گرفته از رای عباس افندی است. ۷.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت کہ از دیدگاہ امام، بہائیت با سازمان خود در ایران بہ جاسوسی برای اسرائیل و امریکا مشغول بود و در اساس برای شکستن مذهب شیعہ بہ وجود آمدہ بود. تاکید ایشان بر نابودی استقلال ایران توسط استکبار و عوامل آن نظیر اسرائیل، بہائیت و رژیم ستمشاهی، ماہیتی کاملاً ضد امپریالیستی و ضد صہیونیستی بہ نہضت اسلامی بخشید.

سرانجام رژیم کہ تاب مقابلہ با امام را نداشت در آبان ۱۳۴۳ ایشان را بازداشت و بہ ترکیہ تبعید کرد. با تبعید امام در آبان ۴۳ بہ ترکیہ، روند ہجوم بہائیان بہ دستگاہ حکومت کہ از پیش آغاز شدہ بود، شتاب بیشتری یافت و ہویدای بہائی، برای حدود ۱۴ سال نخست‌وزیر شد. در این دورہ، روز بروز بر قدرت این فرقه در ایران افزودہ شد، تا جایی کہ در کابینہ ہویدا ۹ وزیر بہائی راہ یافت. ۸. اینان از موقعیت خود برای ثروتمند شدن جامعہ بہائیت استفادہ می‌کردند و از این ثروت در راہ تبلیغ و ترویج فرقه خود نہایت استفادہ را می‌نمودند. زن نیز از وسایل مهم جلب افراد بود و از دختران بہائی بہ عنوان مبلغ برای جلب جوانان از طریق روابط جنسی استفادہ می‌شد. ۹.

در گزارشی محرمانہ بہ سفارت امریکا، وضعیت بہائیان این گونه بیان می‌شود: از نظر تعداد مذهب بہائی در حال ازدیاد است و در سطح تصمیم‌گیری در دولت ایران در حال اعمال نفوذ است. از اعضای مذهب بہائی می‌توان سرہنگ عبدالکریم ایادی پزشکی شخصی شاہ ایران، سرہنگ فریدون جم سفیر ایران در اسپانیا (معلم پیشین فرزند شاہ) کہ یک بہائی متعصب و دوست صمیمی سرہنگ ایادی است و... نام برد. توسعہ کنونی بہائیگری با نفوذ سرہنگ ایادی صورت می‌گیرد. در نتیجہ شاہ شخصا بہائیگری و ترویج آن را در ایران تصویب و تایید کردہ است. ۱۰.

بہ گفتہ فردوست، رئیس دفتر اطلاعات شاہ، شخص شاہ در جریان رشد و نفوذ بہائیان قرار داشت. فعالیتہای بہائیت توسط ساواک بہ دقت دنبال می‌شد و گزارش این فعالیتہا در بولتن‌های نوبہ‌ای تنظیم و از طریق فردوست بہ اطلاع محمد رضا می‌رسید. وی

می‌گوید: «این بولتن مفصل‌تر از بولتن فراماسونری بود، اما محمدرضا از تشکیلات بهائیت و به خصوص افراد بهائی در مقام مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آنها حسن ظن نشان می‌داد. ۱۱»

بنابر مدارک و اسناد موجود، شاه چنان در حمایت از بهائیان کوشید که بهائیان مدعی بودند که کارهایی که اکنون (سال ۴۸) به دست اعلیحضرت آریامهر صورت می‌گیرد، هیچ کدام آن روی اصول دین اسلام نیست، زیرا شاه به تمام دستورات بهائی آشنایی دارد. بهائیان نه تنها مورد حمایت رژیم شاه بودند بلکه بر اساس اخبار در اسناد، مورد حمایت رئیس جمهور امریکا و دولت اسرائیل نیز بودند. بهائیان ایران نیز مانند سایر بهائیان جهان جاسوسی برای اسرائیل را یک وظیفه افتخارآمیز می‌دانستند، آنان علاوه بر تبریک پیروزی اسرائیل، گستاخی را به جایی رساندند که مبالغ هنگفتی پول برای کمک به ارتش اسرائیل جمع‌آوری کردند. ۱۲

آنها ایران را بعد از اسرائیل، دومین سرزمین بهائیان و آن را مرکز قیام و تسخیر جهان می‌دانستند و در نقشه دهساله‌شان بر اهمیت ایران برای بهائیت تاکید داشتند. «شوقی افندی» چند سال قبل از مرگش تنظیم طرح جهانی بهائیان تحت عنوان «نقشه دهساله» را آغاز کرده بود. او امید داشت که این طرح در دوران پیشوایی خودش به مرحله اجرا در آید، ولی مرگ ناگهانی او مانع اجرای هدفهایش شد. این نقشه شامل ۲۸ هدف است که پیشوای چهارم بهائیان تاکید نموده که بهائیان با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع باید مرحله به مرحله اهداف این نقشه را به اجرا درآورند. شوقی در مواد این نقشه بر گسترش معابد بهائی، کتب و نوشته‌های بهائیان، تاسیس محافل مرکزی ملی بهائیان در قاره‌های مختلف تاکید دارد تا در نهایت در لحظه «حلول جهاد کبیر اکبر روحانی» همه عالم تحت تسلط بهائیان به «صلح جهانی» دست یابد. دو نکته در این اهداف قابل توجه است: اول آنکه او در هدف بیست و چهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه دولتهای جهان ترجیح داده و تاسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان را فقط بر حسب قوانین حکومت جدیدالتاسیس اسرائیل ممکن می‌داند. دوم: از آنجا که ایران نزد بهائیان به «مهد امرالله» (یعنی زادگاه باب و بها و محل ظهور این فرق) معروف و از قداست ویژه‌ای برخوردار است و در طرح دهساله شوقی بعد از اسرائیل مرکز بهائیت و ارض موعود معرفی می‌شود که باید نصیب بهائیان شود. ۱۳

در سال ۵۷ با تشدید مخالفتها و اعتراضات مردمی، که امواج سهمگین آن سلطنت پهلوی را به لرزه در می‌آورد، خبر از وقوع انقلابی عظیم به رهبری امام خمینی (ره) داد. لذا رهبران تشکیلاتی این فرقه احساس خطر کردند و با خروج از ایران به دامن سرکردگان غربی خود پناه بردند. دکتر ایادی از کسانی بود که قبل از شاه، ایران را ترک کرد و به دنبال او کسانی که از عناصر مهم بهائیت در ایران محسوب می‌شدند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و آنان که ماندند به ادامه نقش جاسوسی خود ادامه دادند. ۱۵

با پیروزی انقلاب اسلامی این فرقه به یکباره تمام پشتوانه سابق خود در کشور را از دست داد و تمام آمال و آرزوهای جامعه بهائیت نقش بر آب شد. در گزارش سفارت امریکا به وزارت امور خارجه آن کشور در ژوئن ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۹ شمسی) آمده است: «یکی از ۹ نفر از مردان متفکر جامعه بهائیت [روسای محفل بهائیان] گفت که جامعه بهائی احساس می‌کند از جهات اداری، اجتماعی و مالی در حال مرگ است و با بدترین بحران در تاریخ صد و ۲۸ ساله‌اش مواجه شده است.» ۱۶ بخشی قابل توجه از بهائیان که با پیروزی انقلاب اسلامی، نقشه‌ها و وعده‌های بیت‌العدل را بر باد می‌دیدند، اعتقاد خود را به این مسلک از دست داده و خانوادگی مسلمان شدند. ۱۷

همان طور که دیدیم، امام معتقد بودند که بهائیت نه به عنوان یک مذهب بلکه به عنوان یک حزب، وظیفه جاسوسی برای اسرائیل و قدرتهای استکباری را به عهده دارد. چنانکه، وقتی نظام جمهوری اسلامی ایران با دستیابی به اسناد محکم و متقن دال بر جاسوسی عده‌ای از سران تشکیلات برای بیگانگان، جمعی از سران فرقه را دستگیر و پس از محاکمه به حبس یا اعدام محکوم کرد و هر گونه فعالیت تشکیلاتی آنان در ایران را ممنوع اعلام نمود، دولت امریکا به نفع جواسیس بهائی واکنش نشان داد و رئیس جمهور امریکا رسماً از آنان جانبداری کرد که با پاسخ دندان‌شکن رهبر انقلاب اسلامی مواجه شد. ۱۹

تشکیلات مخفی بہائیت در ایران علاوه بر تبلیغ بر ضد انقلاب در دوران جنگ تحمیلی، از هیچ خدمتی جهت پیروزی دشمن و رضایت اربابان خود کوتاهی نکردند. آن عده کہ از سران تشکیلات بودند، اطلاعات را بہ صورت غیرمستقیم از بہائیان رده‌های پایین تر جمع‌آوری کرده و بہ مرکز محافل بہائی (اسرائیل) ارسال می‌کردند. ۲۰ حتی بہ گفته برخی از بہائیان مستبصر: آنان با مشاهده کشته شدن مردم با بی‌رحمی تمام بہ ہم تبریک گفته و با اظهار خوشحالی اضافه می‌کردند کہ ہرچہ مسلمانان کشته شوند، کم است! ۲۱

بہائیان مانند سایر گروہهای مخالف انقلاب (کہ کینہ امام را بہ داشتند)، در خرداد ۶۷، ہنگامی کہ ایران در سوگ فقدان رہبر و مراد خویش یکپارچہ غم و اندوہ گشت در محافل خود بہ شادی پرداختہ و با تبریک بہ یکدیگر امیدوارانہ در انتظار سقوط نظام و بازیافتن موقعیت و جایگاہ از دست‌رفته نشستند.

پانوشت‌ها

۱. نہضت امام خمینی (رہ)، سید حمید روحانی. صص ۳۰۳ ۲۰۲.
۲. همان، صص ۱۶۵ و ۱۷۴.۳. تاریخ معاصر از دید گاہ امام خمینی (تبیان ۲۰)، سید محمد ہاشمی تروجنی و...، صص ۲۴۴ و ۲۵۱.۴. صحیفہ نور، ۱/۵۶. ۵. نیمہ پنهان، ۱۵/۱۷۷ ۱۷۶.۶. تاریخ معاصر از دید گاہ امام خمینی، ص ۲۴۵.۷. صحیفہ نور، ۱/۵۶.۸. بہائیت در ایران، زاهد زاهدانی، صص ۲۹۳ ۲۹۲.۹. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۱/۳۷۶ ۳۷۵.۱۰. اسناد لانہ جاسوسی، شمارہ ۳۷، ص ۷.۱۱. ظهور و سقوط...، ۱/۳۷۴.۱۲. سہ سال ستیز مرجعیت شیعہ، روح اللہ حسینیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۱۳ ۱۷۲ ۱۷۳. انشعاب در بہائیت، اسماعیل رائین، صص ۲۱۵ ۲۰۵.۱۴. ظهور و سقوط...، ص ۲۰۴.۱۵. بہائیگر اسناد لانہ جاسوسی، همان، ص ۱۶. ۹. همان، ص ۱۲. ۱۷. بہائیت در ایران، ص ۲۸۲. ۱۸. همان، صص ۱۹ ۲۷۲ ۲۷۵. صحیفہ نور، ۱۷/۲۶۷ ۲۶۶.۲۰. لایہ‌های پنهان جاسوسی در بہائیت، مصاحبہ با یک نجات یافته دیگر از بہائیت، کیهان، ۱۸۷۹۹، ۱۳۸۶.۲۱. سہ سال ستیز مرجعیت شیعہ، صص ۱۶۹ ۱۶۸.

آیت اللہ بروجردی و بہائیان

نگران از نفوذ!

محمدحسن رجبی (دوانی)

پس از سقوط دیکتاتور پهلوی در شهریور ۲۰، انتظار می‌رفت کہ مبارزہ‌ای پیگیر از سوی روحانیت با عوامل و ارکان نظام دیکتاتوری آغاز شود، اما این مبارزہ بہ دلایل گوناگون چون: وعده‌های سران رژیم (بویژہ شاہ جوان) بہ جبران گذشتہ، بازشدن نسبی فضا برای برگزاری مراسم دینی و از سوی دیگر تبلیغات سازمان‌یافتہ ضداسلامی و انحرافی در جامعہ از سوی حزب تودہ، کسروی و نیز بہائیان کہ با سوء استفادہ از وضعیت آشفته کشور، بہ تضعیف باورهای مذہبی جامعہ می‌کوشیدند، مدتی طول کشید تا اقوام لازم را بیابد و نخست در جنبش ملی کردن صنعت نفت و سپس در خیزش خرداد ۴۲ بہ نقطہ عطف خود نزدیک شود. لذا، در بدو امر، بخش عمدہ‌ای از توجہ و تلاش علما، صرف بازستاندن اماکن اشغال شدہ دینی، احیا شعائر مذہبی، رفع منع حجاب، و مبارزہ با تبلیغات ضد اسلامی گروہهای مزبور، بویژہ بہائیان کہ مورد سخن ماست گردید؛ حرکتی کہ البتہ، یکسرہ از صبغہ «سیاسی» خالی نبود و خصوصاً در بحبوحہ مبارزہ با منع حجاب، مرجعیت شیعہ (آیات عظام قمی و بروجردی) تا مرز تہدید دستگاہ بہ قیام پیش رفتند.

نفوذ بهائیان در سطوح اداری کشور که از عصر مشروطه آغاز شده بود، در زمان سلطنت رضاخان ادامه یافت و روز به روز آنها بیشتر بر مناصب کلیدی کشور دست یافتند. این امر، که با تبلیغات بهائیگری و اسلام‌ستیزی همراه بود، موجب رنجش و نگرانی علما و مردم متدین گردید. زمانی که آیت‌الله بروجردی از نجف به بروجرد بازگشته و در آنجا مورد احترام عموم مردم و اهالی غرب کشور بودند و به تدریس و امامت جماعت و حل و فصل امور شرعی مردم اشتغال داشتند، بهائیان، بروجرد را جولانگاه تبلیغات خود قرار داده بودند. به نوشته مرحوم علامه دوانی:

«در سالهایی که فرقه ضاله بهائی، فعالیت خود را در بروجرد به خصوص در ادارات دولتی تشدید کرده بودند، معظم‌له مجدانه به مقابله پرداختند. سعی ایشان در ابتدای امر بر این بود تا از راههای قانونی جلو فعالیت‌های آنها را که روز به روز بیشتر می‌شد و حتی تا بدانجا رسیده بود که یکی از مدارس دینی شهر را تخریب و به جای آن دبیرستانی بنا نهادند، سد کنند؛ ولی زمانی که بی‌توجهی و مسامحه مرکز را در این مورد مشاهده نمودند، خود مستقلاً دست به کار شده و به عنوان اعتراض به این امر، از شهر خارج شدند. خبر عزیمت ایشان در اندک مدتی مردم شهر و نواحی را به تظاهرات و اجتماع در تلگرافخانه واداشت. دولت پس از مشاهده این اوضاع، احساس خطر نموده و سعی در مراجعت ایشان به شهر می‌نماید. بزودی محافل و مجالس آشکار بهائی‌ها تعطیل و افراد منحرف از ادارات شهر منتقل می‌گردند و ایشان با اعزاز تمام به شهر مراجعت می‌نمایند»^۱.

آقای واعظزاده در مصاحبه با مجله حوزه می‌گوید: «اصلاً مبارزه با بهائیت توسط آیت‌الله بروجردی شروع شد. ایشان خطر بهائیت را خیلی جدی می‌گرفت... آقای منتظری با یکی از مبلغان بهائیت، مکاتبه داشت و شبهات را پاسخ می‌داد، می‌گفت آیت‌الله بروجردی نوشته‌هایی که بین من و آن مبلغ بهائی رد و بدل می‌شود؛ می‌بیند»^۲.

ایشان، در ماه رمضان آن سال، یک ماه تمام منبر رفته و پیرامون مهدویت امام زمان عج از قول علمای اهل سنت و شیعه و رد نظرات بهائیان، به نحوی مستدل سخن گفتند.^۳ پس از ورود به قم نیز، با اشاره به روشی که در ارائه مباحث بر ضد بهائیان در بروجرد داشتند «به جناب آیت‌الله صافی توصیه کردند که کتابی با همین سبک [مستدل و با استناد از روایات عامه و خاصه] درباره حضرت به رشته تحریر درآور و مقدمات نگارش کتاب ارزشمند منتخب‌الاثار از همین جا فراهم آمد»^۴.

به گفته آیت‌الله سبحانی: سال ۱۳۳۱ مرحوم بروجردی جمعی از فضلالی آن روز حوزه (نظیر حضرات آقایان حسینعلی منتظری، ابراهیم امینی و احمدی‌شاه‌رودی) را برای خنثی کردن تبلیغات بهائیان به فریدن اصفهان اعزام کرد.^۵

پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب احزاب و جمعیت‌های سیاسی، و سیطره جو خفقان و سانسور بر کشور، نفوذ بهائیان در دستگاه‌های دولتی گسترش یافت تا آنجا که عبدالکریم ایادی (از خانواده قدیمی و منتفذ بهائی) پزشک مخصوص و محرم اسرار شاه شد. ارتشبد حسین فردوست، ضمن ارائه اطلاعات ارزشمندی راجع به میزان نفوذ و قدرت او و بهائی‌ها در دربار، دولت و ارتش پهلوی، او را «سلطان واقعی» و بدون تاج و تخت و «راسپوتین ایران» می‌نامد که بیش از هشتاد شغل پولساز داشت.^۶

تیر ۱۳۳۴ طی نامه‌ای به نخست‌وزیر، با اشاره به پیگیری ناقص او در اجرای نظریات ایشان راجع به بهائیان که به نظر شاه رسیده بود، متذکر می‌شود که نامه ایشان به شاه متضمن چاره‌جویی بود و درخواست شده بود که در صورت عدم پاسخگویی قوانین موجود، قوانین لازمه را در مجلس تصویب کنند تا عملیات سابقه این فرقه دوباره تکرار نشود.^۸ توجه بدانچه گفته شد مرحوم فلسفی تصمیم گرفت در رمضان ۱۳۳۴، در سخنرانی‌های خود که مستقیماً از رادیو پخش می‌شد به افشای خطر سیاسی بهائیان در کشور پردازد. وی در این زمینه با آیت‌الله بروجردی مشورت کرد و پس از موافقت و دستور آیت‌الله، جریان را به اطلاع شاه نیز رساند و چنان که گذشت، با موافقت شاه روبه‌رو گردید.^۹ وی سپس از وعاظ تهران خواست که در منابر حساس ماه رمضان، یکصدا بر خطر رسوخ بهائیان در اداره امور کشور تأکید و به مردم هشدار دهند.^{۱۰} خود نیز از آغاز رمضان، در سخنرانی‌های مهیج و پرشور خود، بشدت به بهائیان حمله کرد و با وجود تهدیدات علم (وزیر کشور) و شاه^{۱۱}، همچنان به سخنان خود ادامه داد.

نفوذ و قدرت روزافزون بهائیان در پستهای حساس سیاسی، اقتصادی و اداری کشور، و تشنج آفرینی‌ها و جنایات هولناک صهیونیست‌مابانه آنان نسبت به مسلمانان در جای جای کشور، و بی‌تفاوتی و بعضاً همدستی ماموران دولتی با ایشان در طول آن سالها، چنان نفرت و انزجار عمیق و وسیعی بین مردم مسلمان نسبت به بهائیان ایجاد کرده بود که پس از پخش سخنان مهیج و افشاگرانه فلسفی از رادیو، مردم یکباره خروشیدند و تظاهرات پرشکوهی علیه بهائیان به راه انداختند و مجدانه در صدد برآمدند که برای همیشه ریشه و اثار آنها را از کشور برکنند.

رژیم شاه که انتظار چنان واکنش گسترده‌ای را از سوی مردم نداشت، ناچار با آنان همصدا شد و پیش از آن که کنترل امور را از دست دهد، وارد عمل گردید و مراکز بهائیان را قبل از تصرف از سوی مردم، اشغال کرد. (این نکته حائز اهمیت است که در اعلامیه‌ها و سخنان مقامات دولتی، به جای تاکید بر «تصرف» حظیره‌القدس و سایر مراکز بهائیان، همواره واژه «اشغال» به کار می‌رفت که اعتراف تلویحی به مالکیت فرقه بر آن مراکز را دربر داشت). به عبارت دیگر، ماموران نظامی و انتظامی با اشغال حظیره‌القدس و سایر مراکز بهائیان در کشور، از آنها در مقابل خشم ویرانگر مردم مسلمان حراست کردند.

به قول مرحوم فلسفی: «هیجان عمومی و نگرانی از حرکت مردم، شاه را بر آن داشت که دستور بسته شدن حظیره‌القدس را صادر کند و به دنبال آن، نیروهای فرماندار نظامی آنجا را اشغال کردند. او در ابتدا این کار را اقدامی مذهبی جلوه داد و خود را مصمم به برخورد با بهائی‌ها وانمود کرد و به همین دلیل نیز جامعه روحانیت از وی تشکر نمود و آن اقدام را مورد حمایت قرار داد». ۱۲. آیت‌الله میرسید محمد بهبهانی در تلگرامی به شاه (۱۸ اردیبهشت ۳۴) از اقدامش در بستن حظیره‌القدس تشکر کرد و در تلگرام دیگر به آیت‌الله بروجردی آن روز را برای مردم عید شمرد. آقای بروجردی نیز در پاسخ، تلگرامی به این شرح مخابره کرد: «تلگراف مبارک، حاکی از اقدام شخص اعلیحضرت همایونی در بستن و ضبط محوطه‌ای که فقط برای تبلیغات ضد دیانت مقدسه اسلام که طبعاً موجب عدم وحدت ملیت است و بلکه ضد استقلال مملکت و ضعیف نمودن مقام سلطنت بنا شده موجب مسرت گردید. البته عموم مسلمانان جهان و علمای اعلام، بلکه حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء از این اقدام مسرور هستند. می‌توان گفت به نظر عقلای مملکت، از وظایف حتمیه سلطنت به شمار می‌رود. مرجو آن که خداوند عز شانه، دیانت مقدسه اسلام و سلطنت ایران را از گزند دشمنان و اخلاصگران حفظ فرموده و وجود مبارک را برای مسلمین مستدام بدارد». ۱۳.

متعاقب آن در ۲۰ اردیبهشت، ۵ تن از علمای تهران برای ابراز تشکر از اقدام شاه در بستن حظیره، در کاخ مرمر با شاه ملاقات کردند. ۱۴. آیت‌الله بروجردی نیز در نامه‌ای به آقای فلسفی، ضمن تقدیر و تشکر از سخنرانی‌های ایشان، به ادامه مبارزه و مقابله جدی با بهائی‌ها تاکید کرد: «...خدمات پرقیمتی را که این چند روزه نسبت به دیانت مقدسه اسلام، بلکه مطلق دیانات و نسبت به قران کریم بلکه مطلق کتب سماوات و نسبت به استقلال مملکت و حفظ مقام سلطنت و دولت و ارتش و تمام افراد ملت ایران و مسلمانان جهان انجام داده‌اید و مقداری از پرده ضخیمی را که یک حزب سیاسی به اسم مذهب بهائی روی منویات خود گسترده و متجاوز از سالها در حدود صد سال [است] که با تشکیلات منظم و صرف پولهای گزاف مجهول‌المخزن و تبلیغات دامنه‌دار خود، علناً بر ضد مذهب رسمی مملکت که بالطبع موجب وحدت ملیت است و سرا بر علیه سلطنت و حکومت کوشش می‌کنند، بالا زده و مقداری از آنها را مکشوف نموده‌اید، موجب مسرت حقیر و عموم مسلمانان، بلکه مسرت حضرت ولی عصر ارواحنا فداء می‌باشد». در ادامه، آسیب حزب بهائیت به استقلال کشور را بسیار شمرده و هشدار داد که اعضای این حزب در بسیاری از شئون کشور نفوذ کرده‌اند و لازم است ادارات و مراکز حساس و وزارتخانه‌ها از این عناصر تصفیه شوند. ۱۵.

علاوه بر منبرهایی که هر روزه ماه رمضان از رادیو پخش می‌شد، مرحوم فلسفی در تاریخ ۱۶، ۱۹ و ۲۰ اردیبهشت همان سال، طی مصاحبه‌هایی با روزنامه کیهان، نظریات و برنامه‌ها و انتظارات آیت‌الله بروجردی و دیگر علما و مردم را تشریح کرد. ایشان بابت و بهائیت را ساخته و پرداخته استعمار و در خدمت آن دانست و راجع به تشنج آفرینی‌های چند سال اخیر بهائیان در کشور، افزود که

بر اساس لوحی کہ از این فرقہ بہ دست آمدہ، بہ آنان بشارت دادہ شدہ کہ در سال ۱۳۳۵ شمسی، در ایران بہ قدرت خواهند رسید، لذا این تشنجات از نظر آنان، مقدمہ و زمینہ قدرت‌نمایی آنهاست. وی دربارہ پیگیری مسالہ خاطر نشان ساخت: «حضرت آیت‌اللہ بروجردی و آیت‌اللہ بہبہانی و محافل روحانی، نسبت بہ طرد فرقہ بہائی از جامعہ ایرانی توجہ کامل دارند و پیوستہ با دربار، دولت و مجلسین برای از بین بردن آثار آنها در تماسند. این فعالیت کہ مورد توجہ افکار عمومی است تا جایی کہ در مسلمانان آرامش خاطر بہ وجود آید دنبال خواهد شد». راجع بہ ساختمان حظیرہ نیز یاد آور شد: «پس از مشاورات زیاد، مقامات روحانی و دولتی بہ این نتیجہ رسیدہ‌اند کہ باید عمارت حظیرہ‌القدس را ویران کرد، چون اگر باقی بماند ہر مؤسسہ‌ای ہم در آن کار کند، باز بہائی‌ها بہ عنوان یک «مکان مقدس» از آن، استفادہ تبلیغاتی خواهند کرد... بنابراین محو آثار و بقایای آنها نیز حتمی و واجب است».

ہمچنین، ضمن بیان مخالفت روحانیت با ہرگونہ بی‌نظمی و تاکید بر انجام اقدامات قانونی، افزود: «در مذاکراتی کہ امروزہ با آقای علم، وزیر کشور، بہ عمل آمد ایشان اظہار داشتند کہ امر مبارزہ با فرقہ بہائی مورد توجہ کامل دولت است و دیشب نیز در ہیات دولت مورد مشاورہ قرار گرفت و قرار است بسیاری از نمایندگان مجلس، آمادگی خود را در تصویب طرح و کلای مجلس شورای ملی، تصمیم لازم اتخاذ کنند. بسیاری از نمایندگان مجلس، آمادگی خود را در تصویب طرح غیرقانونی شناختن فرقہ بہائی اعلام داشتہ‌اند. چون موکلین شہرستان‌ها با تلگراف‌ها و نامہ‌ها و تقاضاہای خود، از وکلای می‌خواهند کہ ہرچہ زودتر در این بارہ تصمیمی اتخاذ و برای ریشہ کن کردن بقایای این فرقہ اقدام کنند و من اطمینان دارم کہ وکلای مجلس، مسلمان و علاقہ‌مند بہ دین مبین اسلام بودہ و در اجرای تقاضاہای موکلین خود کوشا می‌باشند. وکلای اقلیہای کلیمی، ارمنی و زرتشتی نیز با عصبانیت تمام، نسبت بہ فرقہ بہائی ابراز تنفر می‌کنند و حتی در این بارہ پیشقدم شدہ و با عہدہ‌ای از نمایندگان مسلمان، برای تصویب طرح غیرقانونی شناختن فرقہ بہائی، فعالیت می‌کنند» ۱۶.

اما بہ رغم انتظار علما در پیگیری مسالہ و انجام اقدامات عملی در آن بارہ، دولت پس از ماہ رمضان هیچ اقدامی نکرد و طرح تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی مبنی بر غیرقانونی بودن فرقہ بہائی و اخراج آنها از ادارات دولتی نیز بہ بہانہ «مطالعہ و بررسی کامل»، ناکام ماند. ۱۷ مدتی بعد حتی حظیرہ‌القدس و دیگر مراکز دیگر بہائیان کہ بہ اشغال فرمانداری نظامی در آمدہ بود، بہ آنها بازگردانده شد. ۱۸ در آن شرایط، امام خمینی نیز از کسانی بود کہ بر تداوم مبارزہ با بہائیت و پاکسازی دستگاہهای دولتی از نفوذ آنها پای می‌فشرد و در ملاقات با آیت‌اللہ بروجردی بر لزوم پیگیری امر تاکید می‌کرد. ۱۹.

ہر چند کہ آیت‌اللہ بروجردی از سالہا پیش بہ این نتیجہ رسیدہ بود کہ رژیم پهلوی بہ دلیل نفوذ بہائیان در دستگاہهای دولتی و وابستگی رژیم بہ قدرتہای خارجی، جرات اقدام لازم علیہ بہائیان را ندارد و لذا از آن مایوس شدہ بود، اما تا پایان عمر مبارزہ با بہائیان، از دغدغہ‌های اصلی وی بود. از این رو بہ امر ایشان؛ مرحوم علامہ دوانی در ۱۳۳۸ ش مامور ترجمہ جلد ۱۳ بحارالانوار گردید. علامہ دوانی جریان دیدار خود با آیت‌اللہ بروجردی و اصرار و تاکید ایشان در ترجمہ آن کتاب را بہ اجمال شرح دادہ‌اند کہ بیانگر توجہ فراوان آن مرحوم بہ مبارزہ با تبلیغات بہائیان است. سرانجام کتاب در اواخر شعبان ۱۳۸۰ (بہمن ۳۹) منتشر شد و مرحوم دوانی قبل از آغاز ماہ رمضان، یک نسخہ از آن را توسط آقا محمدحسن (فرزند آیت‌اللہ بروجردی) بہ ایشان داد. آقا محمدحسن (فرزند آیت‌اللہ) نقل می‌کرد: «وقتی کتاب مہدی موعود را بہ ایشان دادم بہ قدری خوشحال شد کہ حد نداشت. پیوستہ آن را می‌خواندند و بعد از مطالعہ ہم در طاقچہ پشت سرشان می‌گذاشتند. اغلب شبہای ماہ رمضان را بہ مطالعہ آن مشغول بودند و بہ شما دعا می‌کردند و می‌گفتند: بسیار خوب ترجمہ و چاپ شدہ است» ۲۰.

مخلص کلام آن کہ در بین مراجع شیعہ، آیت‌اللہ بروجردی بیش از دیگران نسبت بہ امر بہائیت حساسیت نشان می‌داد و مبارزہ با آن را بہ صورت فردی یا جمعی و در ابعاد سیاسی و فرهنگی تا پایان حیات پر برکتش ادامہ داد.

۱. علی دوانی. مفاخر اسلام. جلد دوازدهم: آیت‌الله عظمی بروجردی...، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، با تجدیدنظر و اضافات، ۱۳۷۹، صص ۱۱۰ و ۱۰۹ و ۱۱۲.۲. مجله حوزه، ش ۴۴، صص ۲۳۵ و ۲۳۱.۳. علی دوانی. مفاخر اسلام. جلد دوازدهم: آیت‌الله عظمی بروجردی...، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، با تجدیدنظر و اضافات، ۱۳۷۹، صص ۱۱۰ و ۱۰۹. «نقدها را بود ایا که عیاری گیرند؟»، علی حقیقت‌جو، چشم‌انداز ایران، خرداد و تیر ۱۳۷۹، ش ۵، ص ۴۷، به نقل از آیت‌الله سبحانی ۶. نقدها را بود ایا که عیاری گیرند؟، همان، ص ۴۷. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹، صص ۳۷۴ و ۳۷۵.۸. خاطرات و مبارزات...، صص ۱۹۰ و ۱۸۹.۹. محمدحسین منظور الاجداد، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران، شیرازه، ۱۳۷۹، صص ۴۹۹ و ۴۹۸.۱۰. همان، ص ۱۹۱.۱۹. همان. ۱۱. همان، صص ۱۹۶ و ۱۹۲؛ گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه اسدالله علم)، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ‌نهادوندی. تهران، طرح نو، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۱، صص ۶۷ و ۶۶.۱۲. خاطرات و مبارزات...، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.۱۳. همان. ۱۴. همان. ۱۵. همان، ص ۱۹۵.۱۶. همان، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.۱۷. به نوشته مرحوم علامه دوانی «بعد از ماه رمضان [۱۳۳۴ شمسی] که لایحه غیرقانونی بودن بهائیت را به مجلس بردند تا وکلا آن را تصویب کنند و رسماً غیرقانونی باشند و اشخاص منتسب به آنها را از ادارات دولتی طرد و جلو فعالیتهای خائنه آنها را بگیرند، سردار فاخر حکمت، رئیس وقت مجلس شورای ملی، جلو آن را گرفت و گفت: مساله بهائی‌ها و جلوگیری از فعالیت آنها یک مساله مذهبی است و جای آن مجلس نیست.» ایشان در ادامه می‌نویسد: «سر و صدای زیادی به راه افتاد و بگومگوها شد که چرا آن فرد خائن، جلو این کار را گرفت. در نتیجه لایحه مسکوت ماند و کم‌کم از حدت موضوع کاسته شد. آیت‌الله فقیه از وقفه کار، فوق‌العاده ناراحت بودند. من همان موقع مقاله‌ای در هفته‌نامه ندای حق نوشتم و سخت به سردار فاخر تاختم. وقتی به منزل آقای فلسفی رفتم، گفت: مقاله‌تان را خواندم، بسیار عالی بود.» نقد عمر؛ زندگانی و خاطرات، تهران، نشر رهنمون، ۱۳۸۲، ص ۲۱۶.۱۸. علامه دوانی، دلیل عمده ناکامی آن اقدام را اقدامات لابی بهائیان و فشار سیاسی روسای جمهور وقت آمریکا و انگلستان و درخواست نخست‌وزیر وقت هند از دولت ایران می‌داند. همان، ص ۲۱۵.۱۹. «بیان وصف تو گفتن نه حد امکان است. گفتگو با استاد جعفر سبحانی». کیهان فرهنگی، سال ششم، خرداد ۱۳۶۸، شماره ۳، ص ۲۰۲. علی دوانی. زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی. تهران: چاپ دوم، با تجدیدنظر و اضافات ۱۳۷۱، صص ۳۵۸ و ۳۵۶.

امیر کبیر در مقابله باب و بهاء!

امیر کبیر در مقابله باب و بهاء!

علی ابوالحسنی (منذر)

یکی از طرق شناسایی ماهیت و مواضع سیاسی میرزا حسینعلی بهاء، مؤسس بهائیت، بررسی روابط و مناسباتش با رجال عصر خویش است. وضعیت فکری و سیاسی رجالی که با او در «پیوند» یا «ستیز» بوده‌اند، نشان می‌دهد که بهاء، در چه خطی سیر می‌کرده: خط دفاع از مصالح ایران یا خیانت به آن؟ خط ستیز با دشمنان استقلال ایران یا وابستگی به بیگانگان؟ به عنوان نمونه، مرحوم امیر کبیر با بهاء، دشمن بلکه از سخت‌ترین دشمنان او و یارانش بود و متقابلاً میرزا آقاخان نوری (جانشین «انگلو فیل» امیر) از دوستان صمیمی بهاء بود و برای حفظ جان او تلاشها کرد. مقاله زیر، روابط و مناسبات امیر و آقاخان با پیشوای بهائیت را (بر پایه اسناد و مدارک معتبر) بررسی می‌کند:

نقش بی‌بدیل امیر در سرکوب بابت

از نابختاری‌ها و بدشانسی‌های بایان و بهائیان، آن است که تاریخ، اعدام باب و سرکوب قیام پیروانش در دوران قاجار را عمدتاً به پای شخصیتی می‌نویسد که تحلیلگران تاریخ (اعم از ایرانی و خارجی) نوعاً وی را شخصیتی وطنخواه، اصلاح‌طلب و ضد استعمار می‌شناسند: شادروان امیر کبیر!

مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیر کبیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح امور مالیاتی ارتش تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه» تجزیه‌طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دار الفنون» و «ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه»، «فرونشاندن انقلاب بایان» می‌داند ۱ و با اشاره به «شورش‌ها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در کشور می‌نویسد: «اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت... امیر کبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودی‌ها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید». ۲. دکتر عبدالحسین نوایی نیز نقش امیر در سرکوبی باییه را بسیار تعیین‌کننده می‌داند: «میرزا تقی خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نی‌ریز، بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جایگیر گردد». ۳.

نقش بی‌مانند امیر در سرکوب شورش بایان، مورد تأیید و تصریح مورخان بابی و بهائی نیز هست. نورالدین چهاردهی، پژوهنده تاریخ باب و بهاء، «از بزرگان ازلیها و بهائیها شنیده است که باب و افراد حروف حی [=پاران برجسته باب] همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [کرده] بودند و اگر... امیر کبیر نبود مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند». ۴.

عبدالحمید اشراق خاوری (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) می‌نویسد: امیر «در مدت سه سال صدارت خود با تمام قوی کوشید تا... امر باب را از روی زمین محو و نابود سازد. برای نیل به این مقصود» فرمان «به قتل سید باب» داد «ولی عاقبت جز خسران ثمری از رفتار ناهنجار خویش نگرفت». ۵. وی سپس به اقدام قاطع امیر در سالهای نخست صدارت به سرکوب آشوب بایان در نقاط مختلف کشور اشاره می‌کند که به گفته او: «سبب شد که مردم در هر شهر و بلد اقتدا به وزیر شریر نموده به اذیت و آزار اهل ایمان» پردازند. ۶. سنخ این مطالب را در آثار دیگر مورخان شاخص بهائی (نظیر محمدعلی فیضی و فضل‌الله مازندرانی) و حتی عباس افندی (پیشوای بهائیت) نیز مشاهده می‌کنیم. ۷. به قول ویلیام هاچر و دو گلاس مارتین، مورخان بهائی معاصر می‌نویسند: «میرزا تقی خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [=بهائیت] شمرده می‌شود». ۸.

امیر کبیر، حسینعلی بهاء را نیز در ۱۲۶۷ به کربلا تبعید کرد ۹ و دایی و سرپرست باب (حاجی سید علی تاجر شیرازی) را نیز که در توطئه ترور امیر با بایان همدست بود دستگیر و، به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند. ۱۰. براین سیاهه باید نام قره العین را نیز افزود. قره العین از پیشگامان باییت در زمان ناصرالدین شاه بود که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره‌ای بزک شده و عریان به میان مردان بابی و همخوابیش با سران باییه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بدشت یاد می‌شود) ۱۱ ثبت تاریخ است و حتی مورخین بابی و بهائی نیز بدان اشاره دارند. ۱۲. به قول کسروی: خروج قره العین «از خانه شوهر و همراهیش با مردان و آن داستان بدشت که خود بهائیان پوشیده نداشته‌اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان. این است در کتابها دیده می‌شود که خواهر عبدالبهاء که بهائیان او را همپای فاطمه زهرا شیعیان می‌شمارند در نامه خود به بهائیان تهران چنین نوشته: قره العین یک دفعه بی‌حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی‌توانیم به در آوریم». ۱۳. نورالدین چهاردهی «از افراد ثقه ازلیها» شنیده است که «طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان [بخوانید: امیر کبیر] از ملاقات طاهره بیمناک شده و وهم داشتند که... زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند». ۱۴.

بایان در صدد ترور امیر نیز برآمدند، که البته با هشیاری و درایت وی، دستگیر و به جزای عمل خود رسیدند. ۱۵

بزرگوار مردی بود

قائم مقام فراهانی صدراعظم شریف، ضد استعمار و شهید عصر قاجار، که در تیزبینی سیاسی و نکته‌دانی ادبی، شهره تاریخ است میرزا تقی خان امیرکبیر را از کودکی می‌شناخت. چه، پدرش (کربلایی قربان) همشهری و خدمتگزار قائم مقام بود و تقی کوچک نیز در مجلس درس فرزندان قائم مقام شرکت می‌جست. قائم مقام، تقی نوجوان را (به لحاظ استعداد) بر پسران خود ترجیح بسیار می‌نهاد و یک روز که با مشاهده نامه‌ای از امیر، از نکته‌سنجی وی سخت به شگفت آمده بود، به یکی از دوستانش چنین نوشت: «حقیقت، من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می‌ترسم... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد».

میرزا تقی خان بی‌همتا است

بد نیست داوری رابرت واتسون، عضو مهم سفارت انگلیس (سفارتی که در توطئه بر ضد امیر، پیشگام بود) را نیز در مورد امیر بشنویم:

«در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان امیر نظام بی‌همتا است. دیوجانس [حکیم وارسته و مشهور یونانی] روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت. به حقیقت، سزاوار است که به عنوان «اشرف مخلوقات» بشمار آید. بزرگوار مردی بود». ۱.

همو درباره امیر می‌نویسد: «میرزا تقی خان بر آن شد که نیکبختی مادی مردم را فراهم کند و تمایلات نکوهیده آنان را مهار گرداند. این وزیر، هدفی از آن هم عالیتر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می‌یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه‌دار تحقق می‌پذیرفت». ۲.

پی‌نوشت‌ها:

۲. امیر کبیر و ایران، ص ۳۱۸.

۱. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، خوارزمی ۱۳۵۵، ص ۳.

جالب این است که، حواریون و یاران باوفای امیر نیز نظیر آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیر)، میرزا هاشم طباطبایی (منشی مخصوص امیر)، سردار مکری (داماد امیر)، مؤتمن‌الملک انصاری (کاتب سر امیر) سخت با بایبه و بهائیه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند. (ایام: در این باره، در مقاله «یاران امیر...» بحث شده است.)

بی‌جهت نیست که، با عزل و قتل امیر کبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بایبان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز پیش رفتند.

عباس امانت (مورخ بهائی تبار معاصر) می‌نویسد: «بایبان، پس از شکستهای فجیع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند». ۱۶. سلیمان خان تبریزی (از عناصر اولیه و مهم بایبه، که در جریان ترور نافرجام ناصرالدین شاه دستگیر و به مجازات رسید) پس از عزل و تبعید امیر به کاشان در نامه‌ای به سید جواد کربلایی (از فحول بایبان) نوشت: «امیر نظام بحمدالله تمام شد، معزول ابدی گردید. الان در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقا خان اعتمادالدوله وزیر و صدراعظم گردید. ان شاءالله امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان [حسینعلی نوری] باید خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارک ایشان مضمحل‌تر است». ۱۷.

باید گفت، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بایبان باز شد، اصولاً جانشین امیر، میرزا آقا خان نوری (که

«تحت‌الحمایه» انگلیسی‌ها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را توسط برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و بگير بگير افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروئیستها بود) برآمد، که البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقاخان را نپذیرفته و خود را به خانه شوهر خواهرش میرزا مجید آهی (منشی سفارت روسیه) رساند و سفیر روسیه (پرنس دالگوروی کی) نیز بهاء را تحت حمایت آشکار و پیگیر خویش قرار داد. (ایام: شرح مطلب در مقاله «حسینعلی بهاء؛ پیوند دیرپا با روسیه» آمده است).

امیرکبیر، آماج کینه بهائیان

مرحوم امیر، سرکوب قاطع فتنه بایان و اعدام باب و تبعید بهاء، همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی‌بدیل، چنان که دیدیم، از چشم بایان و بهائیان مخفی نمانده و او را آماج کینه توزی و فحاشی آنان ساخته است. به قول نورالدین چهاردهی: «بایها و بهائیان سرسخت دشمن آشتی ناپذیرند و میرزا تقی خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می‌نگرند». ۱۸ سخن دکتر فریدون آدمیت نیز مؤید اظهارات چهاردهی است: «امیر شورش بایه را برانداخت. به قول شیل [وزیر مختار انگلیس در ایران، در گزارش به پالمستون وزیر خارجه لندن، مورخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱] پس از غائله [بایان در] زنجان پیروان باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند. اما بیکار نشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود، البته کینه امیر را در دل داشتند، کینه‌ای که در نوشته‌های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و امریکا، هنوز منعکس است. بایان توطئه کشتن شاه و امیر و امام جمعه تهران را چیدند، ولی امیر پرده از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه کرد، که شرح آن در «المتنبئين» نوشته علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آمده است. ۱۹

به همین شکل، مورخان مشهور بهائی نظیر ابوالفضل گلپایگانی، اشراق خاوری و فیضی در آثارشان امیر را از طعن و دشنام بی‌نصیب نگذاشته‌اند. اشراق خاوری امیر را «وزیر نادان» ۲۴، «وزیر شیر» ۲۵، «تقی سفاک» ۲۶ و «دشمن ستمکار و... خونخوار» ۲۷ می‌خواند و قتلش در حمام فین (به دست عمال استبداد و استعمار) را انتقام الهی! و «عذاب الیم» وی در حق او می‌شمارد: «امیر نظام رئیس الوزرا که سبب شهادت حضرت اعلی گشت و برادرش، وزیر نظام، که با او در این جریمه شرکت داشت پس از دو سال به جزای عمل خویش رسیدند و به عذاب الیم مبتلا گشتند. دیوار حمام فین کاشان از خون امیر نظام صدراعظم رنگین گشت. هنوز هم آن خون باقی است و بر ظلم و ستمی که از دست امیر نظام به وقوع پیوسته شاهدهی صادق و گواهی راستگو و ناطق است». ۲۸. محمدعلی فیضی، امیر را با عنوان «امیر مغرور» فروکوفته ۲۹ و ابوالفضل گلپایگانی با اطلاق عنوان «سفاک» (خونریز) و «به غایت مستبد» بر امیر ۳۰ می‌نگوید: «اتابک اعظم در علاج کار [بایان] فروماند و عاقبت در آن نزدیکی جان در سر کار تهور و استبداد نهاد. زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیه او [!؟] آگاه شد و از سوء سیاست او منزجر گشت و رجال دولت به جهت استبداد او در امور مملکت از نیکخواهی او دوری جستند و عاقبت او را به حکم پادشاه از مناصب دولتی معزول... در حمام فین او را به جهان دیگر فرستادند» ۳۱!

گواهی تاریخ، اما نه این است!

عناصر بهائی چنان که دیدیم، از سر کینه، امیر را فردی بدفرجام خوانده و «مرگ سرخ و زیبای» او در خط مبارزه با استبداد و

استعمار را، کیفر سوء الهی در حق وی شمرده‌اند! اما اینک که پس از گذشت حدود ۱۸۰ سال از قتل آن رادمرد به جایگاه او در تاریخ معاصر ایران می‌نگریم، می‌فهمیم که امیر اگر ۱۰۰ سال دیگر هم می‌زیست هرگز این درجه از نفوذ و محبوبیت را در قلب ملت ایران به دست نمی‌آورد. در واقع، او با این مرگ خونین و زودرس، تبدیل به اسطوره‌ای شد که همواره به کوشندگان راه آزادی و استقلال ایران، درس همت و صلابت و فداکاری می‌دهد. کنت دو گوینو (وزیر مختار مشهور سفارت فرانسه در ایران عصر ناصری) درست چهار سال پس از قتل امیر یعنی در فوریه ۱۸۵۶ با اشاره به مرحوم امیر می‌نویسد: ملت ایران، دیوانه و دل‌باخته مردی شده است که تا چهار سال پیش، صدر اعظم کشور بوده است. از مرز ترکیه تا سرحد افغانستان هیچ کسی از غنی و فقیر و خرد و کلان نیست که تمام عناوین تعظیم و تجلیل و محبت را در موقع یادآوری از این مرد به کار نبرد. می‌گویند: «عادل، وظیفه شناس، فعال و کاری بود، از سرباز و کشاورز حمایت می‌کرد و خیر ایران را می‌خواست عملی کند؛ از این هم بهتر بود». تعجب در این است که نه تنها کسی با این نظر مخالف نیست، بلکه این عقیده مورد قبول و تصدیق وزرای فعلی و حتی خود شاه هم می‌باشد. آیا برای این قضیه می‌توان در اروپا نظیری یافت؟ آیا شخصیت معاصری هست که هر قدر هم بزرگوار و صاحب مقام باشد اقلاً مورد مذمت نصف مردمی باشد که از او سخن می‌گویند؟ پس صدراعظم سابق ایران از این حیث بی‌نظیر و ممتاز است... ۳۲

چه می‌گوییم؟ حتی لحن بهائیان نیز در این اواخر (ناگزیر) نسبت به امیر نرم‌تر شده و در واقع مجبور شده‌اند از لحن تند خود نسبت به او بکاهند؛ هرچند هنوز برق «کینه» از لابلای آن چشم را می‌زند. ۳۳

پی‌نوشت‌ها

۱. شرح حال رجال ایران، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۴۷، ۱/۲۱۳

۱۱. برای شرح ماجرا ر.ک، ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، لسان الملک سپهر، ۲۱۹۳/۲۲۰ و ۲۳۹؛ فتنه باب، اعتضاد السلطنه، صص ۱۸۷۱۷۸؛ قره العین، در آمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران، سینا واحد، ص ۱۳ به بعد ۱۲. ر.ک، الکواکب الدریه، ۱/۱۳۱، ۱۲۹؛ مطالع الانوار، ص ۲۷۲؛ ظهور الحق، ۳/۱۱۱، ۱۰۹؛ حضرت بهاءالله، محمدعلی فیضی، صص ۴۲ - ۴۱... ۱۳. بهائیکری، ص ۱۴۸۵. باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۸۶ - ۸۷. درباره خوش آمدن شاه جوان از قره العین ر.ک، قبله عالم، عباس امانت، ص ۱۵۲۹۶. شرح ماجرا در کتاب فتنه باب، نوشته اعتضاد السلطنه ص ۹۵ به بعد آمده است ۱۶. قبله عالم، ص ۱۷۲۸۷. عهد اعلی...، ابوالقاسم افغان، ص ۴۹۳. باب کیست و سخن او چیست؟، ص ۲۶۶. ۱۹. ر.ک، امیر کبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵، ص ۴۵۱. کتاب‌المتنبین، با عنوان «فتنه باب»، با مقدمه و تعلیقات نوایی، توسط انتشارات بابک، چاپ شده است ۲۰. مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۴ - ۲۱۳۵. ر.ک، توقعات مبارکه حضرت ولی امر، لوح قرن احباً شرق (نوروز ۱۰۱ بدیع)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع، ص ۴۹ و ۵۱. همان، صص ۱۸۱ - ۱۸۲. ۲۳. ر.ک - ۲۴. ۲۵۸. مطالع الانوار، ص ۲۵۴۹۳. همان، ص ۵۹۰. ۲۶. ریح مختوم، «قاموس لوح مبارک قرن»، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ۱/۳۲۶، ردیف ت ۲۷. مطالع الانوار، ص ۵۰۹. همان، صص ۵۱۲ - ۵۱۳ نیز ر.ک، ص ۵۸۹. ۲۹. حضرت نقطه اولی ۱۲۶۶ - ۱۲۳۵ هجری / ۱۸۵۰ - ۱۸۱۹ میلادی، ص ۳۱۶. ۳۰. تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۱۱۱. همان: ص ۳۲۱۵. ر.ک، مجله پاریس، سال ۴۰، ش ۴، فویه ۱۹۳۳؛ مجله محیط، مدیر: سید محمد محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۲۱ش، ص ۳۳۳۰. برای نمونه ر.ک، اظهارات ابوالقاسم افغان، مورخ معاصر بهائی، در عهد اعلی...، ص ۳۸۸ و ۳۹۰؛ مجله «پیام بهائی»، شماره ۲۹۶، ژوئیه ۲۰۰۴، «یادداشت ماه».

باب و چالش‌های پیش رو

استاد فقید محمد محیط طباطبایی

زنده‌یاد استاد محیط طباطبائی، شخصیتی است که به «وسعت اطلاع»، و «دقت نظر» و «امانت در نقل»، شهره مجامع علمی است. وی داستان جالبی را به نقل از مرحوم ابوالحسن جلوه (حکیم مشهور پایتخت در عصر قاجار) درباره مناظره علمای اصفهان با باب نقل می‌کند که شنیدنی است. استاد محیط داستان را از سید محمدعلی فتوحی «ضیاءالحکما»، طیب سالخورده و مورد اعتماد مردم تهران، شنیده که مدتی در جوانی، انیس جلوه بوده است. جلوه همراه استادش: حکیم میرزا حسن نوری، در مجلس مناظره علمای اصفهان با باب حضور داشت و استادش وارد بحث با باب شده بود.

ضیاءالحکماء برای محیط نقل می‌کند که: من در دوران جوانی مدتی در مدرسه دارالشفای تهران نزد حکیم جلوه بوده و در این مدت شاهد بودم که آن حکیم، راجع به فرقه‌های مذهبی قدیم و جدید که در میان مردم به تبلیغ و ترویج عقاید خود مشغول بودند چیزی به زبان نمی‌آورد. طول مدت سکوت او از این بابت حتی در مواردی که اشاره‌ای از جلوه را ضروری می‌دیدم، در دل من عقده‌ای شده بود. روزی مجال مناسب یافتم و از جلوه پرسیدم شما درباره حضرات جدیدی هیچ حرف نمی‌زنید، در صورتی که هنگام اقامت در اصفهان برای تحصیل، با آغاز این امر معاصر و شاهد و ناظر بوده‌اید.

مرحوم جلوه گویی در دل خود احساس سنگینی از این بار سکوت ممتد می‌کرد و همین که پرسش از این طرف آغاز شد، پاسخ را در ضمن نقل حکایتی افاده کرد و چنین فرمود: «وقتی سید علی محمد باب... در اثر بروز وبای شدید شیراز، مجال خروج از شهر را پیدا کرد و به اصفهان آمد و در عمارت منوچهر خان گرجی معتمد الدوله [حاکم اصفهان] دور از انظار اقامت گزید، معتمد الدوله حمایت خود را از سید باب دریغ نمی‌کرد و به نگهداری جانب او می‌پرداخت. روزی که استاد من (جلوه)، مرحوم میرزا حسن نوری، بنا به اشاره یا درخواست و یا دعوت معتمد الدوله با سید باب قرار ملاقات داشت، من هم یکی از چند تن شاگردی بودم که از استاد خواستیم اجازه بدهد در خدمت او باشیم و به همراه او رفتیم و باب را در آنجا دیدیم و شاهد مذاکراتی بودیم که میان استاد ما با سید علی محمد صورت می‌گرفت.

استاد از غوامض مسائل حکمت الهی و فلسفه اعلی سخن می‌گفت و سید، بنا به شیوه شیخیه، سخنانی مناسب با میزان اطلاع و دریافت خود جواب می‌داد. حکیم نوری بدون آن که جنبه مکابره و مناقشه به مناظره یا گفتگو بدهد، بعد از موضوعی به موضوعی دیگر می‌رفت ولی سید در جواب، مکث و سکوت خود را آن قدر امتداد می‌داد که استاد از تعقیب مطلب خود صرف نظر کند و به موضوع دیگری بپردازد. از صورت کلی گفتگوها، چنین مفهوم ما شاگردان حکیم نوری شد که سید باب با مطالب و مسائل معلوم و معروف حکمای اسلام انس خاطر می‌نماید و استاد ما هم نمی‌خواست با ذکر چنین نتیجه‌گیری او را آزرده خاطر سازد و مجلس را خاتمه داده بیرون آمد. شاگردان در راه مراجعت، از استاد خود پرسیدند او را چگونه دیدید؟ استاد به اندیشه فرو رفت و سر انگشت سبابه خود را روی کاسه سر نهاد و گفت: "چه کار به او دارید؟ سید اولاد پیغمبر است؛ او را به جدش ببخشید" و دیگر چیزی بر آن نیفزود. شاگردان، به اعتبار وضعی که استادشان در این پاسخ کوتاه به خود گرفت، چنین در یافتند که میرزا حسن در او خستگی اعصاب شدید و تشویش حواس یافته است. اما من که جلوه بودم، بعد از این مجلس دیدار، در نظر مریدان دل‌باخته سید در اصفهان حرمتی کسب کردم. زیرا شکل ریش و سرو صورت باب، به قیافه من شباهت داشت و بدین نظر، آنان که برای ایشان امکان ملاقات سید در سرای معتمد میسر نمی‌شد یا در نتیجه تغییر وضع سید پس از مرگ معتمد، راه وصول به مطلوب به روی ایشان بسته شده بود، از مشاهده سر و صورت من در راه عبور و مرور یا حیاط مدرسه کاسه‌گران بی آن که خود بدانم لذت می‌بردند. این موضوع را بعد از مدتی که گذشت در اصفهان شنیدم.

سالها بعد وقتی از اصفهان به تهران منتقل شدم، برخی از رجال عصر که بر این دیدار میرزا حسن نوری، استاد من، با سید باب در

عمارت سرپوشیده سرای معتمد الدوله آگاهی داشتند، روزی در مجلسی که چند تن از شاهزادگان دانش دوست قاجاریه حاضر بودند، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه کیفیت ملاقات مرحوم میرزا حسن را با سید باب از من پرسید، من هم بدون کم و زیاد، قضیه را نقل کردم. این سخن از آن مجلس به خارج راه یافت و روزی دیگر یکی از رجال نامدار عصر از من قضیه را پرسید و بر همان زمینه، جواب شنید.

مدتی از این اتفاق گذشت. روزی در ایوان حجره خود درون مدرسه دارالشفای نشسته بودم. شیخی که هنگام تحصیل در اصفهان یکی از طلاب علوم دینی بود و مدتی می گذشت که از حال او خبری نداشتم، از راه رسید و سلام کرد. احساس کردم او گویی تقاضایی دارد. او را به درون حجره بردم. وقتی داخل حجره آمد گفت: مطلبی که باید به عرض شما برسانم مفصل است و من اکنون در وضعی هستم که باید دور از انظار سخن خود را بگویم. پیش خود پنداشتم ممکن است گرفتاری خاصی داشته باشد. از مدرسه به اتفاق شیخ گلپایگانی داخل مسجد شاه شدم. او به سوی رواق شبستان روبرو رفت. من هم بی دغدغه و هراسی به دنبال او رفتم. شیخ پای یکی از ستونهای میان رواق نشست. از این اصراری که درباره تغییر محل کرده بود عذر خواست. (مرحوم ضیاءالحکما نام این شیخ را که اصلاً گلپایگانی بود بر زبان آورد، که غیر از میرزا ابوالفضل بود. من آن را درست به یاد نمی آورم؛ گویا محمد علی بود).

پاسخ ربطی به سؤال نداشت!

سپهر در تاریخ قاجاریه (ج ۲، ص ۴۳۱) گفتگوی علمای اصفهان با علی محمد باب را به تفصیل نقل کرده و نوشته است که در این جلسه میر سید محمد امام جمعه اصفهان و محمد مهدی کلباسی فقیه و میرزا حسن نوری حکیم با جمعی از علما به ناهار دعوت شده بودند.

کلباسی، درباره نحوه استنباط احکام شرعی، از او سؤالی کرد. باب پاسخ می دهد: تو در مرتبه شاگردی و دانشجویی هستی، و من در مقام ذکر و فؤاد، و حق نداری از من چنین سؤالی بکنی. آنگاه میرزا حسن نوری گفته بود: اگر شما به مقام ذکر و فؤاد رسیده‌ای، به اعتقاد حکما باید هیچ چیز بر شما پنهان نباشد؟ باب گفت: چنین است، و هر چه می خواهی بپرس! میرزا حسن درباره موضوع طئی الارض که به چشم برهم زدنی، صاحب کرامت می تواند از نقطه‌ای در شرق یا غرب جهان، خود را به نقطه دور دیگر برساند، و اشکالی که از نظر طبیعی در کار زمین و سکنه روی زمین ممکن است پیش آید، سؤال کرد. سید به میرزا گفت: جواب را بگویم یا بنویسم؟ میرزا حسن گفت: به هر نحوی که دلخواه شما باشد. او قلم بر گرفت، خطبه‌ای مشتمل بر حمد و نعت خدا و پیغمبر و مناجات نوشت که ربطی به موضوع سؤال نوری نداشت. میرزا حسن با تذکر این معنی، لب از گفتار بربست و حضار مجلس پس از صرف ناهار متفرق شدند.

صورت منقول از این گفتگو که در ناسخ محفوظ است مانند صورت «مذاکره علمای تبریز دو سال بعد در مجلس ولیعهد با سید» که در همین کتاب ضبط شده است گویا مبتنی بر گزارش رسمی بوده که مانند نامه ولیعهد منضم به توبه نامه باب، نسخه آن در دفترخانه دولتی وجود داشته و مورد استفاده سپهر تاریخ نویس قرار گرفته است. انتقال این دو سند موجود از دربار به کتابخانه مجلس و کوشش در نگهداری آنها دور از چشم و دست تجاوزکار و بداندیش، نامه و توبه نامه را حفظ کرده، ولی گزارش مربوط به دیدار و گفتگوی اصفهان شاید روزی در ضمن رسیدگی کامل به اسناد دولتی محفوظ در مخزن اسناد قصر گلستان، به دست آید.

به هر صورت، از مقایسه این دو مجلس در ناسخ می توان به کشف گزارش مجلس سؤال و جواب اصفهان مانند سؤال و جواب

تبریز در آینده امیدوار بود. ۱

۱. مجله گوهر، سال ۵، ش ۷، مهر ۱۳۵۶، صص ۵۰۶ تا ۵۰۷، مقاله استاد محیط طباطبایی.

شیخ گفت: «از آن زمان که شما را در اصفهان دیدم و بعد غائب شدم، به فرقه بابی پیوسته و با آنها همواره همکاری داشته‌ام. هم اینک با دسته [ای] از بایان همکارم. چند شب پیش در محفل ما سخن از شما و اظهارات شما در مجلس شاهزادگان راجع به ملاقات استاد شما با نقطه اولی (باب) در پیش آمد. عقیده غالب حاضران محفل بر این بود که انتشار چنین مطلبی از ناحیه شما و به نام شما در پیش مردم عادی موجب ضرر برای پیشرفت این امر خواهد بود. قرار بر این شد که شما را قهراً ساکت کنند. کسی از میان جمع، داوطلب اجرای این امر شد. من به حکم سابقه شناسایی و محبتی که از دوران طلبگی از شما دیده بودم، به رفقای خود گفتم به من مجال بدهید تا با آقای جلوه ملاقاتی بکنم و موضوع را به استحضار او برسانم تا از یک طرف حق دوستی را به جا آورده باشم و از طرف دیگر بسا که با سکوت بی سر و صدای او کلید این قفل به دست افتد. حال میل جناب عالی به سکوت ابدی و مرگ، و یا قفل خاموشی بر زبان نهادن است؟ خود دانید».

شیخ، وضع سلوک و لحن گفتار خود را ناگهان در پای ستون مسجد عوض کرد و با تحکم گفت: «خواهش دارم تا وقتی من از شبستان و حیاط مسجد به خارج بروم، خود از این محلی که نشسته‌اید برنخیزید». او رفت و من هم بعد از او بیرون آمدم. از حسن اتفاق، دیگر کسی تا کنون از من سؤال نکرده، تا خود را به محک امتحان بزنم.

مرحوم جلوه بعد از نقل این سرگذشت برای میرزا محمد علی، پسر حاجی میرزا رفیعی عمه زاده‌اش، گفته بود: در ضمن درس عبرتی از سرگذشت فخر رازی در این زمینه آموختم.

ضیاء الحکماء که بر آن سرگذشت [ماجرای عبرت‌انگیز فخر رازی] آگاهی نداشت کیفیت را از جلوه می‌پرسد و او چنانکه معلوم اهل اطلاع است بدو می‌گوید: «امام فخر رازی مردی حکیم و متکلم و خطیب و مُناظر نیرومندی بود. به روزگار جوانی، همواره در مجلس وعظ و خطابه خود از اسماعیلیه بد می‌گفت و آنچه را پیش از او غزالی و دیگران در این باره رشته و بافته بودند می‌برد و می‌دوخت. حسن تأثیر مجلس وعظ او، برخی از متعصبان فرقه فاطمی را بر ضد او برانگیخت. روزی که در مسجد نماز فرادا (تنها) می‌گذارد، یکی از فدائیان اسماعیلی همین که امام به سجده رفت پیش آمد و بر پشت کمرش نشست و دم حربه تیزی را که در آستین داشت بر گردن امام فخر آشنا کرد و گفت: «اگر بعد از این، یک بار دیگر این حرفها را تکرار کنی با همین حربه کار ترا می‌سازم و تمام می‌کنم و اگر سکوت اختیار کنی بسا که هدایا و صیالات گرانبهایی از موارد مختلف، سالیانه به تو برسد». امام فخر بعد از آن خاموش شد و هر وقت مریدی از او باعث بر این که درباره اسماعیلیه خاموش است را می‌پرسید جواب می‌گفت: اینان برهان قاطع دارند! و منظورش از برهان قاطع، حربه برنده بود و می‌افزود که: «من همواره احساس قاطعیت برهان ایشان را می‌کنم (که آن تیزی دم حربه باشد)».

مرحوم جلوه گفته بود: این فرقه هم با چنین تمهید مقدمه‌ای، داستان برهان قاطع اسماعیلیه را خواستند به روی من بکشند، ولی من هرگز این عمل ماجراجویی را برهان قاطع به حساب، بلکه بر زبان هم نیاورده‌ام. ۱
پی‌نوشت:

۱. مجله گوهر، سال ۵، ش ۷، مهر ۱۳۵۶، ص ۵۰۱ به بعد، مقاله استاد محیط طباطبایی.

بحثی در توبه نامه علی محمد باب

هیچ ادعایی ندارم و توبه می‌کنم!

باب در سه شهر با علمای عصر خود مستقیماً برخورد و احیاناً مناظره داشت: شیراز، اصفهان و تبریز.

الف) شیراز: شیراز برای باب (در دوران ادعای «باییت» ش) از همه جای ایران بدتر بود و مردم آنجا عموماً با او مخالف بودند. حتی دوستان سابقش هم دشمنترین کسان شدند! ۳! علت این امر، بیش از هر چیز، اقدام باب به تکذیب آشکار مدعیات خود بود. باب (به اعتراف کاتب و دستیارش: سید حسین یزدی) همه مدعیات خود را بالای منبر مسجد وکیل شیراز در حضور علما و مردم تکذیب کرد ۴ و به تصریح نبیل زرنندی (نویسنده مشهور بهائی): بر فراز منبر گفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند». ۵ پس از آن نیز در ابلاغیه معروف به ابلاغیه «الف»، ضمن تصریح به جاودانگی احکام اسلام، از ادعای باییت و نیابت خاصه امام عصر (ع) براءت جست. ۶

ب) اصفهان: باب در اصفهان نیز با برخی از علمای شهر مناظره داشت و در آنجا هم حکیم جلوه (که با استادش: میرزا حسن نوری در مجلس حضور داشت) شاهد طفره باب از پاسخ به سؤالات علمی نوری بود. ۷ (ایام: گزارش جلوه، از زبان محیط طباطبایی، در صفحه قبل گذشت).

ج) تبریز: زمانی که باب را برای مناظره با علما، از زندان چهریق (اطراف ارومیه) به تبریز می‌آوردند، در سر راه، مردم ارومیه (به اعتبار «سیادت» باب، و بویژه شایعاتی که درباره ارتباطش با امام عصر «عج» بر سر زبانها بود) از وی به گرمی استقبال کردند، و موج این احساسات، به تبریز نیز رسید. این مطلب، در منابع تاریخی (اعم از بابی و غیر آن) بازتاب یافته است. ۸ حجه الاسلام تیر، که خود و پدرش در جلسه گفتگوی علما با باب حضور داشتند، می‌نویسد: اگر مناظره علمای تبریز با باب انجام نمی‌شد و «پایه جهالت» وی «در آن مجمع بر عارف و عامی به آن وضوح منکشف نمی‌شد، در همان روز تقریباً یک ثلث اهل آذربایجان از نفس شهر و نواحی، مستعدّ این بودند که» به باب ایمان آورده و مطیع وی گردند و در راه او جهاد کنند. ۹

اما برغم این اقبال اولیه، زمانی که گفتگوی باب با علما پایان یافت، ورق کاملاً برگشت و به گواه خود بایبان: علما و مردم تبریز یکپارچه با باب مخالف شدند. سید حسین یزدی (کاتب باب) که آن ایام در تبریز بود، در نامه به دایی باب (حسنعلی شیرازی) نوشت: در تبریز، «کلّ اهل بلد» از شیخی و غیر شیخی و حاکم و محکوم و تابع و متبوع، همگی «متفق شدند در جحد [انکار] و عدم استماع به کلمات اهل حق [= باییه] و کل، متفقاً مشتعل کردند نار انکار خود را» بر باب، و حتی در حق او خیالات بدی داشتند که از تهران فرمان رسید او را به زندان چهریق برگردانند و این جان باب را نجات داد. ۱۰

علت، ناگفته پیدا است: باب در بحث با علمای تبریز، شکست خورد و این امر، بی‌بنیادی ادعایش را بر همگان آشکار ساخت. نکته درخور ملاحظه در آن مناظره، این است که سؤالات علما از باب، حتی به اعتراف منابع بهائی ۱۱، پرسشهایی «سطح پایین» بوده و «سیر نزولی» داشته است. پیدا است که اگر باب از پاسخ به سؤالات اولیه در نمی‌ماند، علما ناچار می‌شدند سطح سؤالات را بالاتر برده و بدان روند «صعودی» بخشند.

بهرروی، باب پس از شکست مفتضحانه در بحث با علما، چوبکاری شد و سپس عریضه‌ای خطاب به ولیعهد نوشت و در آن، ضمن براءت از ادعای باییت و دیگر ادعاها، اظهار توبه و استغفار کرد.

تلون در عقیده، تغییر در ادعا

تلون در عقیده و ادعا، از ویژگیهای شاخص علی محمد باب است که حتی منابع بابی و بهائی بدان اعتراف دارند. مرحوم حسین محبوبی اردکانی در تعلیقاتش بر «المآثر و الاثار» می‌نویسد:

باب «در ۱۲۶۰ ادعای ذکریّت کرد یعنی که مفسر قرآن است. در ۱۲۶۱ ادعای باییت کرد یعنی وسیله رابطه با امام زمان است. در ۱۲۶۲ ادعای مهدویت کرد یعنی امام زمان است. در ۱۲۶۳ ادعای نبوت کرد یعنی که پیغمبرم. در ۱۲۶۴ ادعای ربوبیت کرد یعنی که پروردگار عالمیانم. در ۱۲۶۵ ادعای الوهیت کرد. در ۱۲۶۶ تمام دعاوی خود را منکر شد و توبه کرد و توبه‌نامه نزد ولیعهد

فرستاد ولی مریدانش کار او را دشوار ساختند. شورش و فتنه برپا نمودند و گرفتاریها برای دولت ایجاد کردند.^۱ عبدالحسین آیتی (مبلغ مستبصر بهائی) نیز در جلد سوم کشف الحیل، خاطر نشان می‌سازد که: باب در ۱۲۶۰ ق ادعای ذکریت (مفسر قرآن) و در ۶۱ ادعای بابت و نایب خاص امام زمان و در ۶۲ داعیه مهدویت داشت و در ۶۳ نبوت و در ۶۴ ربوبیت و در ۶۵ مدعی الوهیت شد و در ۶۶ توبه‌نامه نوشت و به دار آویخته شد.

پی‌نوشت

۱- چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الاثار)، به کوشش ایرج افشار، ۲/۶۲۹

توبه نامه باب

توبه باب از دعاوی خویش، از مسلمات تاریخ است و نسخه اصلی این توبه‌نامه به خط وی، هم‌اینک در کتابخانه مجلس شورای ملی (بهارستان) موجود است و متن آن را حتی ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ برجسته بهائی) ۱۲ در کتاب «کشف الغطاء» (چاپ تاشکند) آورده است. ۱۳ گلپایگانی، پس از نقل گزارش ولیعهد به تهران راجع به مذاکره علما با باب که در آن به توبه باب اشاره شده، در ص ۲۰۴ می‌نویسد: «چون در این عریضه، انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب است چنان به نظر می‌آید که به صورت دست مبارک را نیز محض تکمیل فایده درین مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم در سجن اعظم بیه جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت اولی البصائر واگذاریم».

فضل الله صبغی (منشی و کاتب عباس افندی که از بهائیت برگشت) درج توبه‌نامه باب در کشف الغطاء را امری «شگفت» می‌داند. چون به قول او: «بایان و بهائیان نمی‌خواستند» این نوشته «پخش شود تا مردم ندانند که سید باب سخن خود را پس گرفته و از آنچه گفته بازگشت کرده» است. ۱۴ متن توبه نامه، که کلیشه آن را در صفحه روبرو می‌بینید، چنین است:

«فداک روحی، الحمد لله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، فحماً ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینوع راءفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش، عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم بر اعیان فرموده. اُشهدُ الله و من عبده ۱۵ که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جلّ ذکره و شیوه رسول او و ولایه اهل ولایه اوست و لسانم مقّر بر کلّ مانزل من عند الله ۱۶ است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از فلم جاری شد غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امری ۱۷ و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه السلام را محض ادعی [ادعا] مبطل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط راءفت و رحمت خود سرافراز فرمایند. والسلام».

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک، نامه ملا عبدالکریم قزوینی (دستیار و کاتب باب) به دایی بزرگ وی، حاجی میرزا سید محمد تاجر شیرازی (عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۲۷۷. ۲. ر.ک، نامه جالب سید ابوالقاسم، برادر زن باب، به دایی باب، سید محمد (همان، صص ۱۷۲-۱۷۰). ۳. ر.ک، نامه دایی کوچک باب (حسنعلی) به سید محمد (دایی بزرگ باب) پس از فرار باب از شیراز (عهد اعلی...، ص ۱۷۵). ۴. در

این باره ر.ک، از منابع بهائی: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه اشراق خاوری، لجنه ملی نشر آثار امری، تهران ۱۳۲۵۱۳۳۲۹ ش / ۱۰۳ بدیع، ص ۱۳۸؛ عهد اعلی... ابوالقاسم افغان، ص ۱۶۷ و ۱۸۹۱۹۰ و نیز ص ۱۳۳ (اعتراف حسن موقر بالیوزی، از سران بهائیت)، و از منابع مسلمان: روضه الصفای ناصری، رضاقلی هدایت، تهران ۱۳۳۹، ۱۰/۳۱۱؛ فتنه باب، اعتضاد السلطنه، تعلیقات دکتر نوایی، ص ۱۵. تکذیب باب در شیراز حتی در منابع خارجی معاصر واقعه (نظیر: تایمز لندن، ۱۹ نوامبر ۱۸۴۵ و خاطرات لیدی شیل، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ص ۱۲۷) بازتاب یافته است. برای عبارت تایمز ر.ک، عهد اعلی...، صص ۱۲۸۱۲۹؛ کتاب حضرت رب اعلی، ح.م. بالیوزی، ص ۶۲، که هر دو از منابع بهائی است. ۵. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه اشراق خاوری، لجنه ملی نشر آثار امری، تهران ۱۳۲۵۱۳۳۲۹ ش / ۱۰۳ بدیع، ص ۱۴۱.۶. اسرار الاثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ۱/۱۷۹.۷. مجله گوهر، سال ۵، ش ۷، مهر ۱۳۵۶، ص ۵۰۱ به بعد، مقاله استاد محیط. درباره مذاکرات باب و علمای اصفهان، و نقد اظهارات منابع بهائی در این زمینه، ر.ک، بهائیان، محمدباقر نجفی، صص ۱۷۶۱۸۳.۸. در این باره از منابع بهائی، ر.ک، الکوآب الدریه، ۱/۲۲۳؛ عهد اعلی...، صص ۳۱۰۳۱۲ و ۳۱۴۳۱۷ و ۳۷۰؛ ادیان بابی و بهائی ۱۸۴۴۱۹۴۴، مؤژان مؤمن، ص ۷۴. از منابع دیگر نیز ر.ک، اظهارات ملا محمد تقی مامقانی (حجه الاسلام نیر) در رساله «گفت و شنود سید علی محمد باب...»، چاپ حسن مرسلوند، ص ۴۰.۹. گفت و شنود...، صص ۲۵۲۶.۱۰. ر.ک، عهد اعلی...، صص ۳۳۷ ۳۳۸. نامه ملک قاسم میرزا، حاکم ارومیه، به امیر کبیر (۷ ربیع الاول ۱۲۶۵ ق) که «بالمَرّه بابی در آذربایجان نمانده» (همان، ص ۳۸۹) نیز مؤید همین امر است. ۱۱. برای نمونه ر.ک، الکوآب الدریه، ۱/۲۲۴ ۲۲۵. ۱۲. الکوآب الدریه (از تواریخ مشهور بهائی) فصلی مستقل را به شرح حال میرزا ابوالفضل اختصاص داده (ج ۱، صص ۴۴۳۴۴۷) و از او با عنوان «بزرگترین مبلغ دانشمند و فاضل ارجمند در امر بهائی» یاد می کند (همان: ص ۴۴۳). ۱۳. عباس علوی، مبلغ دیگر این فرقه، نیز در «بیان الحق»، موضوع توبه باب را تاءید کرده است (باب کیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، ص ۲۶۶ و ۸۹ (۹۰). ۱۴. اسناد و مدارک درباره بهائیگری (جلد دوم خاطرات صبحی)، چاپ سید هادی خسروشاهی، ص ۹۷.۱۵. شاهد می گیرم خداوند و پرستندگان او را. ۱۶. تمامی آنچه که از سوی خداوند [یر پیامبر اکرم] نازل شده. ۱۷. از خداوند طلب آموزش، و به درگاه او توبه می کنم از اینکه امری به من نسبت داده شود.

خاطرات یک نجات یافته

خاطرات یک نجات یافته

خانم مهناز رئوفی

در محیط بهائی رشد یافت، اما فسادها و تناقضهایی که در کار همکیشان خود (بوژه سران محفل بهائیت) دید، وی را بشدت از این مسلک بیزار کرد و این امر، همراه با مطالعه مستقیم درباره اسلام، باعث تشرف او به اسلام و تشیع گردید. خاطرات خانم رئوفی که اخیراً تحت عنوان «سایه شوم؛ خاطرات یک نجات یافته از بهائیت» توسط انتشارات کیهان نشر یافته، حاوی نکات بسیار جالبی در افشای مواضع ضد اسلامی و ضد انقلابی تشکیلات بهائیت است. با هم بخشهایی از آن را می خوانیم:

بهائیان دو دسته اند

فساد اخلاقی در بهائیت

در بهائیت هر گونه تعصبی ممنوع است و این ریشه در سیاست استعمار دارد که با ترویج این اعتقاد، تعصب ملی، تعصب دینی،

تعصب وطنی و هر عرق و علاقه و غیرتی را از انسان می‌گیرد تا به راحتی بتواند بهره‌کشی کند... خیلی از خانمها [بی‌بهای]... لباسهای نازکی می‌پوشیدند و منظره بسیار کربه و زشتی به وجود می‌آوردند و روسای تشکیلات چیزی به آنها نمی‌گفتند و آزادی مطلق داده بودند. دیگر کسی حق اعتراض نداشت.

بی‌بند و باران تشویق هم می‌شوند!

در جامعه مسلمانها، هر کس در رعایت حجاب و یا خلوت با اجنبی کوتاهی نماید مورد اعتراض و بازخواست افکار عمومی (و نه تشکیلاتی) واقع شده و با او برخورد می‌شود و در جامعه بهائی هر کس بی‌حجابتر باشد به اصطلاح با کلاستر و با فرهنگ جلوه می‌کند و هر کس برای ایجاد ارتباط با اجنبی راحت‌تر و در واقع گستاخ‌تر باشد امروزی‌تر و در تشکیلات از عزت و احترام بیشتری برخوردار خواهد بود. من در مقایسه این دو جامعه وقتی به اعمال و رفتار بعضی از مسلمانان... خصوصاً... به خلافکاران و معصیت‌کاران، فکر می‌کردم، می‌دیدم آنها کسانی هستند که تربیت مذهبی نشده‌اند و از احکام و دستورات اسلام سرپیچی کرده‌اند... اما در بهائیان اگر اعمال خلافی سر می‌زند برای این است که هیچ‌گونه مانع شرعی ندارند. در واقع اسلام را نمی‌شود در اعمال مسلمانان جستجو کرد ولی بهائیت را در اعمال بهائیان می‌توان یافت؛ چون اگر اعمال نابجایی از افراد مسلمان سر می‌زند به علت بی‌توجهی به تعلیمات اسلام است.

دیگر به بهاء و عبدالبهاء ایمان ندارم!

خانم مهناز رئوفی در شرح گفتگوی خود با یک فرد بهائی (به نام آقای منطقی) در خانه خویش، در ایام ناراحتی شدید خود از سران محفل بهائیت می‌گوید:

در حالی که وسایلم را جمع می‌کردم چشمم به تابلوی عکس عبدالبهاء افتاد. با عصبانیت تابلو را برداشتم و بر زمین کوبیدم و با هر دو پا روی آن ایستادم و گفتم: تشکیلاتی که ارمغان اراجیف توست مرا بدبخت کرد... آقای منطقی لبخند تلخی زد و گفت: تو خیلی اشتباه کردی. اتفاقاً اعضای محفل حرفه‌ای‌ترین خلاف‌کارهای دنیا هستند و کثیف‌ترین گناهان از آنان صادر می‌شود. خود من شاهد تعویض زنان محفل با همدیگر بوده‌ام و به حدی از آنان کثافتکاری و رذالت دیده‌ام که اگر پاکترین افراد عضو محفل شوند هرگز به آنان اعتماد نخواهم کرد. حرفهای آقای منطقی برایم تازگی داشت او از غیرانسانی‌ترین اعمال که از اعضای محفل قبل از انقلاب سر می‌زد برایم گفت و ایرادهایی اساسی از خود بهائیت گرفت... من مبهوت و متحیر به آقای منطقی نگاه می‌کردم. او به چه جراتی چنین چیزهایی را می‌گفت به او گفتم: از این که طرد شوید نمی‌ترسید؟ گفت... تصمیم داریم به خارج از کشور برویم و از دست بکن‌نکن‌های این تشکیلات راحت شویم. گفتم پس چه کسی واقعاً بهائی است؟ همه که یا از ترس بهائی مانده‌اند یا منفعتی را دنبال می‌کنند یا مثل شما، ظاهراً بهائی هستند. پرسیدم به بهاء و عبدالبهاء چه؟ به آنها هم ایمان ندارید؟ عینکش را کمی بالاتر برد، دستی بر محاسن خود کشید و گفت: آدمهای زرنگی بوده‌اند؛ خوب توانستند چیزی مشابه با ادیان دیگر درست کنند. علاوه بر مقام و منزلت، پول خوبی هم به جیب زدند...!

ارتباط با علما ممنوع!

بهائیان فقط در صورتی با مسلمانان رفت و آمد دارند که مطمئن باشند هیچ خطری آنها را تهدید نمی‌کند و ضمناً می‌توانند بهائیت را تبلیغ کنند و باعث تبلیغ افکار بهائی‌گری شوند. آنها فقط با افراد کاملاً بی‌سواد و عامی صحبت می‌کردند و من هیچ‌وقت ندیدم که یک بهائی با یک عالم مسلمان بنشیند و از بهائیت حرفی بزند؛ می‌دانستند که محکوم می‌شوند. لذا اصلاً با عالمان و

تحصیل کردگان و خصوصاً روحانیون هیچ‌گونه بحثی پیش نمی‌کشیدند.

شستشوی مغزی کودکان

[زمانی که] معلم مهد کودک بهائیان شدم... برنامه‌هایی که به من می‌دادند تا به بچه‌ها بیاموزم کاملاً در راستای شستشوی مغزی آنها بود و من... می‌دیدم که چگونه از ۳ سالگی، کودکان را نسبت به اسلام و مسلمانان بدبین می‌کردند و... مغز کوچک آنها را با خرافات و اوهامی که ارمغان... بهاء و عبدالبهاء بود پر می‌کردند و چگونه با آوردن مثالها و بیان داستانهایی، آنان را از خارج شدن از بهائیت می‌ترساندند و با [وجود] این ترس و وحشتی که در دل کودکان از انتخاب راهی به جز راه بهاء می‌انداختند و با وحشتی که آنان از طرد شدن و اخراج شدن از خانه و خانواده داشتند، شعار بی‌اساس «تحرّی حقیقت» را سر می‌دادند و به ظاهر وانمود می‌کردند که بهائیان در پانزده سالگی پس از تحرّی حقیقت می‌توانند راه خود را انتخاب نمایند... در حالی که هیچ کدام از بهائیان حق نداشتند... کتابهای سایر جوامع را مطالعه کنند، حق نداشتند کتابهای ردیه را که بیشتر، بهائیان مسلمان شده آنها را نوشته بودند مورد مطالعه قرار دهند...

بگذار مردم با موشک باران صدام بمیرند!

در زمان جنگ [ایران و عراق] وقتی مردم کشته می‌شدند، بهائیان با بی‌رحمی تمام می‌گفتند از این مسلمانان هرچه کشته شود کم است. خصوصاً وقتی رادیوهای خارجی، آمار شهادت رزمندگان را در جبهه‌ها به اطلاع مردم می‌رساندند... با ناسزاگویی به رزمندگان ابراز مسرت و خشنودی می‌کردند. بهائیان در زمان جنگ با کناره‌جویی از شرکت در جبهه‌ها اعلام کردند که مخالف جنگ هستند و به بهانه عدم دخالت در سیاست از به دست گرفتن سلاح امتناع کردند و کوچکترین فعالیتی برای دفاع از کشور از خود نشان ندادند... آنها که دائماً در کلاسها و مجالس از عشق به عالم بشریت دم می‌زدند، آنان که از الفت و محبت طوری سخن سرایی می‌کردند که گویی برتر و مهربانتر از همه اقشار عالمند، در عمل نه تنها بویی از انسانیت و محبت نبرده بلکه درنده‌خویی شان گل می‌کند و از خبر شهادت جوانان عزیز این مرز و بوم اظهار خوشحالی و مسرت می‌کنند.

شادی در رحلت امام

[در جریان] رحلت امام (ره) ازدحام جمعیت دل‌سوخته و آن نمایش حقیقی مراسم عزاداری در باور نمی‌گنجید. آن همه ایمان...، عشق... و... التهاب، انسان را وادار به حسرت و غبطه می‌کرد. سنگ در آن روز می‌گریست و من شاهد اشک بچه‌های برادرم بودم که قلبشان رئوفتر و پاکتر بود. قلب خودم از جا کنده می‌شد...، اما بهائیان وقتی به هم می‌رسیدند این خبر ناگوار و این مصیبت گران مردم دل‌سوخته را به هم تبریک می‌گفتند و اگر جشن و پایکوبی نمی‌کردند از ترس مردم بود.

یک بسیجی، مرا آگاه کرد

با اشاره به گفتگوش با یک بسیجی خدمتگزار به نام مهدی صالحی (که چندی پس از جنگ تحمیلی، هنگام خنثی‌سازی مین در شلمچه به شهادت رسید) می‌نویسد:

مهدی ذهنیت مرا نسبت به اسلام تغییر داد و طوری به تبلیغ اسلام پرداخت که واقعاً منقلب شدم و شک و تردیدم نسبت به حقانیت بهائیت بیشتر شد. آن روز... من به مطالبی پی بردم که قبلاً از آنها بی‌اطلاع بودم و در اثر تبلیغات سوء تشکیلات، عکس قضیه در مغزم فرو رفته بود. عمده مطالب این که تشکیلات اسلام را برای ما دینی کوچک و عقب‌افتاده که پر از خرافات و اوهام است

معرفی کرده بود و من فهمیدم که بهائیان اعتقادات خرافی بعضی از مردم بی‌سواد و بی‌اطلاع را به عنوان اسلام به ما معرفی کرده‌اند، در حالی که خود اسلام دینی بسیار جامع و کامل و بی‌نقص است که بسیار انسان‌ساز و تعالی‌بخش است.

خاطرات حسین فلاح

یک نجات‌یافته دیگر

حسین فلاح

حجت مسلمانی من مسلمان شدن من چند دلیل داشت، اول این که بسیاری از دوستان من مسلمان بودند من هم دوست داشتم مثل آنها آزاد باشم. نه این که در چنبره و حصار تشکیلات بهائیت باشم. در دوران انقلاب من حدوداً یازده، دوازده ساله بودم بعد از آن هم که جنگ پیش آمد مسلمانان را می‌دیدم که چطور خالصانه به دین، ملت و وطن خود عشق می‌ورزند. من هم دوست داشتم مثل آنها باشم، دوم این که سوالات زیادی در ذهنم نسبت به بهائیت وجود داشت، افکار و عقاید مسلمانان با عقاید ما خیلی فرق داشت. رفتار مسلمان‌ها خیلی بهتر و آزادانه‌تر از ما بود. گرچه طبق تعالیم فرقه‌ای، ما خود را برتر از آنها می‌دانستیم. با این وجود سوالاتی برایم پیش می‌آمد! لذا از مسوولانمان یعنی همان کسانی که جزء محفل (خادمین) بودند، می‌پرسیدم. عکس‌العمل آنها در مقابل سوالات جزئی من تند و پرخاشگرانه بود... همین سوالات مرا بیشتر تشویق می‌کرد که تحقیقات خود را دنبال کنم و عاقبت به همراه همسر سابقم پس از تحقیقات و مطالعات زیاد، پی به بطالت و ساختگی بودن بهائیت بردیم و مسلمان شدیم.

جرات ابراز ندارم

من با یکی از بهائیان همدان که حدود ۷۰ سال سن داشت بعد از مسلمان شدنم صحبت کردم. گفتم شما تاکنون خودت هم پی برده‌ای که بهائیت اعتقادی نیست که قبول داشته باشی، بطلان آن را می‌دانی پس چگونه تاکنون اقدامی نکرده‌ای؟ او دستش را روی قرآن گذاشت و گفت من خیلی وقت است که مسلمان شده‌ام در دل خود مسلمان هستم ولی جرات ابراز آن را ندارم. چون سنی از من گذشته است و می‌ترسم در این سن به امر تشکیلات بهائیت زن و بچه‌ام مرا رها کرده و آواره شوم... به همین خاطر نمی‌توانم مسلمانی خود را علناً اعلام کنم!

زمانی که آن پیرمرد گفت: مسلمان شده‌ام به دنبال آن کتاب مقدس بهائیان را آنچنان به زمین کوید که من از ترس گفتم من که علناً هم مسلمانم جرات چنین کاری را ندارم چطور چنین کردی؟ در جواب گفت: من اصلاً اعتقادی به بهائیت ندارم مجبورم در این سنین پیری به خاطر این که بچه‌هایم تنهایی نگذارند بسوزم و بسازم...

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

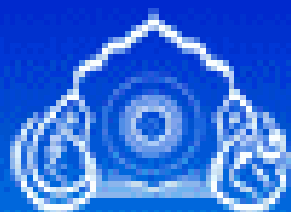
شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

